

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آنکارا

عنوان کتاب: ترکان پارسی گوی (دفتر اول)

ناظر طرح: ابوالحسن خلیج منفرد

پژوهشگر و مجری طرح: اصغر دلبری پور

صفحه آرای و جلد: جواد شیدایی

تهیه شده در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه - شهریور ماه ۱۳۹۰

نقل قول از مطالب این اثر با ذکر منبع بلا مانع است

آدرس: آنکارا، محله غازی عثمان پاشا، خیابان رشید غالب، پلاک ۷۷

تلفن: ۰۰۹۰-۳۱۲-۴۴۸۰۰۵۰-۵۱

فاکس: ۰۰۹۰-۳۱۲-۴۴۶۳۶۴۲

E-mail: irankulturevi@yahoo.com

<http://ankara.icro.ir>

ترکان پارسى كوى

دفتراول

فهرست

مقدمه

علیشیر نوایی

۱	صفحه‌ی	سرگذشت نوایی
۳	صفحه‌ی	ویژگی‌های نوایی
۸	صفحه‌ی	نوایی در ایران
۱۰	صفحه‌ی	آثار نوایی

فضولی بغدادی

۵۱	صفحه‌ی	سرگذشت فضولی
۵۷	صفحه‌ی	اعتقادات دینی فضولی
۶۱	صفحه‌ی	ویژگی‌های شعر فضولی
۶۴	صفحه‌ی	فضولی و ادبیات ایران
۷۰	صفحه‌ی	فضولی و ادبیات ترک
۷۲	صفحه‌ی	آثار فضولی

نفعی

۱۰۵	صفحه‌ی	سرگذشت نفعی
۱۱۱	صفحه‌ی	هنر نفعی
۱۱۷	صفحه‌ی	ویژگی‌های شعر نفعی
۱۱۹	صفحه‌ی	نفعی و ادبیات فارسی
۱۲۳	صفحه‌ی	تأثیر نفعی بر شعرای ترک
۱۲۶	صفحه‌ی	ممدوحان نفعی
۱۲۹	صفحه‌ی	آثار نفعی

نابی

۱۴۱	صفحه‌ی	سرگذشت نابی
۱۴۴	صفحه‌ی	هنر نابی (شعر حکمی)
۱۵۳	صفحه‌ی	ویژگی‌های شعر نابی
۱۵۵	صفحه‌ی	نابی و ادبیات فارسی
۱۵۹	صفحه‌ی	تأثیر نابی بر شاعران ترک
۱۶۰	صفحه‌ی	آثار نابی

مقدمه

ترکان از هنگامی که در عصر ساسانیان پای در فلات ایران گذاردند و این منطقه را برای سکونت و اقامت خویش اختیار کردند، با زبان و ادب ایران آشنا گشتند. در همین اوان بود که فارسی ریشه در زبان ترکی انداخت و توجه ترکان را به سوی خود معطوف داشت. این تأثیر پس از آنکه ترکان به اسلام گرویدند و زبان عربی را آموختند نیز همچنان ادامه یافت. نفوذ فارسی در میان ترکان به حدی بود که بعضی از سلاطین و امرای ترک، فارسی را زبان رسمی حکومت و دربار خویش قرار دادند و به ترویج و گسترش آن همت گماشتند. به عنوان مثال سلطان محمود غزنوی یکی از این سلاطین است که خود از تبار ترک بود و با ترغیب شاعرانی چون فردوسی، به گسترش فارسی در قلمرو سلطنت خود سعی کافی مبذول می‌داشت. در دوران تسلط ترکان آسیای مرکزی بر ایران (قرون ۵ و ۶ هجری) فارسی راه به خارج از مرزهای ایران یافت و در اقصی نقاط عالم از ماوراء النهر تا سواحل مدیترانه و از کناره‌های دجله تا فراسوی هند مورد استقبال و اعتنا قرار گرفت.

پس از غزنویان و با آغاز حکمرانی سلجوقیان، فارسی اهمیت و اعتبار سابق خود را در دربار آنان نیز حفظ کرد و علاوه بر زبان ادب، به عنوان زبان رسمی دربار به کار گرفته شد. از نویسندگان ارجمندی که در این عصر آثاری به فارسی نگاشته‌اند می‌توان به کمال الدین تفلیسی، راوندی، محمد بن غازی ملطیوی و نظام الدین ارزنجانی اشاره کرد که آثارشان مقام و منزلتی در ادب فارسی دارد. سلجوقیان چون غزنویان علاوه بر

اینکه به فارسی و ادب ایران عشق می‌ورزیدند، موجبات گسترش آن را نیز فراهم می‌آوردند. به علاوه، حکومت‌های تابع آنان در آسیای صغیر و شام یا حکومت‌های اتابکان همه عامل نشر فارسی به شمار می‌رفتند. از این روست که در اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ هجری شاعران و نویسندگان نام‌آوری در آن دیار و خاصه در آسیای صغیر ظهور کردند که به فارسی می‌نوشتند و به حق، نیک هم می‌نوشتند. ناگفته نماند که در این دوره، فارسی زبان رسمی نیز بوده است.

مغولان که از خود ادبیاتی نداشتند، وقتی به فرمانروایی ایران دست یافتند مدت‌ها طول کشید تا انس و الفتی با زبان و ادب ایران برقرار سازند. با اینکه در اثر غلبه مغول، تعداد زیادی از واژه‌ها و ترکیبات ترکی و به ویژه مغولی وارد فارسی شد، مع الوصف فارسی، دنباله رواج و گسترشی که بدان دست یافته بود را هرگز رها نکرد. در اثر حمله‌ی مغول و به سبب ناآرامی‌های ناشی از آن، گروهی از اجله نویسندگان و شاعران ایرانی چون بهاء‌الدین ولد، مولانا جلال‌الدین بلخی، عطا ملک جوینی، سیف‌الدین فرغانی، اوحدالدین کرمانی، فخرالدین عراقی و ده‌ها تن دیگر به آسیای صغیر پناه بردند و آنجا رحل اقامت افکندند. از بهترین آثاری که در این دوره تدوین شده، علاوه بر «مثنوی معنوی» و سایر آثار مولانا، می‌توان به «الاوامر العلائیه»، «مسامره الاخبار»، «تبصره المبتدی» «مناهج العباد»، «روضه الکتاب» و ده‌ها اثر دیگر اشاره کرد که اعتبار و ارزش آنها بر اهل ادب آشکار است.

امرای آق‌قویونلو و قره‌قویونلو نیز هر کدام به نوبه‌ی خود در گسترش و اشاعه فارسی می‌کوشیدند. به عنوان مثال، جهانشاه که خود طبع شعر داشت و حقیقی تخلص می‌کرد، دیوانی به فارسی ترتیب داد که طبق اظهار ذبیح‌الله صفا (تاریخ ادبیات در ایران) نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی بریتانیا مضبوط است.

در دوره‌ی تیموریان، فارسی علاوه بر آسیای صغیر راه به هندوستان نیز گشاد و اعتباری فراوان در آن دیار یافت. در این عصر شاعرانی نام آور چون امیر علیشیر نوایی و سلطان حسین بایقرا آثاری به فارسی نگاشتند و طبع خویش را در میدان ادب فارسی مورد آزمایش قرار دادند.

فارسی، بزرگترین اعتبار خود را در خارج از ایران در دوره‌ی امپراتوری عثمانی به دست آورد. سلاطین و دولتمردان آل عثمان چون سلطان محمد فاتح، بایزید دوم، شاهزاده جم، سلیم اول، شاهزاده بایزید و سلیم سوم با احترام خاص به زبان و ادب فارسی می‌نگریستند. آنان در راه گسترش فارسی، تعداد زیادی از پارسی‌گویان را در دربار خود جمع کردند و فارسی را به عنوان یکی از دو زبان معمول کشور درآوردند. مکاتباتی که در دربار سلاطین عثمانی انجام می‌گرفت اغلب به فارسی بود. در «منشآت السلاطین» اثر فریدون بیگ از نامه‌هایی که سلاطین عثمانی به شاعران و اندیشمندان ایرانی نظیر دوانی، تفتازانی و جامی نوشته‌اند، سخن رفته است. نمونه‌ای از مکاتبات و مراسلات سلاطین عثمانی نامه‌هایی است که میان سلطان بایزید اول و قره یوسف ترکمان اوغلو مبادله شده است. اخلاف بایزید نیز مکاتبات خود را به فارسی انجام می‌دادند. امروزه مکاتیبی از سلطان محمد اول، سلطان محمد فاتح و بایزید دوم در دست است که همه به فارسی بوده و با نثر مصنوع و مترسلانه نوشته شده است. این سلاطین علاوه بر اینکه مکاتبات خویش را به فارسی انجام می‌دادند، از نوازش شاعران فارسی پرداز نیز غافل نمی‌ماندند. جامی یکی از این شعرای ارجمند است که دفتر سوم مثنوی «سلسله الذهب» را به مناسبت التفاتی که از بایزید دوم دیده بود، به او اهدا کرد، و از وی به عنوان «مهبط العز و العلی» نام برد.

فرمانروایان عثمانی بعضاً خود نیز شعر می‌سرودند. به عنوان مثال سلطان سلیم یکی از این سلاطین شاعر یا شاعران سلطان است که دو هزار بیت شعر فارسی دارد.

این دیوان در سال ۱۳۰۶ هجری در استانبول به زیور طبع آراسته شده است. پسر وی سلطان سلیمان نیز از شعر بهره داشت و محبی تخلص می‌کرد. دیوان فارسی وی حدود ۷۰۰ بیت دارد.

فرهنگ نامه‌های متعددی که در این دوره تدوین شده‌اند از عظمت نفوذ فارسی در سرزمین آل عثمان و از حدت علاقه‌ی ترکان به آموزش فارسی سخن‌ها دارند. عنوان برخی از این منابع به این قرار است: «وسيله المقاصد» (خطیب رستم)، «تحفه شاهدی» (شاهدی قونیوی)، «بحرالغرائب» (حلیمی)، «لغت نعمت اله» (نعمت اله بن احمد)، «مرآت الادب» (احمد گرمیانی)، «لسان العجم» یا «فرهنگ شعوری» (حسن شعوری حلبی).

شرح‌های مختلفی که در این عصر بر سنگ بناهای ادب ایران از جمله «دیوان» حافظ (سروری، شمعی، سودی) «گلستان» و «بوستان» سعدی (سروری، شمعی، سودی)، «مثنوی معنوی» (شاهدی، سروری، سودی، اتقروی، حقی بروسوی) و سایر آثار معتبر فارسی به زبان ترکی نگاشته شده، همه حاکی از عنایت ترکان نسبت به ادب فارسی است.

زبان و ادب فارسی در عصر عثمانیان به قدری شهرت و اعتبار یافت که شعرای ادبیات دیوانی اغلب به تدوین دیوان فارسی همت می‌گماشتند و بر این کار خود افتخار می‌کردند. شاعرانی نیز که قدرت ترتیب دیوان نداشتند هر از گاهی به سرودن اشعار فارسی می‌پرداختند و آشنایی خود را با فارسی به رخ همگان می‌کشیدند. برخی از این شاعران چون شیخ گرمیانی، تقلید از شعرای ایران می‌کردند و بعضی دیگر چون احمد پاشا شعر فارسی را به ترکی برمی‌گردانیدند. تعدادی نیز چون نوایی، فضولی، نفعی و نابی (که در این دفتر از آن سخن خواهد رفت) در اقتفای سخن پردازان نامی ایران قلم به دست می‌گرفتند.

ادبیات دیوانی آمیزه‌ای از ادب ایران، فرهنگ عرب و ادبیات ترک است. واژه‌هایی که در آن به کار رفته است اغلب ریشه‌ی فارسی دارد و امروزه بدون تمسک به منابع

فارسی فهم متون عثمانی امکان پذیر نمی تواند باشد. اصولاً فارسی گویی و فارسی نویسی در دوره ی آل عثمان وسیله ی افتخار و رجحان به حساب می آمد و طبقه ی اعیان و اشراف، در آموزش فارسی به فرزندان خود بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

با اینکه در دوره ی تنظیمات و سپس در دوره ی جمهوریت (و مخصوصاً پس از انقلاب حرف که در ۱۹۲۸ میلادی صورت گرفت) سعی شد تا واژه های خارجی (و در این میان واژه های فارسی) از مجموعه ی لغات ترکی زدوده شود و به اصطلاح پیرایشی در زبان ترکی به عمل آید، باز علاقه ی مردم ترکیه به فارسی و ادبیات ایران همچنان پایدار ماند و امروزه زبان فارسی علاوه بر اینکه زبان شعر و ادب است، به عنوان زبان دوم عالم اسلام نیز مورد توجه ترکان قرار گرفته است.

امروزه در چهار دانشگاه ترکیه (آنکارا، استانبول، ارزروم و قونیه) گروه زبان و ادبیات فارسی دایر است و در برخی از رشته های دانشگاه های مختلف از جمله ادبیات ترک و ترک شناسی، درس فارسی به صورت اختیاری به دانشجویان آموخته می شود. به رغم نارسائی هایی نظیر کمبود استاد و مواد آموزشی که در پاره ای از این گروه ها به چشم می خورد، باز این واحدهای فرهنگی نقش رابط میان ترکان و زبان و ادب فارسی را بازی می کنند و سعیشان مشکور است.

مرکز تحقیقات و آموزش زبان فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه نیز بیش از یک ربع قرن است که در پایتخت این کشور به فعالیت مشغول است و هزاران نفر از فارسی دوستان ترک زبان در دوره های آموزشی این مرکز شرکت کرده اند و در سال های گذشته با ارتقای کیفیت آموزش و اتخاذ سیاست های تشویقی همچون سفر فارسی آموزان به جمهوری اسلامی ایران، این مرکز از رونق بیشتری برخوردار گردیده و تعداد فارسی آموزان رشد فزاینده ای داشته است.

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آنکارا به منظور آشنا ساختن خوانندگان ایرانی با پارسی گویان ترک، به تهیهی دفاتری آغاز کرده که در نخستین آنها چهار تن از بزرگان ادب ترک مورد معرفی قرار گرفته‌اند. امید است در دفاتر دیگر تعداد بیشتری از این بزرگان شناسایی شوند و در صورت امکان به تصحیح و نشر انتقادی دواوین آثارشان نیز اقدام گردد.

ابوالحسن خلیج منفرد

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه

علیشیرنوائی

۱. سرگذشت نوائی^۱

نظام الدین علیشیر نوائی متخلص به «نوائی» (در اشعار ترکی) و «فانی» (در اشعار فارسی) که نسب از ترکان ایغور دارد، روز ۱۷ رمضان ۸۴۴ هجری در هرات دیده بر جهان گشود و در سال ۹۰۶ (کشف الظنون) یا ۹۰۷ هجری (مجمع الفصحا) در همان شهر نقاب در خاک کشد.

پدرش غیاث الدین کیچکینه بهادر و یا کیچکینه بخشی^۲ در اثنای آشوب‌هایی که پس از مرگ شاهرخ برپا شده بود، همراه با پسر شش ساله‌ی خود از راه یزد به عراق رفت و تا زمانی که اوضاع آرام نیافت، به خراسان بازنگشت. وی در مراجعت به خراسان به خدمت ابوالقاسم بابر شتافت و به طوری که دولت‌شاه نقل می‌کند عنوان «معتبر ملک و کافی دولت» را به دست آورد. خود نوائی نیز بدین نکته اشاره می‌کند و در خطبه‌ی دواوین می‌گوید که اجدادش از هفت پشت در خدمت امرای بارلاس و تیمور و فرزاندانش بوده‌اند. بابر که خود اهل فضل و دانش بود به تربیت علیشیر و برادر رضاعی وی حسین بایقرا همت گماشت و زمانی که به مشهد رفت آن دو را نیز با خود

^۱ برای اطلاع بیشتر از سرگذشت نوائی نک:

زکی ولیدی طوغان: امیر علیشیر نوائی، حیات و آثارش. استانبول، ۱۹۴۱؛ فواد کوپرلی: علیشیر نوائی، استانبول، ۱۹۴۱؛ عبدالقادر اینان: علیشیر نوائی (مجله وارلیق ش: ۱۸۳ سال ۱۹۴۱)؛ آگاه سری لوند: علیشیر نوائی. ج ۱ آنکارا، ۱۹۶۵

^۲ بخشی: عنوان کاتبان دیوان ترک بود که نویسندگان ترک هم خوانده می‌شدند.

بدان دیار برد. پس از مرگ بابر، بایقرا به مرو بازگشت و علیشیر در مشهد باقی ماند. زمانی که پدر علیشیر دعوت حق را لبیک گفت، تربیت او را سید حسن اردشیر یکی از امرای تیموری بر عهده گرفت. علیشیر در بازگشت به هرات به خدمت ابو سعید میرزا که پس از بابر حکمران هرات شده بود، درآمد و چون اعتماد کامل سلطان را به سبب نزدیکی با حسین بایقرا نتوانست به دست بیاورد به سمرقند رفت و به تحصیلات خود در آنجا ادامه داد. حسین بایقرا پس از آنکه ابوسعید میرزا در جنگ با اوزون حسن کشته شد، هرات را به تصرف درآورد و خود را حاکم آنجا معرفی کرد. این بار نوائی به دعوت حاکم جدید به هرات آمد و چون ورودش بدان شهر مصادف با عید فطر بود، قصیده‌ای تحت عنوان «هلالیه» نوشت و به سلطان تقدیم کرد. علیشیر در خدمت بایقرا مقام و منزلت شامخی یافت و مقاماتی به وی تفویض شد. نخستین مقامی که از سوی سلطان به علیشیر اعطاء شد، مهرداری سلطان بود و متعاقباً مقام دیوان بیگی به او مفوض شد. به روایتی، علیشیر، امیر دیوان مال (دیوانی که به امور مالیه و ایرانیان می‌رسید) و به روایتی دیگر، امیر دیوان بزرگ عمارت بوده است که به امور اردو و غیر ترکان رسیدگی می‌نمود (دیوان توواچی). وی در این زمان، عضو دیوان عالی (یعنی دیوان ترک) بود و ایچکی (یعنی ندیم سلطان) محسوب می‌شد. مدتی به عنوان امیر، به استرآباد رفت و سپس به دستور سلطان به اداره حکومت بلخ برگزیده شد.

علیشیر در اواخر عمر، حکومت هرات را در دست گرفت. وفات او به هنگامی اتفاق افتاد که به استقبال حسین بایقرا رفته بود. خواند میرتاریخ فوت او را چنین آورده است:

چو نازل شد انوار رحمت بروحش بچو سال فوتش ز «انوار رحمت»

(= ۹۰۶)

جنازه‌ی علیشیر، همراه با ناله و زاری مردم در شمال مسجد جامع شهر، در مزارستان محله‌ی علیشیر به خاک سپرده شد و کشور در عزای او غرق ماتم گردید. در مرثیه‌ی وی، اشعار زیادی سروده شد که در رأس آنها مرثیه‌ی حسین بايقرا قرار دارد. این مرثیه در قسمت ۸۴ «مجالس العشاق» درج گردیده است.

۲. ویژگی‌های نوائی^۱

ویژگی‌های نوائی را می‌توان تحت عناوین زیر مورد مطالعه قرار داد:

۱-۲) حس ملی‌گرایی و روح ترک‌گرایی

نوائی بیش از هر چیز، یک ملی‌گرای تمام‌عیار بود که می‌خواست به تعبیر خود (در لسان الطیر) ترکان را به صورت ملتی واحد دور هم جمع کند. حساسیت او روی زبان ترکی غیر قابل انکار است و همواره سعی می‌کرد که بر نارسایی‌های آن پیروز گردد. تدوین «محاکمه اللغتين» نشانه‌ای بارز از روح ملی‌گرایی اوست. وی در برابر حاکمیت مطلقه‌ی که زبان و ادب فارسی در آن روزگاران در خاک ترک‌نشین به دست آورده بود، عکس‌العمل خود را با تدوین این اثر نشان داد. تغییرات نسبی که در موضوع مثنوی‌هایش به عمل آورده است، نیز از همین جا ناشی می‌شود، او علاوه بر اینکه در پی ارضای حس ملی‌گرایی خویش بود، با عرضه‌ی مفاهیم و مضامین جدید^۲ می‌خواست ثابت کند که ترکان نه تنها جیره‌خوار خوان پر بار ادب ایران نیستند، که از خود ادبیاتی دارند و

^۱ در رابطه با ویژگی‌های اخلاقی، ادبی و سیاسی نوائی نک. زکی ولیدی طوغان: دایره المعارف اسلام (ذیل ماده علیشیر)

^۲ برای اطلاع از مضامین جدیدی که در مثنوی‌های نوائی عنوان شده است نک. اصغر دلبری پور: نظامی در ترکیه، مقلدان و نظیره پردازان ترک خمسه (کنگره‌ی بین‌المللی حکیم نظامی تبریز، ۱۳۷۰)

این ادبیات در حال شکوفایی است. نوائی یک وطن پرست بود و درد ملت داشت و همواره تلاش می‌کرد تا ملت خویش را آگاه سازد. این مطلب در آثارش به کرات دیده شده است. به عنوان مثال در «حیرت الابرار» هدف خویش را از تألیف این اثر چنین شرح می‌دهد:

" ... در فارسی خرسندی این اثر پدیدار شد، می‌خواهم در ترکی نیز برومندی پیدا کند ... "

وی در «فرهاد و شیرین» و «سد اسکندری» نیز به این مطلب اشاره می‌کند و در پایان «سبعه سیاره» می‌گوید:

" ... آن که فارسی می‌داند، این را ادراک می‌کند، در صورتی که اترک از فهم آن محروم هستند ... "

همین مطلب به نحوی دیگر در «چهل حدیث» نیز بیان شده است:

" ... فارسی دانان ادراک می‌کنند، ولی اترک از این نفع عاری هستند. خواستم که این خیل از این نفع محروم باقی نمانند ... "

۲-۲) زبان نوائی

نوائی آثارش را (به استثنای دیوان فارسی و دو رساله‌ی دیگر) به زبان جغتایی نوشته است. او می‌کوشید زبان ترکی را به صورت زبان ادب درآورد و جانشین زبان فارسی بگرداند. مزایایی که نوائی به زبان ترکی قایل شده است (مانند غنای مجموعه‌ی لغات، مساعدت به جناس و ایهام، سهولت در واژه‌سازی و ...) همه در «محاکمه اللغتين» مورد تحلیل قرار گرفته است. وی با اینکه در مورد این زبان حساسیت به خرج می‌داد، مع الوصف از استعمال واژه‌های فارسی نیز غافل نبود. واژه‌های فارسی موجود در «محاکمة اللغتين» (مانند آهنگ، آسمان، چاشنی، داستان، نیاز، روزگار، شیرین، غنچه...) شاهدان صادق این مدعا

هستند. علیشیر، خود به ابداع واژه هم می‌پرداخت (مانند مقرر در مفهوم قمار کننده که در «بدایع الوسط»، «محاكمة اللغتين» و «حیرت الابرار» به کار رفته است) و از استعمال کلمات مهجور نیز ابایی نداشت (مانند شامات که رنگی شبیه لاجوردی است). در زبان نوائی واژه‌های مختلف از لهجه‌های مختلف را نیز می‌توان ملاحظه کرد.

۲-۳) شعر نوائی

با اینکه در شعر نوائی توجه چندانی به قافیه نشده است، شعر او از لطایف هنری و ادبی عاری نیست و در اغلب موارد به شکلی ظریف ادای مطلب شده است. نکته سنجی، باریک بینی و نازک طبعی نوائی را بیش از اشعار فارسی در اشعار ترکی او می‌توان مشاهده کرد. نوائی در پهنه‌ی شعر و در تمام اشکال آن به خلق آثار پرداخته است. «او در غزل‌هایش شاعر است، در ترجیع بند، مستزاد و مخمس به کمال رسیده است و در مثنوی استادی دارد.»^۱ شعر او آکنده از تاریخ، مثل، فولکور، اندیشه و هنر است و با این خصوصیات بود که قدم در صحنه نبرد و زورآزمایی گذاشت و به خلق خمسه پرداخت.

۲-۴) دین و مشرب نوائی

عده‌ای معتقدند که نوائی شیعه بوده است. در صورتی که علاقه‌ی شدید او به جامی، مرشد نقشبندیه خلاف این عقیده را ثابت می‌کند. به علاوه وقتی حسین بایقرا در سال‌های نخستین حکومت می‌خواست مذهب شیعه‌ی امامیه را در قلمرو خود گسترش بدهد، نوائی در زمره‌ی افرادی بود که او را از این کار باز داشتند. عقاید دینی او را می‌توان به طور کامل در «سراج المسلمین» که تقریباً یک سال پیش از فوتش نوشته شده است، ملاحظه نمود.

^۱ آگاه سری لوند: علیشیر نوائی، ج ۱ ص: ۱۷۹

نوائی در طریقت، پیرو نقشبندیه بود و عبدالرحمن جامی مرشد او به حساب می‌آمد. هم او بود که از جامی خواست «طبقات مشایخ صوفیه» (خواجه عبدالله انصاری)، «تذکره الاولیا» (شیخ عطار)، و «طبقات سلمی» (شیخ ابو عبدالرحمن سلمی) را تکمیل کند و باز هم او بود که بیست سال پس از تألیف «نفحات الانس»، به ترجمه‌ی ترکی آن دست زد. تصوّف به نظر نوائی به طوری که در «فوائد الکبر» تعریف کرده، زدودن غیر نقش خود، از خود است که انسان را به فیض ممکن می‌رساند. بزرگترین اثر عارفانه‌ی نوائی «لسان الطیر» است که در سال ۹۰۴ هجری نوشته شده است و ۳۵۵۳ بیت دارد. نوائی عشق مجازی را طرد نمی‌کند و آن را پلی برای نیل به عشق حقیقی می‌داند (لیلی و مجنون). عشق در نظر او دو شاخه دارد که عبارتند از عشق عام و عشق خاص (محبوب القلوب). عشق عام تا وسایل لازم فراهم نیاید و راه درازی پیموده نشود، به عشق خاص تبدیل نمی‌گردد.

۵-۲) ممدوحان نوائی

نوائی مداحی بود که بیش از مدح به نصیحت توجه می‌کرد. در تمام مدایحی که در آثارش پراکنده است، این ویژگی به خوبی قابل لمس است. سلطان حسین بایقرا و فرزندش ولیعهد بدیع الزمان در رأس ممدوحان نوائی قرار دارند که تقریباً «در تمام آثارش نامی از آنان به میان آمده است. وی قصیده‌ی «تحفة النجاة» (در دیوان فارسی) را نیز در مدح بایقرا سروده است.

به غیر از این دو، *ابوالفوارس* را در آخر «فرهاد و شیرین»، *شهنزاده اویس بهادر* را در پایان «لیلی و مجنون»، *همسر بایقرا* را در «سبعه سیاره»، و *شهنزاده درویش محمد* را در «دیباچه» مورد مدح و ستایش قرار داده است.

نوائی از خودستایی (فخریّه) نیز غافل نمی‌ماند و در شکایت نامه‌اش خطاب به سید حسن اردشیر، خود را چنین می‌ستود:

"... فلک کسی مثل من ندیده است که نظامی‌وار در نظم قادر باشد ..."

۶-۲) تأثیر و شهرت نوائی^۱

نوائی، نخستین شاعر خمسه پرداز در میان ترکان است که مثنوی‌هایش را شعرای ترک، نمونه قرار داده و نظیره‌ها بر آن نوشته‌اند. از میان نظیره پردازان آثار نوائی به احمد پاشا، عطا، عشقی، لامعی، صافی، ابن کمال، مسیحی، سودائی و ... می‌توان اشاره کرد. ندیم و شیخ غالب به تقلید نوائی، شعر به زبان جغتایی سروده‌اند، و جمیلی تحت تأثیر او به تدوین اثر پرداخته و به قول لطیفی (در تذکره‌اش) در الگوی وی شعر سروده است. تأثیر نوائی بر شعرای آذری چون فضولی نیز غیر قابل انکار است.^۲ این تأثیر تا قرن ۱۸ میلادی ادامه داشت. به عنوان مثال، ندیم به تعبیر خود با نوائی که از روح و قلم نوائی می‌تراوید، غزل می‌سرود.

شهرت نوائی پس از دوره‌ی تنظیمات نیز، پای بر جا ماند. اشعار وی در «خرابات» ضیاء پاشا جای مهمی گرفت و «محبوب القلوب» او را احمد پاشا در استانبول به طبع رسانید.^۳

علاقه به شعر و زبان نوائی و شهرت او آن‌چنان شدید بود که نامق کمال (۱۸۸۸-۱۸۴۰م.) طی انتقادی اعلام کرد که خطر رجعت به زبان جغتایی، زبان ترکی را تهدید می‌کند.^۱

^۱ برای تأثیر نوائی بر شعرای ترک نک. آگاه سری لوند: علیشیر نوائی ج ۱ ص: ۲۵۵-۲۵۰

^۲ برای تأثیر نوائی بر فضولی نک:

علی نهاد طرلان: علیشیر نوائی، استانبول، ۱۹۴۲؛ عبدالباقی گلپینارلی: دیوان فضولی، استانبول، ۱۹۴۸

^۳ ۱۸۷۳م.

۷-۲) نوائی و هنر

نوائی مردی هنردوست بود و از خط، نقاشی و معماری بهره‌ها داشت. در کتابخانه‌اش خطاطان مشهوری چون سلطان علی مشهدی، سلطان علی قائمی، میر علی مشهدی، سلطان محمد خندان و نقاشان نام‌آوری نظیر شاه مظفر، بهزاد، درویش محمد، سلطان محمد تبریزی، گرد می‌آمدند و به استنساخ و تزیین نسخه‌های خطی می‌پرداختند. در سایه‌ی توجّهاات او بود که مکتب هرات (در مینیاتور) به اوج کمال خود رسید و آثاری به وجود آمد که امروزه زینت بخش کتابخانه‌های بزرگ و موزه‌های معروف می‌باشند.

۳. نوائی در ایران^۲

نوائی از قدیم الایام در ایران شهرت کافی داشت و فضلالی ایرانی هر کدام به نحوی از وی سخن رانده‌اند. اسامی برخی از این نویسندگان و عناوین آثارشان به شرح زیر است:

▪ دولتشاه سمرقندی: «تذکره دولتشاهی»
▪ جامی: «نفحات الانس»، «شواهد النبوه»، «رساله‌ی معما»، «سبحة الابرار»، «یوسف و زلیخا»، «لیلی و مجنون»، «خردنامه‌ی اسکندری»، و مقدمه‌هایی که بر دیگر آثارش نوشته است.

▪ میرخواند: «روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء»
▪ خواند میر غیاث‌الدین محمد: «حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر»، «خلاصة الاخبار فی بیان الاحوال الاخیار»، «مکارم الاخلاق» (که آخری در باب زندگی علیشیر است و تنها نسخه‌اش در کتابخانه بریتانیا (تحت شماره ۷۶۶۹) مضبوط است).^۱

^۱ نهاد سامی بانارلی: تاریخ ادبیات مصور ترک، ص: ۴۳۴.

^۲ برای منابع کتاب‌شناختی و بررسی‌هایی که در رابطه با نوائی به عمل آمده است نک. آگاه سری لوند: علیشیر نوائی، ج ۱ ص: ۲۹۴ - ۲۵۱

- صفی الدین پسر واعظ کاشفی: «رشحات عین الحیاة»
- میر کمال الدین حسین بن مولانا شهاب الدین: «مجالس العشاق»
- عبدالله بن محمد المروراید: «منشات مروراید»
- سام میرزا: «تحفه سامی» (که در حقیقت ذیل «تذکره دولتشاهی» است)
- فخری هراتی: «لطائف نامه» (که ترجمه فارسی «مجالس العشاق» است)
- زین الدین محمد واصفی: «بدایع الوقایع» (که درباره‌ی سرگذشت علیشیر و اوضاع هرات در عصر وی می‌باشد. نسخه‌ای از این اثر در موزه‌ی آسیایی لنین گراد مضبوط است)
- ظاهر الدین بابر شاه: «بابرنامه» (به زبان جغتایی)
- میرزا محمد حیدر: «تاریخ رشیدی»
- نیساری سید حسن خواجه بخاری: «مذکر احباب»
- فخری بن محمد امین هروی: «روضه السلاطین»
- عبدالنبی فخر الزمان: «میخانه»
- محمد امین بن میرزا زمان بخاری: «تاریخ ترکستان»
- میر سید شریف راقم: «تاریخ راقمی»
- لطفعلی آذر بیگ اصفهانی: «آتشکده»
- رضا قلی خان هدایت: «مجمع الفصحا فی ترجمان الشعرا»
- تورهان گنجه‌ای: «ترجمه محاکمة اللغتين» (وی در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشته به تفصیل از علیشیر سخن رانده است)
- علی اصغر حکمت: «رومئو و ژولیت» (تحقیق ادبی و مقایسه با «لیلی و مجنون» نوائی).

^۱ مکارم الاخلاق در سال ۱۹۴۱ در تاشکند به طبع رسیده است.

به غیر از آثار فوق، تعدادی فرهنگ برای تعبیر واژه‌هایی که علیشیر به کار برده نیز تهیه گردیده است. عمده‌ترین آنها عبارتند از:

- «بدايع اللغة» اثر تالی ایمانی هراتی
- «سنگلاخ» اثر مهدی خان استرآبادی
- «خلاصه عباسی» اثر محمد خوئی
- «فرهنگ جغتائی - فارسی» اثر فضل اله خان (در این اثر به «فرهنگ آبوشکا»^۱ استناد شده است).

- «بهجت اللغة» یا لغت اترکیه اثر فتحعلی قاجار قزوینی (در عصر ناصرالدین شاه قاجار تهیه گردیده است)
- «آلمغای ناصری» اثر شیخ محمود صالح اصفهانی.

۴. آثار نوائی

آثار علیشیر نوائی را می‌توان در سه قسمت مجزا مورد مطالعه قرار داد: خمسه، دواوین و سایر آثار

۱-۴) خمسه:

نوائی اولین شاعر ترک است^۲ که در عرض مدت کمتر از دو سال به تدوین خمسه دست زد و حتی با تدوین مثنوی ششم (لسان الطیر) از مرز خمسه گذشت و پای در خطه

^۱ با توجه به این که مولف این فرهنگ (قرن ۱۷ م.) نامعلوم بود، واژه‌ی اول آن (آبوشکا) را مأخذ گرفته و فرهنگ را بدان نام خوانده‌اند. این فرهنگ نخستین اثر ترکی در ارتباط با علیشیر است که طی آن ۲۸ اثر وی مورد مطالعه و بررسی واقع شده است. نسخه‌ی نفیسی از آن در کتابخانه ایاصوفیه (تحت شماره ۴۷۴۸) مضبوط است.

^۲ نهاد سامی بانارلی: تاریخ ادبیات مصور ترک. استانبول، ۱۹ ص: ۴۳۰

سنه گذاشت. وی در اقتفای^۱ بزرگ شعرای پارسی که بر تلس^۲ از آن به نوعی مسابقه تعبیر کرده است، آثاری پدید آورد که به ترتیب عبارتند از:

۱/۴- حیرت الابرار

نوائی «حیرت الابرار» را به صورت نظیره بر «مخزن الاسرار» حکیم نظامی^۳ نوشته و در تدوین آن به «مطلع الانوار» امیر خسرو دهلوی و «تحفة الاحرار» جامی متوسل گشته و تغییراتی در آنها داده است. وی اثر خود را همانند نظامی در بحر سریع سروده و در پایان هر بیست مقاله، به داستانی متناسب همراه با دو بیت ساقی نامه جای داده است. آغازگر این مثنوی، حمد خالق واجب بالذات است که قلم صنعش چهره‌گشای تصویر مخلوقات است و پس از آن چهار مناجات و پنج نعت قرار دارد. پیش از آغاز مطلب، مدایحی در حق شیخ نظامی، امیر خسرو و مولانا جامی آمده و سپس دو منظومه در حق کلام، برای سلطان حسین بایقرا، دو منظومه در تعریف دل، سه منظومه عرفانی تحت عنوان سه حیرت و بالاخره مدیحه‌ای جهت بهاءالدین نقشبندی جای گرفته است. نوائی در منظومه‌ی تعریف دل، از دل به عنوان بلبل بوستان راز نام می‌برد که در حرم قدس جلوه ساز است و رایحه‌ی جنت اعلی و پرتو مصباح در آن متجلی است و سالک، از آن به عنوان عرش معلی، و صوفی به عنوان عالم کبری تعبیر می‌کنند. در سه منظومه‌ی عرفانی به ترتیب از تماشای ازهار رنگارنگ و اشجار گونه‌گون، از عروج مرد همایون فال از ملک عالم به گلستان عالم ملکوت، و بالاخره از نزول مسافر آشفته حال از شبستان عالم ملکوت به شهرستان ملک وجود سخن می‌راند.

ترتیب مقالات و مضامین آن به قرار زیر است:

^۱ نک. نهاد سامی بانارلی: نظیره‌های بزرگ. استانبول، ۱۹۶۲.

^۲ شعر فرهاد و شیرین نوائی (مقدمه). تاشکند، ۱۹۴۳.

^۳ برای نظیره‌های علیشیر بر آثار حکیم نظامی گنجوی و مقایسه این دو نک. اصغر دلبری پور: همان اثر

- مقاله‌ی اول در شرح ایمان است که نشانه انسانیت است. داستان این مقاله صحبت سلطان العارفين با یکی از مریدانش درباره‌ی نامردی‌هاست.
- مقاله‌ی دوم در باب اسلام است که به داستان نمازگزاردن ابراهیم ادهم در راه کعبه اشاره می‌کند و مقام و منزلت ربیعه را در پی می‌آورد.
- مقاله‌ی سوم در رابطه با سلاطین است. شاعر از آنان می‌خواهد که همواره صاحب حلم و حیا شوند و از عدل و داد جدا نگردند. تظلم پیرزن از ظلم شاه غازی، صدور حکم محکومیت شاه و عفو پیرزن، موضوع داستان این مقاله را تشکیل می‌دهد.
- مقاله‌ی چهارم در سلوک خرقة پوشان ریائی است، و در داستان به سخنانی از پیر هرات، عبدالله انصاری مقرب باری اشاره شده است.
- مقاله‌ی پنجم در توصیف کرم است. حکایت حاتم طائی و خارکن، زینت بخش این مقاله است.
- مقاله‌ی ششم در تعریف ادب است. داستان انوشیروان و معشوقه‌اش، که خالی در چشم داشت و با این وصف انوشیروان عیب او را نادیده می‌گرفت، در پایان این مقاله آمده است.
- مقاله‌ی هفتم در باب قناعت است که حکایت قانع جوانمرد با طامع جهان‌گرد را در پی دارد.
- مقاله‌ی هشتم در باب وفاست. داستان تیمور و دو سرباز با وفا که هر کدام می‌خواست پیش از دیگری بمیرد، در این قسمت قرار گرفته است.
- مقاله‌ی نهم در تعریف آتش عشق است که حکایت شیخ عراقی و پسر پادشاه را در انجام دارد.
- مقاله‌ی دهم در مدح راستی است. داستان شیر و کبک و نصیحت شیر به کبک مبنی بر صیانت از دروغ‌گویی در این قسمت آمده است.

- مقاله‌ی یازدهم درباره‌ی بلند اخترى سپهر علم است و اینکه علم را نباید وسیله‌ی جاه و مقام دانست. ملاقات امام فخرالدین رازی با سلطان محمود خوارزم‌شاه در حمام، داستان این مقاله را تشکیل می‌دهد که طی آن امام، قیامت را به صحنه‌ی حمام تشبیه کرده است.
- مقاله‌ی دوازدهم در رابطه با قلم و فضیلت اهل قلم است. داستان شیخ سهروردی و ملاقات وی با خلیفه معتصم بالله و احترام فوق العاده‌اش نسبت به یاقوت، حکایتی است که در پایان این مقاله قرار دارد.
- مقاله‌ی سیزدهم در باب افرادی است که به دیگران نیکی می‌کنند. ایوب خلف به دزدی که وارد خانه‌اش می‌شود محبت می‌کند و او را به راه راست می‌کشاند.
- مقاله‌ی چهاردهم در شکایت از فلک است و در شرح فریب‌کاری‌های آن دور می‌زند. در داستان این مقاله، وصیت اسکندر نقل شده است که خواسته بود موقع دفن یک دستش را بیرون از گور بگذارند تا همه بفهمند که پادشاه هفت اقلیم دست خالی از این جهان رفته است.
- مقاله‌ی پانزدهم در بیان احوال دردی نویشان می‌جهالت است. داستان میمند اسرائیلی که سائل میکده‌ها بود و می، قوت حیاتش به حساب می‌آمد، در این جا ذکر شده است.
- مقاله‌ی شانزدهم در حيله سازی‌های مختنن خودنما در اقتباس زینت دنیا است. ورود عبدالله بن مبارک به میدان جهاد با نقابی که به صورت داشت، موضوع داستان این مقاله را تشکیل می‌دهد.
- مقاله‌ی هفدهم در شرح نزهت بهار و ترتیب فصول سال است. داستان این مقاله در رابطه با صحبت امام معصوم زین العابدین^(ع) با دخترش در زمینه‌ی عشق حقیقی و حقیقت عشق دور می‌زند.

▪ مقاله‌ی هیجدهم در مورد غمخانه‌ی ملک است و اینکه دهر زندان اهل هوش است. در این مقاله از داستان مشکین غزالی از خطه‌ی چین و عاشق مهجورش سخن به میان آمده است.

▪ مقاله‌ی نوزدهم در شأن کشور عدیم المثال خراسان است. طی این مقاله سخن به مدح سلطان حسین کشیده می‌شود و به عدل او اشاره می‌رود. ملاقات بهرام در راه شکار با پیرمرد فقیری که از ظلم سلطان شکایت‌ها داشت، موضوع داستان این مقاله است.

▪ مقاله‌ی بیستم در ادای مقصود است. شاعر طی این مقاله، به ولیعهد بدیع الزمان پسر بزرگ سلطان نصیحت می‌دهد. داستان این مقاله در رابطه با التماس دعای اهل حج از خواجه محمد پارساست.

تعدادی از مفاهیم و مضامینی که طی بیست مقاله عنوان گردیده، از نظامی گرفته شده است و تعدادی نیز از ابداعات خود نوائی است. مضامینی که از نظامی اخذ شده، به وسیله‌ی نوائی رنگ و جلایی دیگر یافته است.

۴-۱/۲) فرهاد و شیرین

دومین مثنوی نوائی، نظیره و جواب بر «خسرو و شیرین» نظامی و «شیرین و خسرو» امیر خسرو و اشرف مراغی است. اثر در بحر هزج سروده شده و با مفاهیم جدیدی آراسته گردیده است.

این مثنوی با حمد و توحید، مناجات، نعت و معراجیه آغاز می‌شود و به دنبال آنها منظومه‌ای در وصف قلم جای می‌گیرد، قلمی که شاعر رهنورد تیز تکش می‌خواند و منزلش را از ازل در فوق الفلک می‌داند. وی طی این منظومه از امیر خسرو و نظامی به نیکی یاد می‌کند و هر کدام را به نحوی می‌نوازد و از خدا می‌خواهد که آن دو را از می‌رحمت خود مست کند و ببخشد. جامی را با عنوان صد پیل یاد می‌کند که درد آشام جام محبت است. منظومه‌ی بعدی در سبب تألیف اثر سروده شده است که در آن به

دعوت هاتف جهت تدوین این مثنوی اشاره نموده است. شاعر قبل از آغاز داستان، مدح و تعریف بایقرا و بدیع الزمان را نیز از یاد نمی‌برد و هر کدام را به نوعی مورد تقدیر قرار می‌دهد.

روح ملی‌گرایی که از ویژگی‌های نوائی است به طور بارز در قهرمانان این داستان هویدا است و شاعر سعی می‌کند که در هر فرصت به ترسیم ویژگی‌های ترکان مبادرت ورزد.

۴-۱/۳) لیلی و مجنون

سومین مثنوی در خمسه‌ی نوائی جواب و نظیره بر «لیلی و مجنون» نظامی و «مجنون و لیلی» امیر خسرو می‌باشد که در بحر هزج مسدس سروده شده است. نوائی قبل از آغاز داستان که منشاء عربی دارد، به منظومه‌های زیر به ترتیب جای داده است: حمد به درگاه باری، مناجات، نعت، معراجیه، وصف گوهر سخن، مدح جامی، سلطان حسین و ولیعهد بدیع الزمان، تصویر شب و عشق و تعریف عشق. شاعر پس از حمد به درگاه باری و مناجات به حضرت رفیع‌الدرجات، به نعت رسالت پناه می‌پردازد و با شعری به استقبال سخن می‌رود که مضمونش چنین است: ای تویی که جلوه گهت سپهر اخضر است و مهرانور به رد پای رخس تو رشک می‌برد.

نوائی در معراجیه به وصف آن شام وصال می‌پردازد که آیه‌ی «واللیل اذا یخشی» در تعریف آن آمده است. وی طی وصف گوهر سخن اشاراتی به نظامی، امیر خسرو و اشرف مراغی کرده و از آنان به عنوان شاعرانی که پیش از او به تدوین داستان لیلی و مجنون پرداخته‌اند، نام می‌برد.

در پایان داستان، مدیحه‌ای جهت سلطان اویس و منظومه‌ای در اختتام این افسانه درد و نوحه سراپا غم جای گرفته است.

نوائی با اینکه سعی می‌کرده است در این مثنوی نسبت به اصل صادق بماند، معالوصف به تغییراتی چند (مانند صحنه‌ی مرگ مجنون) تن در داده است.

۴/۱-۴) سبعه‌ی سیاره

چهارمین مثنوی از خمسه‌ی نوائی «سبعه‌ی سیاره» نام دارد که جواب بر «هفت پیکر» نظامی، «هفت اورنگ»، اشرف و «هشت پیکر» (هشت بهشت) امیر خسرو و در بحر خفیف سروده شده است و در آن به حکایت بهرام گور پادشاه ساسانی با کمی تغییر جای داده شده است.

قبل از آغاز داستان منظومه‌هایی در توحید، مناجات، نعت و معراج و بخش‌هایی به این ترتیب قرار گرفته است: وصف کلام، رجحان نظم بر نثر، مدح جامی، سبب تألیف، مدح سلطان حسین بایقرا و همسرش، سبب تغییر موضوع.

نوائی در منظومه‌ی توحید، پس از صحبت در باب خلقت آدم، وجود عقل، تکوین نور، ایجاد عشق و ... خدا را هم عاشق، و هم معشوق می‌داند و سخن را بدینسان به پایان می‌برد. در منظومه‌ای تحت عنوان وصف کلام، نخست از نظامی و امیرخسرو یاد می‌کند؛ یکی را به عنوان افصح الکلام اهل نظم و دومی را به عنوان جادوی هند معرفی می‌کند و می‌گوید که هیچ شاعری را قدرت برابری با آنان نیست. سپس از خود و اشرف سخن می‌راند که پای در خط آنان گذارده‌اند. شاعر در منظومه‌ای که در مدح جامی سروده است به ذکر آثار وی می‌پردازد. در منظومه، سبب تألیف سخن را به هفت گلشن جنت آسا و هفت قصر سپهر فرسا می‌کشد و علاوه می‌کند که در عالم رؤیا هفت روز در آنها به سر برده، افسانه‌های غریبی شنیده و همه را بر صفحه جان نوشته است. هفت اقلیمی که نوائی در این مثنوی پیموده است عبارتند از: اقلیم هند، اقلیم روم، اقلیم مصر، اقلیم چین، اقلیم عدن، اقلیم شرق و غرب و اقلیم خوارزم.

نوائی در این مثنوی از سلطان حسین بایقرا به عنوان درّ ناب بحر سلطنت و لعل سیراب معدن خلافت و از همسرش به عنوان باغ شکفته‌ی بهارستان عصمت، و گوهر شب چراغ شبستان عفت یاد می‌کند.

نوائی در داستان این مثنوی نیز تغییراتی داده و به عنوان نمونه شخصیت دیگری از بهرام ساخته است.

۴-۱/۵) سدّ اسکندری

«سدّ اسکندری» آخرین مثنوی از خمسه‌ی نوایی است که در آن زندگی اسکندر مقدونی به قلم کشیده شده است. اثر چون دیگر مثنوی‌های نوایی با منظومه‌های حمد، مناجات، نعت، معراجیه، تعریف کلام، مدح نظامی، امیر خسرو و جامی، سبب تألیف، مدح سلطان حسین، مدح شهزاده بدیع الزمان و توصیف چهار طبقه از شاهان عجم آغاز می‌شود. شاعر در این مثنوی نیز چون سایر مثنوی‌هایش به نظامی گنجوی اقتفا کرده و با توصیف وی به عنوان گنج‌ریز گنج‌پاش، اعتراف می‌کند که در نظم کسی را یارای هم‌آوردی با او نیست. وی در توصیف طبقات ملوک عجم از «نظام التّواریخ» استمداد می‌کند و به شرح پیشدادیان (۱۱ پادشاه)، کیانیان (۹ پادشاه)، اشکانیان (۱۹ پادشاه) و ساسانیان (۲۹ پادشاه) می‌پردازد.

نوائی در این اثر نیز حسّ ملی‌گرایی خود را به نحو آشکاری نشان می‌دهد و به عنوان مثال از اسکندر، حکمرانی ترک می‌آفریند. وی در «سدّ اسکندری» به دنبال دولت ایده‌آلی می‌گردد که در آن خبری از بدی‌ها و زشتی‌ها نباشد و می‌کوشد که در نقش ارسطو، نظامی‌وار به پند و اندرز بپردازد.

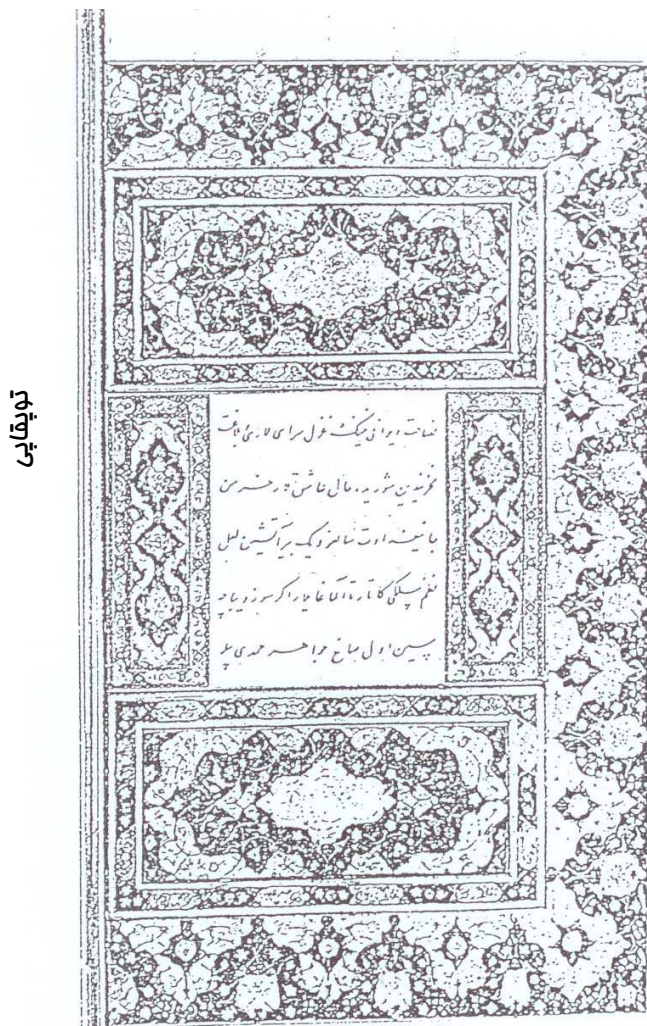
۴-۱/۶) نسخه‌های خطی مثنوی‌های نوایی^۱

به جز دو نسخه‌ی موجود در تویق‌آپی سرای (شماره‌ی ۸۰۸) و سلیمانیه (فاتح شماره‌ی ۴۰۵۶) که همراه با کلیات می‌باشند، یازده نسخه‌ی خطی خمسه‌ی نوایی به شکل زیر در کتابخانه‌های ترکیه مضبوط است:

^۱ برای نسخه‌های خطی خمسه نوایی نک: فهرست خمسه‌های ترکی در کتابخانه‌های استانبول (استانبول،

۱۹۶۱) ص: ۲۲-۲ نیز نک. آگاه سری لوند: علیشیر نوایی ج ۳ ص: ۳-۵

سه نسخه‌ی دیگر در تویقایی سرای (روان شماره‌ی ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲). یکی از این سه نسخه (یعنی شماره‌ی ۸۱۰) حاوی شش مینیاتور نفیس است و در زمان حیات نوائی و توسط سلطان علی مشهدی استنساخ شده است.



یک نسخه در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی - شماره‌ی ۵۴۵۱) و دو نسخه‌ی ناقص در همین کتابخانه (شماره‌ی ۱۱۹۱، ۳۲۳۰). سه نسخه در سلیمانیه (شماره ۳۷۵۴، ۳۷۵۵، ۲۵۷۸)؛ یک نسخه در ایاصوفیه (شماره‌ی ۳۸۵۴)؛ یک نسخه در کتابخانه‌ی

عمومی قونیه (شماره‌ی ۶۶۲۷)^۱؛ نسخه‌ی فوق‌العاده زیبایی از خمسه با یازده مینیاتور نفیس در کتابخانه‌ی بودلین (آکسفورد) (شماره‌های ۲۱۲۰، ۱۹-۲۱۱۶) نگهداری می‌شود که توسط خود علیشیر تهیه و به ولیعهد بدیع الزمان تقدیم شده است.

علاوه بر نسخه‌های فوق، نسخ خطی مثنوی‌ها به صورت جداگانه نیز وجود دارد: نسخه‌های «حیرت‌الابرار»: یک نسخه در سلیمانیه (شهید علی پاشا - شماره‌ی ۲۷۵۶)؛ یک نسخه در ایاصوفیه (شماره‌ی ۴۳۳۴)؛ یک نسخه در کتابخانه‌ی بایزید آماسیا (شماره‌ی ۵۵۲/۲)؛ یک نسخه در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی - شماره‌ی ۲۷۹۴).

تنها نسخه‌ی «سبعه سیاره» در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی - شماره ۱۴۰۹) مضبوط است.

نسخه‌های کلیات نوائی به شرح زیر در کتابخانه‌های مختلف ضبط شده است:

- توقیاتی سرای (روان شماره ۸۰۸). این نسخه که قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخه‌ی کلیات نوائی است در سال ۹۰۲-۹۰۱ هجری توسط درویش محمد در هرات استنساخ شده است. نسخه فاقد «دیوان فارسی»، «رساله‌ی معما»، «محبوب القلوب»، «منشآت فارسی» و نیز دیباچه‌های ۲ و ۳ می‌باشد.
- سلیمانیه (فاتح - شماره ۴۰۵۶)
- کتابخانه عمومی پترزبورگ (در چند مجلد)
- کتابخانه‌ی ملی پاریس در دو مجلد (شماره ۳۱۷ و ۳۱۶). این نسخه در سال ۹۳۳ هجری توسط علی هجرانی در هرات استنساخ شده و تصاویر آن را محمود مذهب ترسیم کرده است.
- کتابخانه‌ی جامعه‌ی سلطنتی آسیائی (لندن) (این نسخه فاقد «غریب الصغر» است).
- نسخه‌های خطی فراوان از آثار نوائی در کتابخانه‌های لنین گراد نیز مضبوط است.^۱

^۱ این نسخه در سال ۱۲۹۴ هجری از سوی والی ضیاء پاشا به کتابخانه یوسف آغا اهداء شده است.

۲-۴) دواوین

با توجه به این که خود نوائی در فکر تدوین دیوان نبوده است، اشعار دوران کودکی و نوجوانی وی را عده‌ای جمع‌آوری کردند و به صورت دیوان درآوردند. نسخه‌ای از این اثر که در حقیقت قدیمی‌ترین دیوان نوائی است، هم اینک در کتابخانه‌ی عمومی سالتیکف شچردین واقع در لنین گراد (تحت شماره ۵۴۶) نگهداری می‌شود. گردآورنده و کاتب این دیوان، سلطان علی مشهدی در سال ۸۷۰ هجری به استنساخ آن همت گماشته است. در این دیوان ۳۹۱ غزل، یک ترکیب بند، یک مخمس و ۴۱ رباعی وجود دارد.

نوائی به اولین دیوانی که خود ترتیب داد عنوان «بدایع البدایه» داد. در این دیوان ۵۸۵ غزل، ۳ مستزاد، ۴ مخمس، ۲ مسدس، ۳ ترجیع بند، ۴۹ قطعه، ۱۰ لغز، ۷۸ رباعی، ۵۲ معما، ۱۰ شعر عامه و ۴۰ مفرد وجود دارد. وی برای این دیوان دیباچه‌ای نگاشت که بعداً تحت نام خطبه‌ی دواوین در ابتدای «غریب الصغر» قرار گرفت.^۱

نوائی پس از این دیوان به تدوین دیوان دیگری با عنوان «نوادر النهایه» پرداخت که در آن ۶۲۸ غزل، ۳ مستزاد، ۳ ترجیع بند، ۵ قطعه، ۴۶ رباعی، یک لغز، ۶ معما و یک شعر عامه موجود است. این دیوان نیز دارای دیباچه‌ای است که تحت عنوان دیباچه‌ی دوم اشتهار دارد.^۲

^۱ برای این آثار به مقاله‌ی راسیمه اولغون (در باب نسخ خطی نوائی در کتابخانه‌های لنین گراد) مندرج در «سالنامه‌ی بررسی‌های زبان ترک» (سال ۱۹۵۵) مراجعه شود.

^۲ از این اثر چهار نسخه در کتابخانه‌ی ملی پاریس، کتابخانه‌ی بریتانیا، فرهنگستان علوم آذربایجان (باکو) و فرهنگستان علوم ازبکستان (تاشکند) مضبوط است.

^۳ تنها نسخه‌ی خطی منحصر به فرد این دیوان را در کتابخانه‌ی انستیتوی شرق شناسی بیرونی وابسته به فرهنگستان علوم ازبکستان (تحت شماره‌ی ۱۹۹۵) می‌توان مشاهده کرد که به خط سلطان علی مشهدی نوشته شده است.

شاعر پس از این دو دیوان، مدت طولانی شعر نسرود و فقط به ضبط مطالبی که به ذهنش خطور می‌کرد، بسنده نمود. ولی بر اثر درخواست حسین بایقرا که می‌خواست تعداد دواوین نوایی مثل امیر خسرو دهلوی به چهار برسد، اشعاری را که بین سنوات ۵۰ تا ۶۰ سالگی سروده بود با اشعار دو دیوان پیشین مخلوط کرد و از این میان چهار دیوان به وجود آورد. خود نوایی، همه‌ی چهار دیوان خود را یک جا «خزینة المعانی» نامید و دیباچه‌ای نیز بر آن نگاشت که به دیباچه‌ی سوم مشهور است.^۱

نسخ خطی کلیات دیوان نوایی به شرح زیر موجود است:

- نسخه‌ی تویقایی سرای (روان شماره‌ی ۸۰۷) حاوی هر ۴ دیوان به خط نشاطی
 - نسخه‌ی دانشگاه استانبول (۱) (شماره‌ی ۵۴۵۲) - ۱۲۳۲
 - نسخه‌ی دانشگاه استانبول (۲) (شماره‌ی ۲۰۰۱) به خط نیازی محمد ولد عوض محمد - ۱۲۵۲
 - نسخه‌ی سلیمانیه (فاتح - شماره ۳۸۸۶)
 - نسخه‌ی قونیه (کتابخانه‌ی عمومی - شماره ۶۶۲۳)
- نوایی علاوه بر دواوین ترکی، صاحب یک دیوان فارسی نیز می‌باشد.

۴-۲/۱ دواوین ترکی

همانطوری که قبلاً نیز اشاره شد، نوایی را چهار دیوان ترکی (با ۵۵ هزار بیت) به شرح زیر است:

۴-۲/۱-۱ «غریب الصغر» (شامل اشعاری که بین سنین ۸ تا ۲۰ سالگی سروده است). این دیوان شامل ۳۶ غزل، یک مستزاد، ۳ مخمس، یک مسدس، یک ترجیع بند، یک مثنوی

^۱ تنها نسخه‌ی خطی دیباچه سوم در کتابخانه‌ی نور عثمانیه (تحت شماره‌ی ۳۹۹۹) در هامش اثری به نام «شرح الخمسه» (ورق ۲۱/الف - ۲۹/الف) نگهداری می‌شود.

(شکایت نامه‌ای که به سید حسن نوشته است)، ۳۴ قطعه و ۱۳۱ رباعی است. دیوان با حمد و ثنای باری تعالی، توحید و مناجات به درگاه لایزال، نعت رسول الله و شرح معراج نبوی آغاز می‌شود.

۱-۲/۴-۲ «نوادرالشباب» (اشعاری که بین سنین ۲۰ تا ۳۵ سالگی سروده است). این دیوان مشتمل بر ۶۴۷ غزل، یک مستزاد، ۳ مخمس، یک مسدس، یک ترجیع بند، یک ترکیب بند، ۵۰ قطعه و ۵۲ معماست.

۱-۳/۴-۲ «بدایع الوسط» (اشعاری که بین سنین ۳۵ تا ۴۵ سالگی سروده است). در این دیوان ۶۳۸ غزل، یک مستزاد، ۲ مخمس، یک ترجیع بند، یک قصیده، ۵۸ قطعه، ۱۰ لغز و ۱۳ شعر عامه دیده می‌شود.

۱-۴/۴-۲ «فوائد الکبیر» (اشعاری که بین سنین ۴۵ تا ۶۰ سالگی سروده است). این دیوان مرکب از ۶۲۷ غزل، یک مستزاد، ۲ مخمس، یک مسدس، یک مثنی، یک ترجیع بند، یک مثنوی، ۴۸ قطعه و ۸۴ مفرد است. به علاوه ساقی نامه‌ای در این دیوان وجود دارد که از ۴۵۸ بیت تشکیل شده است.

۱-۵/۴-۲ نسخه‌های خطی دواوین ترکی:

▪ «غریب الصّغر» نسخه‌های خطی فروانی در کتابخانه‌های ترکیه از قبیل موزه‌ی آثار ترک / اسلام، تویقایی سرای، دانشگاه استانبول، سلیمانیه، نور عثمانیه دارد. در یکی از این نسخه‌ها (نسخه‌ی سلیمانیه - بخش چلبی عبدالله، شماره ۲۹۵)، قطعه‌ای از جامی خطاب به نوائی درج شده که حاکی از شأن و مقام اوست. قدیمی‌ترین نسخه‌ی «غریب الصّغر» در کتابخانه‌ی ییلدیز (شماره‌ی ۲۷۸۳/۳۲) جای دارد که در زمان حیات نوائی توسط علی قائمی استنساخ شده است و هشت مینیاتور نفیس دارد.

▪ از «نوادرالشباب» در ترکیه فقط یک نسخه‌ی خطی موجود است که در سال ۹۱۰ هجری نوشته شده و در تویقایی سرای (روان شماره‌ی ۸۰۵) نگهداری می‌شود.

- از «بدایع الوسط» نیز فقط یک نسخه در ایاصوفیه (شماره‌ی ۳۹۸۰) مضبوط است که در سال ۹۵۷ هجری استنساخ شده است.
- «فوائد الکبر» سه نسخه‌ی خطی دارد که دو نسخه‌ی آن در دانشگاه استانبول (شماره‌ی ۱۵۶۵ به تاریخ ۹۴۷ و شماره‌ی ۲۷۹۴، به تاریخ ۱۰۴۲ هجری) و نسخه‌ی سوم در بنیاد زبان ترک (شماره‌ی ۳۳/ب) نگهداری می‌شود.

۲/۴- دیوان فارسی^۱

نوائی که در شعر فارسی، فانی تخلص می‌کرد، از اوان کودکی به فارسی و شعر فارسی علاقمند بود. به روایت «دایرة المعارف بزرگ شوروی» (ج ۲۹ ص ۲۴) خانه‌ی پدرش محفل شعرا و ادبای زمان بود. وی به طوری که خود می‌گوید اولین اشعارش را به فارسی سرود و طبع خود را در این زبان آزمایید.

«دیوان فارسی» نوائی از یک دیباچه، شش قصیده، ۶۴۸ (یا ۶۴۹) غزل، یک مسدس، یک مرثیه، ۳۴ (یا ۳۶ قطعه)، ۵۳ (یا ۶۷) رباعی، ۱۶ ماده‌ی تاریخ، ۱۴۱ (یا ۳۴۱) معما و ۳ (یا ۶) لغز تشکیل یافته است.^۲

دیباچه‌ی دیوان فارسی نوائی با ابیات زیر آغاز می‌گردد:

^۱ دیوان نوائی تحت عنوان «دیوان فانی» به سال ۱۳۴۲ در تهران به طبع رسیده است.

^۲ اختلاف عدد، مربوط به دو نسخه موجود در نور عثمانیه (شماره ۳۸۵۰) و موزه‌ی آثار ترک / اسلام (شماره ۱۹۵۲) است. به غیر از این دو نسخه، نسخه‌ای دیگر حاوی قسمت‌هایی از دیوان فارسی به اعتبار روایت بلوشه: (فهرست آثار خطی فارسی جلد ۳ ص ۱۳۴۶) در انتهای «مجالس النقایس» قرار گرفته و در کتابخانه‌ی ملی پاریس تحت شماره ۱۷۶۵ نگهداری می‌شود.

بیت القصیده همه خیل سخن وران
شه بیت جنس نظم همه مدح گستران
حمد و ثنای پادشهی دان که از رهش
یک یاره سنگ شد گهر عالی افسران

در این دیباچه مدیحه‌ای برای جامی آمده و از وی به عنوان حضرت هدایت منزلت، ولایت منقبت، امام زمره اقطاب و در یکتای بحر نیکنامی یاد شده است. نوائی می‌گوید جامی هر از گاهی از وی می‌خواست از «وادی ترکی» به «ثوب فارسی» و از «ادای ترکانه» به جانب «لغت فرس» برگردد. تا اینکه در امتثال امر استاد، در سال ۹۰۲ هجری دست به قلم می‌برد و قصایدی می‌پردازد. قصاید نوائی که خود، عنوان سته ضروریّه بدان‌ها داده است (به اعتبار جهات سته) عبارتند از:

✓ قصیده‌ی روح القدس (در توحید حضرت باری در ۱۳۰ بیت)
آغاز:

زهی به خانه قدرت مصور اشیاء
هزار نقش عجب هر زمان در او پیدا

انجام:

امید آنکه به انفاس قدسیم بخشی
تکلمی که سرایم پی تو حمد و ثنا

✓ قصیده‌ی عین الحیات (در نعت نبوی ۱۵۰ بیت)
آغاز:

حاجبان شب چو شادروان سودا افکنند

جلوه در خیل بتان ماه سیما اقد

انجام:

یا رب آن روزم شفاعت از حبیب خود رسان

کاهل عصیان را به دوزخ بی محابا افکنند

✓ قصیده‌ی تحفة الافکار (نظیره بر بحرالابرار امیرخسرو دهلوی در ۹۹ بیت)

آغاز:

آتشین لعلی که تاج خسروانرا زیور است

اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

انجام:

طالبان ربیع مسکون را ز ظل عالیت

فیض بادا تا مقام مهر چارم منظر است

✓ قصیده‌ی قوت القلوب (تبعی بر حکیم انوری حاوی مواعظ سودمند و نصایح دلپسند در ۱۸ بیت)

آغاز:

جهان که مرحله تنگ شاهراه فناست

درو مجوی اقامت که راه شاه و گداست

انجام:

از آن نعیم بهشتش چو قوت قلب رسد

شکسته قلب مرا نیز از آن نعیم رجاست

✓ قصیده‌ی تحفة النجاة (یا منهاج النجاة) (بتبع حکیم خاقانی شروانی در مدح سلطان در ۱۳۸ بیت)

آغاز:

زهی ز شمع رویت چشم مردم گشته نورانی
جهان را مردم چشم آمدی از عین انسانی

انجام:

بود طول حیات شاه چندانی که در عرضش
عطار د عاجز آید گر کند صد دور کیوانی

✓ قصیده‌ی نسیم الخلد (به تبع از مرآت الصفا اثر امیر خسرو دهلوی در ۱۲۸ بیت)

آغاز:

معلم عشق و پیر عقل شد طفل دبستانش
فلک دان بهر تادیب وی اینک چرخ گردانش

انجام:

در این مرعا رعیت صد هزاران پیش بادان نوع
که هر یک را بود چاکر هزاران خان و مانش

بخش غزلیات دیوان فارسی با مناجات، حمد و نعت آغاز می‌گردد.

آغاز:

ای خاک سر کوی تو گشتن هوس ما
بر پای شکست بوسه زدن ملتمس ما

انجام:

فانی صفتم روح کند سوی تو پرواز
ای از شکرستان تو قوت مگس ما

اغلب غزلیات نوائی نظیره بر آثار بزرگان شعر فارسی چون حافظ، امیر خسرو و جامی است. در پایان غزلیات، نظیره‌ی جامی بر غزل ترکی نوائی که با ردیف کاشکی سروده شده است، قرار دارد. بخش غزلیات با ترکیب بند هفت بندی خاتمه می‌یابد که در مرثیه‌ی جامی سروده شده و مطلعش چنین است:

هردم از انجمن چرخ جفایی دگر است

هر یک از انجم او داغ بلایی دگر است

مرثیه را به ترتیب قطعات، رباعیات، تاریخ، معما و لغز دنبال می‌کند. افزون بر آن، در هر دو نسخه‌ی خطی موجود در ترکیه (نسخه‌ی نور عثمانیه و نسخه‌ی موزه‌ی آثار ترک اسلامی) چهار قصیده‌ی دیگر نیز وجود دارد که عنوان فصول اربعه به آنها داده شده است.

نمونه‌هایی از قصاید فارسی، رباعیات و قطعات نوائی به شرح زیر که از اثر آگاه سری لوند گرفته شده چنین است:

قصاید

معلم عشق و پیر عقل شد طفل دبستانش

فلک دان بهر تأدیب وی اینک چرخ گردانش



شها در مدحت این نظم را هر کس که بخواند

که مرأت الصفا شد نام از طبع سخندانش

پس از وی ساحر هندی چنان ان خود اراست
نگردد ملتفت با شعر خاقانی و خاقانش
دگر شد عارف جامی جلاء الروح را ناظم
مشرف ساخته از نعت فخر آل عدنانش
نسیم الخلد کردم نام (او) در مدح شه زان رو
که جانرا هست هر بیٹی نسیم از خلد و رضوانش
زروح این دو استمداد کردم نزد حق لیکن
دلهم هر آن زحق می خواست فایض شد بدانسانش
بجا می گر ندارم راه دعوی اندرین معنی
که هست استاد من وین نظم گشته زیب دیوانش

.....

همیشه تا که در مرعای دشت دلکش عالم
رعیت چون رمه سلطان عادل هست چوبانش
درین مرعا رعیت صد هزاران پیش باد ان نوع
که هر یک رابود چاکر هزاران خان و مانش



زهی از شمع رویت چشم مردم گشته نورانی
جهانرا مردم چشم آمدی از عین انسانی

.....

چو منهج شد نجات خلق را از تپه گمراهی
نهادم نام منهج النجات از لطف سبحانی
سخن هر چند جان پرور بود خاموشی اولی تر
طریق اولی ار داری نکه ساکت شوی فانی
همیشه تا که در عرض سخن گر چه بود نافع
محل افتد ادا مقصود را افتد چو طولانی
بود طول حیات شاه چندانی که در عرضش
عطارد عاجز آید گر کند صد دور کیوانی

رباعیات

شب تا بسحر همی کنم زاری ها در شدت تنهایی و بیماریها
از هجر فکندیم بد شواریها ای یار کجا شد ان همه یاریها



جانم بدو لعل جان فزای تو فدا روحم به نسیم عطر سای تو فدا
آشفته دلم بعشوه‌های تو فدا فرسوده تنم بخاک پای تو فدا



در غربتم افتاده ز هجران حبیب از شدت ضعف گشته با مرگ قریب
یاری نه که آرد بسر خسته طیب زاری نه که جوید کفن از بهر غریب



هر لحظه گر از چرخ جفایی رسدت وز حادثه زمان بلایی رسدت
غم نیست گر از مهی وفایی رسدت سر چون سر زلف او بیایی رسدت

تا کی ستم و محنت هجران کشمت باشد که شبی به بیت الاحزان کشمت
از چاک درون در دل ویران کشمت وانگاه ز دل بخلوت جان کشمت



تا ماند قضا بر سر من افسر عشق در دهر دلم ساخت نهان گوهر عشق
زان افسرم افتاد بکف کشور عشق زین گوهرم افروخت بدل اخگر عشق



از محنت و عاشقی بجانم چه کنم دیوانه و رسوای جهانم چه کنم
صبرست مرا چاره و دانم چکنم دانم چه کنم چون نتوانم چه کنم



ای دل روزت تیره شد از اهل زمان زانسان که بود شبیت همان روز همان
از جور زمان چو یکزمان نیست امان گر خواهی امان جام می از دست ممان

مقطعات

زآشنایان آن قدر رنج و الم دیدم که نیست
میل آن اکنون که با خود نیز باشم آشنا
دل خراش و جان عنا بیند ازیشان گویا
هست یک نصف از خراش دل دگر نصف از عنا



معنی شیرین و رنگینم بترکی بیحدست
فارسی هم لعل و درهای ثمین گر بنگری
گویا در راست بازار سخن بگشاده‌ام
یکطرف دکان قنادی و یک سوزرگری
زین دکانها هر گدا کالا کجا داند خرید
زانکه باشند اغنیا این تقدها را مشتری



فانیا گر شادیت باید طمع بگسل ز خلق
زانکه از رنج طمع دل را رسد هر دم غمی

۴-۳) سایر آثار^۱

آثار علیشیر نوابی جز خمسه و دواوین به ترتیب تاریخ تدوین عبارتند از:

^۱ برای اطلاع از آثار نوابی نک. فواد کوپریلی: تاریخ تمدن اسلام، آنکارا ۱۹۶۳ ص ۲۲۰-۲۱۸

۱/۳-۴ «مناجات» (تاریخ تألیف نامعلوم)

آغاز این رساله چنین است:

"بسم الله الرحمن الرحيم. اسم تو عظیم است، رحم و رحمانیت تو واجب التعظیم. خدایا عظمت و جبروت در شأن توست و ملک و ملکوت در فرمان تو. ازلیت ترا بدایتی نیست و ابدیتت را نهایتی. در گلشن دهر هر گیاه و برگ به حمدت ذاکر است و در انجمن سپهر هر حرف و ورق به نعتت شاکر".

جمله های زیر از مناجات نوائی ترجمه شده است:

"الهی تو اکرم الاکرمین هستی و من گنهکارم.

الهی تو ارحم الراحمین هستی و من تیره روزگارم

الهی با اینکه به جز از گناه و عصیان کارم نیست، ولی به جز تو هم کسی را ندارم.

الهی شیطان حيله گر دشمن است و نفس خودرأی کار فرمایم. اگر در این ورطه ها

دستم را نگیری وای بر من

الهی مرا از خواب غفلت بیدار کن و از مستی جهالت هشیارم ساز.

الهی زبانم را به شکر نعمتت شاکر گردان و دلم را به حمد و سپاست ذاکر"

۲/۳-۴ چهل حدیث (۸۸۶ هجری)

آغازگر این اثر بیانی است که ترجمه‌ی فارسی آن چنین است:

"حمد به خدایی که کلام خیر مآل را به وسیله‌ی رسولش ارسال داشت".

نوایی طی ابیاتی اشاره می‌کند که در تألیف این اثر از استاد و مرادش جامی تأسی کرده

و در حقیقت، اثر او را به ترکی برگردانده است تا ترک‌زبانان نیز از آن بهره بگیرند.^۱

^۱ نک. اصغر دلبری پور: اربعین جامی و چهل حدیث نویسندگان ترک

وی در این رساله، هر حدیث را طی یک رباعی به شعر آورده است. رساله با «الخاتمه» (ده بیت) به پایان می‌رسد.

۳/۴-۴) وقفیه (۸۸۶ هـ.)

نوائی در این رساله که در حقیقت نشانگر وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن عصر می‌باشد، ابتدا به حمد و ثنای الهی می‌پردازد و سپس به ذکر مقام و رتبه‌ای که پادشاه بر ملازمین خود داده است، دست می‌زند و قبول خدمت سلطان را به خاطر شکستن شمشیر ظلم و مرهم گذاردن بر زخم مظلومان عنوان می‌کند. وی در این اثر از دارالسلطنه هرات، مدرسه‌ی نعمت آباد و مدرسه‌ی گوهرشاد آغا و سایر مؤسّسات خیریه که در شهر مزبور بنا نهاده است، سخن می‌راند. مقدمه با دو آرزوی صاحب اثر به پایان می‌رسد که عبارتند از:

الف- سعادت ابدی و دولت سرمدی موقعی به دست می‌آید که انسان به ذات العماد اسلام وارد شود که پنج ستون دارد: کلمه‌ی توحید، صلاة خمسسه، صوم رمضان، زکوة و حج. امیدوارم پنجه‌ی اسلام حتی یک انگشت هم ناقص نداشته باشد.

ب- در آرزوی دوم از تصنیف و تألیف کتب به نظم و نثر در نعت سلطان سخن می‌راند که نامش را جاوید نگاه خواهند داشت.

نوائی پس از این مقدمه به اصل مطلب می‌پردازد و در آن ابتدا از محدودات، سپس از مواجب، رواتب و شرایط سخن می‌راند.

در قسمت محدودات توابع شهر هرات را به قلم می‌کشد.

در قسمت مواجب، به حقوق افراد موظف اشاره می‌کند و حقوق هرکدام (شیخ، واعظ، خطیب، متولی، طبّاخ...) را به تفکیک بیان می‌دارد.

در بخش رواتب، از جیره‌ی افراد (در رمضان و اعیاد مذهبی، ...) صحبت می‌کند.

در بخش شرایط، مقررات جاری (اداری و مالی) را توصیف می‌کند.

اثر با چهار رباعی به پایان می‌رسد که ترجمه‌ی نخستین رباعی چنین است:
"خدا یا از کار دنیا ملولم گردان و برای تحمل مصائب فقر متحملم فرما.
این کار را برای رضای تو انجام داده‌ام، آن را عین رضا قبول فرما".
ترجمه‌ی انجام رساله به شکل زیر است:

"هر که به این دستورات اطاعت کند، خدا یار و یاورش باشد
و هر که از آنها سرپیچی نماید به لعنت حق گرفتار آید؛ آمین یا رب العالمین"

۴/۳-۴) نظم الجواهر (۸۹۰ هجری)

در سال ۸۹۰ هجری بود که سلطان حسین بایقرا رساله‌ای در وصف نوائی تدوین می‌کند. نوائی از این عمل سلطان سر از پا نمی‌شناسد و خود را ذره، قطره، بیمار و بنده‌ای می‌خواند که مهر زرافشان، بحر بیکران، عیسیای زمان و شاه جهان به توصیفش همت گمارده است و برای سپاس از او دنبال چاره‌ای می‌گردد. تا اینکه هاتف فرخنده نفس به کمکش می‌شتابد و به او توصیه می‌کند که به بحر کرامت و شاه اهل ولایت تمسک جوید. شاعر در مقدمه «نظم الجواهر» به تماشای روضات حضرت امیر در کنار قرائت کلام اله و تفاسیر آن و غور در دریای احادیث اشاره می‌کند و از کلمات حضرت علی^(ع) با عنوان نثر اللئالی نام می‌برد که تا آن روز به دلیل افزایش «مشقت و محنت» و کمبود «بضاعت و فراغت» فرصت ترجمه‌ی آنها را به ترکی نیافته بود. وی کلمه‌ای مناسب پیدا نمی‌کند تا بتواند این اثر گهربار را توصیف کند، آن را نه جزء می‌تواند به نامد نه دفتر، نه جنگ می‌تواند بخواند نه دریا.

«نظم الجواهر» ترجمه‌ی ترکی «نثر اللئالی» فارسی و حاوی ۲۶۶ کلام حضرت علی^(ع) به شعر ترکی (رباعی) است.

۴-۳/۵) تاریخ انبیاء و حکما (۸۹۰ هجری)^۱

نوائی این اثر را با تاریخ حضرت آدم ابوالبشر و خلقت او آغاز می‌کند و سپس به ترتیب از انبیاء، عابدان و حکیمان سخن می‌راند و به شرح وقایع دوره‌ی آنان می‌پردازد.

۴-۳/۶) تاریخ ملوک عجم (۸۹۰ هجری)^۲

نوائی در تهیه‌ی «تاریخ ملوک عجم»، از اثر بیضاوی استفاده کرده و از آن اقتباس نموده است.^۳ در «تاریخ ملوک عجم» سلاطین ایران در چهار طبقه به شرح زیر مورد مطالعه قرار گرفته‌اند:

- پیشدادیان (۱۱ نفر)؛ وی در این قسمت از کیومرث سخن می‌راند که نخستین پادشاه عجم است. اختلاف عقیده در باب شخصیت او را بر زبان می‌آورد و علاوه می‌کند که بعضی او را حضرت آدم می‌دانند و برخی نبیره‌ی او، و دیگران وی را از احفاد نوح می‌خوانند. سپس به «نظام التواریخ» و «جامع التواریخ» بناکتی و نیز «نصیحت الملوک» غزالی اشاره می‌کند که او را برادر شیث خوانده‌اند. آخرین پادشاه این سلسله گرشاسب است.
 - کیانیان (۹ نفر)؛ نخستین پادشاه کیانیان کيقباد و آخرینش دارا پسر داراب است.
 - اشکانیان (۱۹ نفر)؛ نخستین پادشاه این سلسله اشک بن دارا است.
 - ساسانیان (۲۹ نفر)؛ نخستین پادشاه این سلسله اردشیر بابک و آخرینش یزدگرد است.
- اثر، با مثنوی ۵۰ بیتی خاتمه می‌یابد که در آن سلطان حسین بايقرا مورد مدح قرار می‌گیرد.

^۱ از این کتاب سه نسخه در انستیتوی شرقشناسی ازبکستان (۷۴۱۲، ۶۸۷۱، ۱۲۱۱) و یک نسخه‌ی دیگر در انستیتوی آثار خطی سلیمانف (ازبکستان) موجود است. نسخه‌ی اخیر در سال ۹۷۲ هجری استنساخ شده است. (به نقل از مقاله: نوائی و کتاب تاریخ عمومی وی نوشته‌ی عزیز قیوم اوف مندرج در سالنامه‌ی بررسی‌های زبان ترکی، ۱۹۸۵ ص: ۱۶-۱۵)

^۲ این اثر را کاترمر در سال ۱۸۴۱ در پاریس منتشر نمود. ویرایشی از آن در سال ۱۷۸۲ (به ترکی قدیم) تحت عنوان تاریخ فانی در وین منتشر گردید (به نقل از دایره المعارف اسلام ص ۳۵۳)

^۳ همان اثر

۴-۳/۷ حالات سید حسن اردشیر (۸۹۶ هجری)

این رساله در حالات و سیرت سالک فانی و جوهر کان معارف و معانی سید حسن بن اردشیر است که پدرش از ملازمان بایسنقر میرزا بود. سید حسن در صرف و نحو و لغت عربی، منطق، کلام، فقه، حدیث و تفسیر استاد بود و در سایر فنون از جمله شعر، معما، تاریخ، نجوم و موسیقی نیز دست داشت.

نوائی در این اثر علاوه بر شرح خصوصیات اخلاقی سید حسن (مانند شفقت، تواضع، تحمل، ...) از شاعران و نویسندگان مورد علاقه وی نظیر سعدی و عطار، غزالی و نسفی، لطفی و مقیمی نیز یاد می‌کند.

۴-۳/۸ مجالس النفائس (۸۹۷ هجری)^۱

این اثر که نخستین تذکرة الشعراء^۲ ترکی محسوب می‌شود^۳ و در حقیقت مکمل تذکرة الشعراء دولتشاه (در رابطه با ادبیات فارسی) می‌باشد، دارای هشت مجلس به ترتیب زیر است:

- شعراء معاصر که نوائی افتخار آشنایی با آنان (به جهت اینکه وفات یافته‌اند) را نداشت. نخستین شاعر از این قافله قاسم انوار و آخرینش مولانا محیی است.
- شعراء که نوائی بعضی از آنان را در کودکی می‌شناخت و با بعضی در جوانی آشنا بود ولی در سال ۸۹۷ (سال تألیف اثر) به تعبیر خود وی از آرامگاه فنا به آرامگاه بقا

^۱ برای مجالس النفائس نک. آگاه سری لوند: تاریخ ادبیات ترک. ج ۱ ص: ۲۵۶-۲۵۴

^۲ تذکرة در ادبیات شرق / اسلامی نوعی تاریخ ادبیات است. ابتدا اعراب با تحریر سرگذشت افراد نام آور به این کار دست زدند و عنوان طبقات بدین آثار دادند. اگر تذکرة شرح حال شیوخ و بزرگان طریقت را در برگیرد، تذکرة الاولیا نامیده می‌شود و چنانچه شرح حال و آثار شعرا را شامل گردد تذکرة الشعرا خوانده می‌شود. «مجالس النفائس» با دومین تذکرة الشعراء ترکی (هشت بهشت سهی، ۹۴۵ هـ) ۴۸ سال فاصله دارد. (تاریخ ادبیات ترک، آگاه سری لوند ص: ۴۳۲)

^۳ اغلب شعراء که نامشان در «مجالس النفائس» مسطور است در شعر فارسی هم شهرت داشتند.

شتافته بودند. نخستین شاعر از این سلسله مولانا شرف الدین یزدی و آخرینش سید حسن اردشیر است.

• شعرای معروف زمان (که در زمان تألیف اثر در حیات بودند) از مولانا نورالدین جامی تا پهلوان کاتب.

• فضلا و نام‌آوران زمان (افرادی که در حیطه‌ای جز شعر معروفیت داشتند) از پهلوان محمد تا خواجه یحیی.

• میرزاده‌ها و سایر آزاده‌های خراسان و بعضی اماکن دیگر (این افراد با اینکه استعداد شاعری داشتند ولی مداومت در کار شعر نکرده‌اند) از امیر دولت‌شاه تا ساقی.

• فضلا و ظرفای اماکن دیگر (جز خراسان) که در حیات بوده و بعضی صاحب دیوان هم بوده‌اند از احمد حاجی بیگ تا سید عماد.

• سلاطین عظام و شاهزادگان واجب الاحترام (که خوب شعر می‌خواندند و بعضی هم شعر می‌گفتند) از تیمور گورکن تا علی میرزا.

• سلطان صاحب قران.

کلیه شعرایی که در «مجالس النفاّس» مورد توصیف قرار گرفته‌اند در هرات، ترکستان و آذربایجان پرورش یافته و اغلب به فارسی نوشته‌اند.^۱

نسخه‌های خطی «مجالس النفاّس» را می‌توان در کتابخانه‌های توقیاتی سرای، سلیمانیه (فاتح)، دانشگاه استانبول، بایزید، ایاصوفیه، ملت، و دانشکده زبان تاریخ – جغرافیای آنکارا مشاهده نمود.

تراجمی که از این اثر به زبان فارسی به عمل آمده عبارتند از:

^۱ برای آگاهی از شعرایی که در این اثر به زبان ترکی شعر سروده‌اند به علیشیر نوابی (ج ۴) اثر آگاه سری لوند (ص ۷۱-۸۴) مراجعه کنید.

الف. ترجمه‌ی حکیم شاه محمد بن مبارک قزوینی که در سال ۲۹-۹۲۷ هجری آماده گشته و به سلطان یاووز سلیم اهدا شده است. نسخه‌های خطی این ترجمه در تویقایی سرای (روان، ۱۴۵۳) و سلیمانیه (اسعد افندی، ۳۸۷۷) موجود است.

ب. ترجمه‌ی فخر بن سلطان محمد امیری (فخری هراتی) که تحت عنوان «لطایف نامه» به شاه اسماعیل صفوی تقدیم شده است. نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانه‌ی ملی تبریز (کتاب‌های اهدایی آقای حاجی محمد نخجوانی) و نسخه‌ای دیگر در کتابخانه‌ی بریتانیا (ریو: آثار فارسی در کتابخانه بریتانیا) موجود است.

ج. ترجمه‌ی شاه علی بن عبدالعلی که دارای هفت بخش است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی بریتانیا (ریو: آثار فارسی در کتابخانه بریتانیا) مضبوط است.^۱

۹/۳-۴) منشآت ترکی (۸۹۷ هجری)

نوائی این اثر را با حمد به خداوندی آغاز می‌کند که احسانش عام است و فرمانش بر تمام شاهان نافذ. سور قرآنی انشاد فرمانش است که ایجاز بر انشاء ارزانی داشته است. چهار مقاله‌ی نخست در رابطه با تصویر بهار، تابستان، زمستان و پاییز است که «منشیانه» به قلم کشیده شده است. پس از این چهار مقاله، نامه‌ها قرار دارد. با توجه به این که نامه‌ها فاقد عنوان است، طرف خطاب آشکار نمی‌باشد. ولی به احتمال قریب به یقین^۲ سلطان حسین بایقرا و فرزندش بدیع الزمان مورد خطاب بوده‌اند. اثر با نامه‌ای کوتاه خطاب به سلطان حسین خاتمه می‌یابد.

^۱ علی اصغر حکمت ترجمه‌های ۲ و ۳ را تحت عنوان «مجالس النفاثس» در تهران به طبع رسانیده است (۱۳۳۳) (صفا: تاریخ ادبیات ج ۴ ص ۳۸۵)

^۲ آگاه سری لوند: علیشیر نوائی ج ۴ ص: ۹۰

۱. ۳/۴- خمسة المتحرین (۸۹۸ هجری)

این اثر از یک مقدمه، سه مقاله و یک خاتمه تشکیل یافته است. در مقدمه، از نسب و ولادت شیخ جامی که هم دوست و هم مرشد نوائی بوده، سخن رفته و هر از گاهی بیات و قطعات فارسی به کار گرفته شده است.

مقاله‌ی اول حاوی حکایات در باب اتفاق امور و قرابت ایشان با مؤلف است.

مقاله‌ی دوم در رابطه با مراودات و مکاتبات بین آن دو می‌باشد.

مقاله‌ی سوم در خصوص تألیفات جامی است. در این جا نوائی به «نفحات الانس من حضرات القدس»، «شواهد النبوة»، «اشعه اللمعات» و «رساله‌ی معما» (به فارسی) اشاره کرده، علاوه می‌کند که جامی این آثار را بر اثر پیشنهاد وی نوشته است.^۱

اثر با یک قطعه‌ی تاریخی، یک ترکیب بند (در هفت بند) و یک منظومه‌ی ۷۰ بیتی (به فارسی) خاتمه می‌یابد.

۲. ۳/۴- میزان الاوزان (۸۹۸ هجری)

به طوری که از مقدمه‌ی این اثر نیز مستفاد می‌شود، آموزش نظم و تفهیم اسلوب و اشکال شعر ترکی و علم عروض مورد نظر مؤلف بود. او می‌خواست نشان بدهد که شاعران ترکی به طور دربست از شعرای فارسی تقلید و متابعت نمی‌کنند.

«میزان الاوزان» را سه باب به شرح زیر است:

در باب اول زحافات اوزان مختلف شرح داده شده است.

^۱ نوائی طی مقاله سوم در رابطه با «نفحات الانس» چنین می‌گوید:

(... چون نواقص «طبقات المشایخ صوفیه» انصاری، «تذکره الاولیای» عطار و «طبقات سلمی» تألیف شیخ ابوالرحمن را دیدم، تکمیل آنها را خالی از فایده ندانسته، موضوع را با جامی در میان گذاشتم ...)

^۲ برای اطلاع از اشکال شعر در «میزان الاوزان» نک. فواد کوپرلی: توپوغ، بررسی‌ها در رابطه با زبان و ادبیات ترک. استانبول، ۱۹۳۴ ص: ۲۵۶ - ۲۰۴

در باب دوم بحور نامگذاری شده (تأویل، مدید، بسیط، وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، ...) و هر کدام در دایره‌ای قرار گرفته است (دایره‌ی مؤتلفه، دایره‌ی مختلفه، دایره‌ی متفقه، ...).
در باب سوم تقطیع به همراه مثال نشان داده شده است.

۱۲/۳-۴) حالات محمد پهلوان (پس از ۹۰۰ هجری)

نوائی در این اثر به شرح حالات محمد پهلوان (یا پهلوان محمد) می‌پردازد و علاوه می‌کند که وی غیر از موسیقی در شعر و معما نیز دست داشت و در نجوم، علم قافیه، طب، حکمت و فقه نیز سرآمد اقران بوده است.

۱۲/۳-۴) نسائم المحبه (۹۰۱ هجری)^۱

«نسائم المحبه» اثر مهمی از نوائی در باب صوفیان آسیای مرکزی است. این اثر در حقیقت تذکره الاولیائی است که از مناقب و کرامات شیوخ بزرگ سخن می‌گوید و جایگاه تصوّف را در میان ترکان نشان می‌دهد. نوائی در این اثر «نفحات الانس من حضرات القدس» جامی را به ترکی برگردانده و خود مطالبی نیز بر آن افزوده است.^۲ اثر با شیخ اویس قره نی آغاز می‌شود و شیوخ بر اساس درجه معرفی می‌شوند.

این اثر در سال ۱۹۷۹ به عنوان رساله‌ی دکتری، توسط کمال الدین ارسلان تحت عنوان «نسائم المحبه من شمائم الفتوة» به طبع رسیده است.

^۱ نسخه ای از این اثر در کتابخانه‌ی تویقایی سرای موجود است (با ۱۲۰ ورق)

^۲ ترجمه‌ی کتاب «نفحات الانس من حضرات القدس» به ترکی غربی (که در سال ۱۵۲۱ م. توسط لامعی چلبی صورت گرفته) در توسعه و گسترش طریقت نقشبندی در میان ترکان عثمانی نقش مهمی داشته است.

۱/۴-۳ (لسان الطیر (۹۰۴ هجری)^۱

به طوری که قبلاً نیز اشاره شد، بعضاً این مثنوی را به عنوان ششمین مثنوی در کنار خمسه او می‌گذارند و بر آن نام سته می‌دهند. این مثنوی دارای ۳۵۰۰ بیت است که به صورت نظیره بر «منطق الطیر» عطار نوشته شده است. قبل از آغاز مطلب منظومه‌های توحید، مناجات قاضی الحاجات، نعت سید المرسلین سرخیل الانبیاء، معراج، مدح خلفای راشدین و بالاخره منظومه‌ای در حق عطار صاحب «منطق الطیر» قرار دارد. در این اثر به حکایت شیخ صنعان نیز اشاره شده و هفت وادی کمال به این ترتیب مورد توصیف قرار گرفته است:

وادی طلب، وادی عشق، وادی معرفت، وادی استغنا، وادی توحید، وادی حیرت، وادی فقر و فنا.

۱/۵-۳ (محاكمة اللغتين (۹۰۵ هجری)^۲

این اثر که فواد کوپرلی آن را «دفاع نامه»^۳ زبان ترکی می‌نامد با جمله‌ی «الحمد لله امتاز الانسان على سائر المخلوقات بشرف النطق و اللسان...» آغاز می‌شود و پس از مقدمه، قسمت‌های زیر مورد بحث قرار می‌گیرد:

• بیان حرف و داستان کلام؛ نوائی در این بخش از کتاب از سه زبان مهم دنیا (ترکی، فارسی و هندی) سخن می‌راند و منبع آنها را پسران نوح می‌داند.

^۱ در رابطه با مقایسه «لسان الطیر» و «منطق الطیر»، برتلس مقاله‌ای دارد که در «کتاب میر علیشیر» (لنین گراد ۱۹۲۸ ص ۸۲-۲۴) ضبط شده است.

^۲ این اثر برای اولین بار در ترکیه توسط کاترمر در پاریس منتشر شد (۱۸۴۱) و سپس ولد چلبی به ترجمه آن به ترکی آسیای صغیر همت گماشت که همراه با متن جغتائی به طبع رسید. ترجمه‌ای از آن به ترکی امروزی را اسحق رفعت ایشیمان انجام داده که در سال ۱۹۴۱ توسط بنیاد زبان ترک در آنکارا منتشر شده است.

^۳ فواد کوپرلی: بررسی‌های ادبی، استانبول، ۱۹۸۶ ص: ۲۷۸

• زبان فارسی و ترکی؛ مؤلف در این بخش از عظمت و برتری زبان ترکی بر فارسی سخن می‌راند و می‌افزاید که فارسی به نوبه‌ی خود در صحنه‌ی تفکر و علم، ظرافت و عمق بیشتری از ترکی دارد.^۱ وی رواج فارسی را در میان ترکان دلیل بر استعداد وافر ترکان می‌داند و می‌گوید اگر زبان ترکی در میان مردم فارسی زبان متداول نشده دلیل بر کم استعدادی آنان است. در این فرصت به ذکر حدود یکصد واژه‌ی ترکی می‌پردازد که معادل آنها را نمی‌توان در فارسی پیدا کرد. (به عنوان مثال برای «گریه کردن» واژه‌های متعددی در ترکی آورده که در فارسی معادل آنها را نمی‌توان یافت. هم چنین است می-خواری و واژه‌های دیگر).

• جناس و ایهام در ترکی؛ نوائی جناس و ایهام را زینت سخن شاعران و ادیبان می‌داند و می‌گوید که این هنر در ترکی بیش از فارسی است. به عنوان مثال از کلمات آت (اسب) و ایت (سگ) و غیره نام می‌برد که بر هر یک، معانی مختلفی متعین است.

• سهولت قافیه در ترکی؛ در این مورد به ذکر مثال‌هایی (ترکی و فارسی) دست می‌زند.

• پاره‌ای از واژه‌های اجتماعی زبان در ترکی؛ مؤلف در این قسمت به ذکر مثال‌هایی می‌پردازد و علاوه می‌کند که فارسی‌زبانان برای خوردن و نوشیدن از واژه‌ی «خوردن» استفاده می‌کنند. در صورتی که ترکان واژه‌های مختلفی در این مورد به کار می‌برند. فارسی‌زبانان برای برادر کوچک و بزرگ هر دو «برادر» خطاب می‌کنند، در صورتی که ترکان واژه‌های مختلفی برای آنها دارند ... هم چنین است خواهر، عمو و غیره. وی مثال‌هایی دیگر از واژه‌ی شکار و حیواناتی نظیر آهو، خوک، اردک، ... می‌آورد که نزد فارسی‌زبانان فرقی میان نر و ماده آنان موجود نمی‌باشد.

^۱ نوائی در این محاکمه، زبان عربی را وارد نکرده است زیرا زبان عربی علاوه بر اینکه زبان کتاب مقدس مسلمانان است با احساسات دینی مردم آن عصر نیز ارتباط نزدیکی داشت. مع الوصف در پاره‌ای از مباحث (مثلاً وقتی از افعال متعدی صحبت می‌کند، زبان ترکی را از زبان عربی بالاتر می‌داند).

• غنای زبان ترکی و ابداعات دستوری آن؛ نوائی در این باب می‌گوید که فارسی زبانان از نعمت باب مفاعله (که در دستور زبان عربی موجود است) محروم می‌باشند و در نتیجه، واژه‌هایی چون مناظره، مناقشه و مشاعره را نمی‌توانند درست بکنند. در صورتی که ترکان با افزودن یک «ش» به ریشه‌ی فعل، به این مقصود نایل می‌آیند. مانند اوپوشمک (که از اوپمک) حاصل می‌شود.

اعراب افعال دو مفعولی دارند. فارسی زبانان از این امتیاز نیز محروم هستند، در صورتی که ترکان این کار را به نحو احسن انجام می‌دهند و با افزودن حرفی به فعل به مقصود می‌رسند.

به علاوه، ترکان با افزودن «چی» به آخر کلمه، هنر و کار افراد را معین می‌کنند: مانند سوچی، قوش چی، حلواچی و غیره. در صورتی که زبان فارسی فاقد این ویژگی است.

• ترکانی که به زبان ترکی نمی‌نویسند؛ مؤلف در این قسمت، به شاعران و نویسندگان جوان ترک نصیحت می‌دهد که آثارشان را به زبان ترکی بنویسند و اگر هم می‌خواهند به زبان دیگری اثری بنویسند، در وهله‌ی اول، اهمیت را به زبان خود بدهند که این همه غنا و عظمت دارد.

• بیدارباش و هشیار؛ نوائی در این قسمت خلاصه‌ی سخنانش را می‌آورد و می‌گوید:

زبان ترکی هم از لحاظ شکل و هم از نظر محتوا، غنی‌تر و عمیق‌تر از فارسی است. من خود قبلاً مطالبی به فارسی می‌نوشتیم، ولی بعداً خدای تعالی مرا راهنمایی کرد که زیباتر را دوست بدارم و مالاً به سوی ترکی بازگشتم و آثاری به وجود آوردم که عبارتند از:

«غرایب الصغر»: دیوانی که در جوانی سروده‌ام و از مضامین غنی ترکی مشحون است.

«نوادر الشباب»: دیوانی که در عهد سِرّ زندگی سروده‌ام و با آن، شور و غوغایی میان جوانان انداخته، صبر از کف آنان ربوده‌ام.

«بدایع الوسط»: دیوانی که در میانسالی سروده‌ام و با آن آتش عشق در دل مردم بیدار افروخته‌ام.

«فوائد الکبر»: دیوانی که در اواخر عمر سروده‌ام و در آن به فریفتن قلوبی موفق شده‌ام که تاکنون کسی به فریب آنان موفق نشده است.

علاوه بر این دواوین، خمسه‌ای نیز ترتیب داده‌ام که قسمت‌های تشکیل دهنده‌ی آن عبارتند از:

«حیرت الابرار»: در تدوین این اثر روح شیخ نظامی از «مخزن الاسرار» مرواریدهایی به سرم ریخت.

«فرهاد و شیرین»: در ترتیب این اثر نظامی و امیر خسرو (شیرین و خسرو) مرا روشن ساختند.

«لیلی و مجنون»: در تدوین این اثر جوهرهایی از «گوهرنامه» خواجو گرفتم.
«سبعه سیاره»: در ترتیب این اثر هفت حوری از «هفت پیکر» اشرف در اختیار من بود.

«سد سکندری»: در تألیف اثر مخدومم با «خردنامه» اش به کمک من شتافت^۱.
پس از خاتمه‌ی خمسه، به تدوین تاریخ حکمرانان پرداختم و تاریکی‌های حوادث و وقایع را در «زبده التواریخ» روشن ساختم.

در «نسائم المحبه»: نسیم ارواح مقدس و اصلین و اولیاء، دنیا را فرا گرفته است.

در «لسان الطیر»: حقایق بسیاری از زبان پرندگان بیان داشته‌ام.

^۱ مقصود جامی است

در ترجمه‌ی «نثر اللئالی» به ترکی، ظرافت‌های معنی را با نظم الجواهر زینت بخشیده‌ام.
در غور به دریای «میزان الاوزان» از نصیر طوسی طلب مغفرت کرده‌ام.
علاوه بر این آثار، تعدادی زیاد نوشته به نثر و نظم هم پدید آورده‌ام که شاعران
بزرگ فارسی نیز چنین کرده‌اند.

• اینطور فکر نکنید که ...؛ در این بخش به سخنان او گوش فرا می‌دهیم که می‌گوید:
"این حرف‌ها را به خاطر این بر زبان نیاوردم که ترک هستم؛ یا اینکه علاقه کمتری
به فارسی دارم. هیچکس تاکنون نتوانسته است نارسایی‌های فارسی را چون من بر زبان
آورد و از آن انتقاد کند. انسان در سنین بین ۱۵ تا ۴۰ که دوره‌ی طراوت است و هیجان
خاصی در دل دارد، حرف‌هایی بر زبان می‌آورد که شعر می‌شوند و جان می‌گیرند.
بهترین دواوین نیز در این دوران پدیدار می‌شوند. من در آن سن و سال، کمتر دیوان
فارسی بود که ندیده و نخوانده باشم. دیوان امیر خسرو دهلوی و مخصوصاً خواجه
حافظ شیرازی را هرگز از کنار دستم دور نمی‌نهادم. سپس به خواندن آثار جامی که
مرشد تمام دنیای اسلام بوده است، متوسل گشتم. اشعار زیادی از شاعران فارسی حفظ
کردم و برای بسیاری از آنها نظیره‌هایی نوشتم.
دریای ابرار امیر خسرو شهرت زیادی دارد. خودش گفته است اگر تمام آثار من که
متجاوز از صد هزار بیت است از میان برود و فقط این قصیده باقی بماند کافی است تا
ظرافت طبع و هنر مرا آشکار کند. مطلع این قصیده چنین است:

کوس شه خالی و بانگ غلغله‌ش درد سرست

هر که قانع شد بخشک و تر شه بحرو برست

جامی در برابر این قصیده به سرودن قصیده‌ی لجة الاسرار دست زد که مطلعش

چنین است:

کنگر ایوان شه کز خاک کیوان برترست

رخنه ها دان کش بدیوار حصار دین بر درست

من با احترام به هر دو قصیده، به سرودن قصیده‌ی «تحفة الافکار» پرداختم. امیر خسرو دهلوی قصیده‌ای دیگر به نام مرآت الصفا دارد که برای آن خلاق المعانی خاقانی شروانی نظیره‌ای نوشته و مطلعش چنین است:

دلم طفلمست و پیر عشق استاد زیاندانش

سواد الوجه سبق و مسکنت کنج دبستانش

جامی در برابر آن به سرودن قصیده‌ی جلاء الروح پرداخته است که با این بیت آغاز می‌شود:

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش

من که به هر دو احترام فوق العاده‌ای دارم، به سرودن نظیره‌ی «نسیم الخلد» دست یازیدم.^۱ قصیده‌ی «روح القدس» من شهرت بسیاری یافت. با قصیده‌ی «عین الحیات» بود که راه صداقت را منور ساختم و طریق نجات پای حیرت زدگان گذاردم. با قصیده‌ی «قوت القلب» نیرو به دل‌های افسرده دادم و ره حقیقت را بدانها نمایاندم. با این قصاید بود که مضامین مختلف عرفانی را بر زبان آوردم و به توضیح و تشریح آنها کوشیدم. به علاوه، برای آنهایی که اهل تصوف نبودند نیز قصایدی ساختم و در آنها از گرما، سرما، رطوبت، خشکی سخن راندم. کلیم الدین سلمان قصیده‌ای با مطلع زیر دارد:

^۱ اصغر دلبری پور: یک قصیده و سه نظیره (مقاله چاپ نشده)

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار

هوای جنت کویت بییخت مشک تثار

شاعران بسیاری سعی در نظیره نویسی بر این قصیده کرده‌اند، ولی هیچکدام توفیق نیافته‌اند. قصیده‌ای که من ساخته‌ام با مطلع زیر آغاز می‌شود:

چنان وزید به بستان نسیم فصل بهار

کزان رسید بیاران شمیم وصل نگار

علاوه بر این قصاید، به ترتیب یک رباعی هم دست زده‌ام که از زمان ایجاد رباعی به وسیله‌ی خلیل بن احمد، کسی نتوانسته است چنین داد سخن در دهد. این رباعی چنین است:

ای روی تو کوکب جهان آرایی وی بوی تو اشهب روان آسایی

بی موی تو یا رب چنان فرسایی گیسوی تو چون شب فغان افزایی

دیوا غزلیات فارسی با بیش از شش هزار بیت دارم که در نوشتن آنها از حافظ شیرازی استعانت کرده‌ام. در این دیوان تعدادی از غزلیات نظیره بر حافظ و سعدی و مولانا جامی است. علاوه بر غزل، قطعات، رباعیات، لغز و معما نیز این دیوان نیز زینت داده‌اند."

مؤلف در این قسمت از کتاب ادعا می‌کند که نویسندگان خطه‌ی خراسان که حدود چهل سال است مسکن و مأوی علما شده است، هر چه که می‌نویسند پیش او می‌آورند تا مشکلاتشان را حل نماید و نوشته‌هایشان را اصلاح بکند. شاعرانی که اشکالاتی در دیوان انوری و سلمان دارند به وی مراجعه می‌کنند که جدل ارجحیت میان میرشاهی و مولانا کاتبی و دیگران در غزل، شیخ نظامی و امیر خسرو دهلوی در مثنوی به واسطه‌ی تقریرات وی از این راه خاتمه یافته است. نوایی مدعی است که جامی هر چه از کتاب و

رساله و قصیده به زبان فارسی می‌سرود ابتدا پیش او می‌آورد و نظرش را می‌خواست.^۱ و از اینجا نتیجه می‌گیرد که به اندازه‌ی زبان ترکی در فارسی نیز تبخّر داشته است و ترجیح زبان ترکی به واسطه‌ی او، صرفاً به عنوان یک ظن خشک و خالی یا یک دلیل بی‌اساس نمی‌تواند باشد.

• یک عرف و عادت

می‌گویند وقتی سلطنت و حکومت به خلفای عرب رسید، هنر و ادب در زبان عربی پیشرفت کرد و شاعرانی بزرگ پای به میدان گذاردند. همین‌طور وقتی سلاطین ایران در بعضی نقاط قدرت را به دست گرفتند، شاعرانی متعدد در فارسی ظاهر گشتند؛ از آن جمله‌اند:

در قصیده: خاقانی، انوری، سلمان؛ در مثنوی: فردوسی، نظامی، امیر خسرو؛ در غزل: حافظ و سعدی. سپس حکمرانی از اعراب و فارس‌ها به خوانین ترک رسید. در زمان هلاکوخان و سلطان صاحبقران تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ میرزا، شاعرانی بسیار از نسل ترکان پای به عرصه‌ی وجود نهادند که از میان آنان می‌توان به سکاکی، عطائی، مقیمی، یقینی، امیری، گدائی، ... اشاره نمود.

شاید قویترین اینها مولانا لطفی است که اشعار زیبایی دارد.

وقتی حکومت به خاندان حسین بایقرا رسید، آفتاب دیگری در آسمان ترک پدید آمد ...

^۱ قطعه‌ی زیر که در «غریب الصغر» (فقط در نسخه‌ی سلیمانیه - چلبی عبدالله، شماره‌ی ۲۹۵) آمده و آگاه سری لوند در جلد اول (ص ۷۳) علیشیر نوائی بدان اشاره کرده است، میزان علاقه‌ی جامی به نوائی را نشان می‌دهد:

علی سیر الافاضل سرت دهرأ و احرزت الفضائل بالفاضل
و باسمک فقت اهل الفضل طراً لذا صورته فوق الافاضل

کتاب «محاكمه اللغتين» با قسمت «امیدوارم ...» خاتمه می‌یابد که مؤلف در آن توجه به نکات اشاره شده را توصیه می‌کند.

سراج المسلمین (۹۰۵ هجری) ۴-۳/۱۶

این اثر حاوی یک مقدمه است و پس از آن منظومه سبب تألیف قرار دارد. نوائی در این منظومه می‌گوید که کتاب را جهت استفاده‌ی مسلمانان ترک به قلم کشیده است. منظومه‌های دیگری که در این کتاب دیده می‌شوند، عبارتند از: در بیان احکام شرعی و قواعد عقاید؛ اجمال قاعده و ایمان؛ صفات خدا (حی، عالم، قادر، سمیع، ناظر، خالق، قدیم) و شرح ارکان اسلام (لفظ شهادت، نماز پنجگانه، زکوه، روزه، حج). اثر با یک خاتمه به پایان می‌رسد.

محبوب القلوب (۹۰۶ هجری) ۴-۳/۱۷

اثر با حمد به درگاه باری و نعت پیامبر شروع می‌شود و دارای سه باب است: باب اول در رابطه با احوال، افعال و اقوال خلائق که دارای ۴۰ فصل است و در آنها به ذکر سلاطین عادل، سلاطین ظالم و جاهل، وزراء، گروه یساول، شیخ الاسلامها، قضات، مدرسان، مفتیان، ... پرداخته شده است. باب دوم در رابطه با افعال حمیده و خصال ذمیمه است که ده فصل دارد و در آنها از توبه، زهد، توکل، قناعت، صبر، ... صحبت شده است. باب سوم در رابطه با فوائد متفرقه و حاوی سه فصل است.

زیده التواریخ (پیش از ۹۵۰ هجری) ۴-۳/۱۸

از این اثر که در رابطه با سلاطین ترک (ایلخانیان و تیموریان) نوشته شده، نسخه‌ای در دست نیست.

نوائی علاوه بر آثار فوق به تدوین رساله‌ی معما به فارسی و منشآت فارسی نیز پرداخته است.

فضولی بغدادی

۱- سرگذشت فضولی

به رغم شهرت زاید الوصفی که محمد بن سلیمان متخلص به فضولی در ادب ترک دارد و برخی او را بزرگترین شاعر ادبیات دیوانی^۱ و حتی بزرگترین سخنور در تمام پهنه‌ی ادبیات ترک می‌دانند، حیاتش را هاله‌ای از ابهام پوشانیده است. نه از «تذکره سامی» تألیف سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی و نه از تذکره‌های ترکی نظیر آثار عهدی، عالی و عاشق چلبی می‌توان به مولد و تاریخ ولادتش پی برد. عده‌ای معتقدند که وی منتسب به عشیرتی ترکمن به نام بیات^۲ بوده و در سال ۱۴۸۰ میلادی چشم به دنیا گشوده است. حسیبه مازی اوغلی به استناد قصیده‌ای که فضولی به الوند بیگ (متوفی به سال ۱۵۰۴ میلادی) حکمران آق قویونلو و از نواده‌های اوزن حسن نوشته، تاریخ ولادت او را ۱۴۸۰ میلادی ذکر کرده است. ابوالضیاء توفیق بدون اشاره به منبع بررسی‌های خود، تاریخ تولد فضولی را ۱۵۰۴ میلادی (۹۱۰ هجری) اعلام داشته است. فواد کوپریلی مدعی است که وی حداقل ۱۵ سال پیش از این تاریخ به دنیا آمده است. عبدالقادر قره خان در رساله‌ی دکتری خویش آورده که فضولی حدود ۱۴۹۵ میلادی

^۱ ادبیات دیوانی ادبیات کلاسیک ترک است که با توسل به ادب فارسی و عربی و با تمسک به فرهنگ اسلامی در عصر قره خانیان در ماوراء النهر آغاز شد و از قرن ۱۳ بیعد در سراسر آسیای صغیر گسترش یافت. ادبیات دیوانی را بیش از هر چیز می‌توان ادبیات شاعرانه دانست که از میان اشکال مختلف ادبی اهمیت خاصی به شعر قایل است. این ادبیات از دو منبع اسلامی و اجتماعی (قرآن کریم، احادیث، قصص الانبیاء، مناقب الاولیاء، تصوف، اساطیر و علی‌الخصوص اساطیر ایرانی و شاهنامه، علوم حقیقی و باطله، موسیقی، منطق...) تغذیه کرده است.

^۲ حسیبه مازی اوغلی: منتخباتی از دیوان ترکی فضولی، آنکارا، ۱۹۸۶

متولد شده است.^۱ حمید آراسلی ویرایشگر «مطلع الاعتقاد» و قصاید عربی فضولی، تخمین زده که وی در سال ۱۵۰۴ میلادی دیده به جهان گشوده است.^۲

همانگونه که تاریخ ولادت فضولی به درستی آشکار نیست، مولد او نیز محل اختلاف است. علی گلیبولوی یکی از مورخان ترک، محل تولد او را بغداد ذکر می‌کند. لطیفی در «تذکره الشعرا» (۹۵۳ هجری)، عهدی در «گلشن شعرا» (۹۷۱ هجری) و عاشق چلبی در «مشاعر الشعرا» از فضولی به عنوان بغدادی نام می‌برند. ریاضی صاحب «ریاض الشعرا» (۱۰۱۸ هجری) معتقد است که فضولی در کربلا متولد شده است. حسن چلبی صاحب «تذکره قینالی زاده» (۹۹۴) مولد او را حلّه ذکر می‌کند. فواد کوپرلی نیز به استناد مصرعی که در دیوان عربی آمده، معتقد است که فضولی در حلّه متولد شده و به علاوه قسمت اعظم عمرش را نیز در آن دیار گذرانیده است.^۳ کمال ادیب هم با تکیه به برخی از ابیات دیوان عربی، فضولی را حلّی ذکر کرده است.^۴ عبدالقادر قره خان مولد فضولی را کربلا می‌داند.^۵ بعضی‌ها ادعا می‌کنند که فضولی در کرکوک به دنیا آمده است و بدینوسیله او را کُرد می‌خوانند و از خانه‌ی وی در کرکوک و مسجدی به نام فضولی در آن شهر یاد می‌کنند. مینورسکی یکی از اینان است که فضولی را کُرد می‌داند.^۶

^۱ عبدالقادر قره خان: فضولی: محیط، حیات و شخصیت او، استانبول، ۱۹۴۹

^۲ دایره المعارف زبان و ادبیات ترک (ذیل ماده فضولی)

^۳ دایره المعارف اسلام (ترکی) ذیل ماده فضولی

^۴ کمال ادیب: قصیده‌ی ای ناشناخته از فضولی (نشریه دانشکده زبان - تاریخ و جغرافیا ج ۴، ش ۳ سال ۱۹۴۶).

^۵ عبدالقادر قره خان: همان اثر

^۶ نجال پک اولجای: ادبیات ترکی اسلامی، ج اول ۱۹۸۱

ولی آنچه مسلم است ادعای او و همفکرانش تا به امروز محمل و مسندی پیدا نکرده است.^۱ شکی نیست که فضولی در مثلث حلّه - بغداد - کربلا به دنیا آمده و تمام عمرش را در این منطقه گذرانیده است.

در تاریخ وفات فضولی، تذکره‌ها تقریباً متفق‌القولند و سال ۹۶۳ هجری (۱۵۵۶ میلادی) را به عنوان سال درگذشت او قبول می‌کنند. گویند وی در اثر شیوع بیماری وبا (یا طاعون) در عراق درگذشته است. پاره‌ای از این منابع با تأیید این رقم، محل فوت او را کربلا ذکر می‌کنند.^۲ در رابطه با مدفن فضولی روایتی بدین شرح جاری است:

"او را پس از فوت در جوار تربت امام حسین^(ع) دفن کرده^۳ بر مزارش قبه و بارگاهی می‌سازند. پس از مدتی به شعری از وی خطاب به امام حسین^(ع) دست می‌یابند و با قبول آن شعر به عنوان وصیتنامه‌ی شاعر، به تخریب بارگاه و قبه‌اش می‌پردازند." مضمون شعر مزبور چنین است:

"اگر در کوی تو جان بجان آفرین تسلیم بکنم، روی مزارم قبه نگذارند تا سایه ای
از سرو قامت تو بر من بیافتند".

با در نظر گرفتن تاریخ ولادت و وفات فضولی مسلم می‌شود که وی حدود ۷۵ یا ۷۶ سال عمر کرده است.

از دوران صباوت، میزان تحصیلات و استادان فضولی اطلاعات بسنده در دست نیست. گویا نخستین معلم او پدرش سلیمان بود که در حلّه به مفتی‌گری اشتغال داشت. گویند شاعر زبان عربی را از رحمت الله نامی یاد گرفته و این همان شخصی است که

^۱ دایره المعارف زبان و ادبیات ترک

^۲ دایره المعارف نام آوران ترک و دنیا (ذیل ماده فضولی) استانبول، ۲۹۱۵ (۱۰ جلد)

^۳ دایره المعارف اسلام (ترکی)

فضولی بعدها به عشق دخترش گرفتار آمد و با وی عقد ازدواج بست.^۱ فضولی علوم ادبی را نیز از حبیب یکی از شاعران آذری فرا گرفت.

معاصران فضولی، اغلب او را با عناوین ملافضولی یا مولانا فضولی مورد خطاب قرار می‌دادند و این نشان می‌دهد که وی با علوم و فنون عصر خویش آشنا بوده است. به روایت عهدی، او علاوه بر حدیث و تفسیر، در هندسه و هیأت نیز تبحر داشته است. خود فضولی نیز در مقدمه‌ی دیوان فارسی، به آشنایی خود با علوم عقلی و نقلی اشاره کرده می‌گوید:

"... من به توفیق همت استدعای جامعیت جمع علوم و فنون داشتم..."

فضولی با سه زبان عمده‌ی آن روز یعنی فارسی، عربی و ترکی آشنایی کامل داشت و به رموز دقیق آنها واقف بود:

نیستم شرمنده هر مهمان که آید پیش من

خواه از ترک آید و خواه از عرب، خواه از عجم^۲

او می‌گفت یکی از اینها (زبان عربی) زبان قرآن است که مقدس است و زبان علم؛ دیگری (فارسی) زبانی است که همچون الحان مرغان خوش آهنگ است و زبان ادب و عرفان؛ و سومی (زبان ترکی) زبانی است که تمام عمر و هنرش را مصروف زیبایی و تعالی آن کرده است.^۳

^۱ فضولی از این همسر فرزندی به نام فضلی داشته که او نیز مثل پدر به سه زبان شعر می‌سرود. خود فضولی در دیوان فارسی در رابطه با وی چنین گفت است:

«درحله دو شاعرند اکنون فضلی پسر و پدر فضولی

عکسند جمیع کار عالم فضلی پدر و پسر فضولی»

^۲ مقطعات

^۳ نهاد سامی بانارلی: تاریخ ادبیات ترک، استانبول، ۱۹۸۷

فضولی در مقدمه‌ی دیوان فارسی نیز به این مطلب اشاره کرده می‌گوید:

"... گاهی به اشعار عربی پرداختم و فصحای عرب را به فنون تازی فی‌الجمله محفوظ ساختم و آن بر من آسان بود، زیرا زبان مباحثه علمی من بود ... گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دواندم و ظریفان ترک را باطافت گفتار ترکی تمتعی رساندم، آن نیز چندان تشویشم نداد چون بسلیقه اصلی من موافق بود ... و گاهی برشته عبارت فارسی گهرکشیدم و از آن شاخسار میوه کام دل چیدم..."^۱

غزل زیر که در دیوان فارسی فضولی و در ابتدای بخش غزلیات جای دارد، میزان آشنایی او با زبان عربی را نشان می‌دهد:

باسمک اللهم یا فتاح ابواب المنا
یا غنی الذات یا من فیه برهان الغنا
یا مفیض الجود یا فیاض آثار الوجود
یا قدیم الملک یا من لم ینیره الفنا
یا عمیم اللطف یا وهاب لذات السرور
یا طیب القلب یا حلال اشکال الغنا
قد جنی قلبی من الدنیا ذنوباً ثم تاب
قد اتی مستغفراً فاغفرله ما قد جنا
انت مسجودی و معبودی فلم اعبد سواک
انت خلاقی و رزاقی ولم اعلم انا

^۱ فضولی: دیوان فارسی، ویرایش حسبیه مازی اوغلی

تال قدری منک معراج المعالی و اعتلا
حاز قلبی منک اسرار المعانی و اغتنا
قد شرحت الصدر فاحلل من لسانی عقدة
نعمة اعطيتما تمم بتوفيق الثنا
قد وهبت النطق قدرنی علی حسن المقال
حکمة اخفيتها فی الشعر بينها هنا
افضل الاطاف ادراک المعانی فی الکلام
احمدالله الذی اعطی فضولی ما عنا

به علاوه، ملمعاتی نیز در این دیوان جای گرفته است که از تسلط وی به زبان عربی حکایت می‌کند. اینک علت انتخاب تخلص فضولی را از زبان خود او می‌شنویم که در مقدمه‌ی دیوان فارسی به تفصیل به شرح آن پرداخته است:

"... یارانی که پیش از من بوده‌اند تخلص‌ها را بیش از معانی ربوده‌اند. خیال کردم اگر تخلص مشترک اختیار بنمایم، در انتساب نظم بر من حیف گردد اگر مغلوب باشم، و به شریک ظلم شود اگر غالب آیم..."^۱ و سپس به دلایلی که در انتخاب این تخلص داشته است اشاره می‌کند و می‌گوید که در این مورد سه دلیل عمده داشته است:

الف- می‌خواست یگانه‌ی دهر باشد و این معنی در تخلص فضولی به ظهور پیوسته است.

ب- همت می‌گماشت تا در جمیع علوم و فنون سرآمد باشد که این مفهوم نیز در تخلص منعکس است. چرا که فضول بر وزن فنون در لغت جمع فضل است:

^۱ فضولی: همان اثر

دید دوران در حصول علم و عرفان و ادب
اهتمام و اجتهاد و سعی و اقدام مرا
بر خلاف اهل عالم یافت عزم همتم
کرد در عالم فضولی زین سبب نام مرا

ج- تمایل داشت بی ادبی خود را که پای در خط علما و حکما می گذارد، نشان بدهد که این مضمون نیز در تخلص مستتر است. چرا که فضول در اصطلاح عوام به معنی بی ادب است.

در ادبیات دیوانی تعداد شعری که به اندازه‌ی فضولی به شهرت رسیده باشند انگشت شمار است. او هنوز در قید حیات بود که شهرتی به سزا یافت و آثارش نه تنها در خطه‌ی آذری، که در ممالک آسیای صغیر و عثمانی نیز بلند آوازه شد. فواد کوپریلی در دایرة المعارف اسلام (ترکی) از وی چنین یاد کرده است:

"فضولی از تاشکند تا غازان، از کریمه تا بوسنی و مجارستان، از بغداد تا قاهره، از تبریز تا بخارا و دربند، از استانبول تا کرانه‌های آدریاتیک و بالاخره تمام مناطق ترک نشین قرن‌ها زندگی کرد".

۲. اعتقادات دینی فضولی

برخی به استناد قصیده‌ای که فضولی در بغداد به سلطان سلیمان قانونی اتحاف کرده است (قصیده‌ی بغدادیه) او را پیرو اهل تسنن دانسته‌اند. عده‌ای چون برتلس او را حروفی معرفی کرده و عده‌ای دیگر از او به عنوان باطنی یا هفت امامی نام برده‌اند. بکتاشیه سعی کرده‌اند فضولی را منتسب به خود سازند.^۱ صاحب «اخلاق علائی» او را رافضی

^۱ بکتاشیه معتقدند که مزار فضولی در کربلا و در کنار قبر شیخی عبدالمومنین نام قرار دارد.

خوانده است. ولی آنچه مسلم است و از آثارش بر می آید او یک شیعه‌ی تمام عیار بوده و به آل علی ارادت خاصی داشته است. وی تمام عمر یا حداقل قسمت اعظم آن را در کربلا و در کنار مرقد امام حسین^(ع) که از آن به عنوان «دارالشفاء» نام می‌برد، گذرانیده است:

چون خاک کربلا ست فضولی مقام من

نظمم به هرکجا که رسد حرمتش رواست

زر نیست، سیم نیست، لعل نیست

خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

و از موقوفه‌هایی ارتزاق کرده که در کربلا و نجف در ارتباط با آل رسول بوده‌اند:

ما راتبه خواران در آل رسولیم

عمریست که این را تبه داریم مقرر

در ابیات زیر که از میان قصاید فارسی فضولی انتخاب شده، میزان علاقه‌ی وی به حضرت علی^(ع) امام مفترض الطاعه‌ای که او را ناظم شرع و آئینه‌دار صورت حق می‌خواند به شکل بارزی نشان داده شده است:

فیض بر دامان آنکس میزند دست قبول

کش بدامان علی دست ارادت محکم است

دامن پاک علی موجیست از دریای فیض

فیض دریای علی مانند یای مدغم است

عرش اعظم زیر دست همت والای اوست
آفتاب رفعت اوعین عرش اعظم است



امیرالمومنین حیدر علی بن ابی طالب
زهر فاضل بفضل افضل زهر عالم بعلم اعلم
زهی فیض وجودت مدعا از خلقت هستی
بنای هستیش را رتبه تقدیم بر عالم
اگر سر رشته مهرت نبودی در کف دوران
فرو میریخت نظم هستی این سلسله از هم
تو بودی صاحب معراج را مونس چه غم دارد
کسی کو را چراغ ره تو باشی در شب مظلم



اول و آخر محقق شد که بی مهر علی
علم و فضل اولین و آخرین بی حاصل است
هیچ فضلی نیست چون حب امیرالمومنین
چون فضولی هر کرا این فضل باشد فاضل است
ساحلی دارم چو دریای نجف بهر نجات
غم ندارم زانکه گرداب حوادث هائل است

وی در یکی از قصیده های خویش؛ ارادت خود را به ۱۲ امام معصوم این سان نشان می دهد:

گهی از سایران جلوه گاه مصطفی گردم

گهی از زایران روضه خیرالنسا باشم

زراه صدق باشم قاصد طوف حسن یعنی

بدان شه قاصد درگاه شاه کربلا باشم

ز زین العابدین و باقر و صادق رسم جایی

بارشاد ائمه قابل قرب خدا باشم

ز خاک خطه بغداد یابم نکهت موسی

ز اقلیم خراسان طالب نور رضا باشم

جواد از جود هادی از سخا بخشد مرا بهره

ز لطف عسکری مستوجب جود و سخا باشم

دمی کز ملک معنی سوی صورت مهدی هادی

برافرازد لوای معدلت زیر لوا باشم

الهی چون فضولی روزیم کرد آن که پیوسته

ز الطاف علی و آل با برگ و نوا باشم

چو من در ابتدا از شاه مردان برده ام فیضی

چنان کن کین چنین از ابتدا تا انتها باشم

سراسر دیوان فارسی، مملو از مدح و ستایش آل علی است. فقط شیعه وفادار و مخلصی

چون فضولی می تواند در مرثیه ی کربلا این چنین به ناله درآید:

جای آن باشد که گر بویند آید بوی خون
تا بنای دهر باشد از بنای کربلا
سرو را با یاد دل‌های بخون آلوده است
خوردن خونست کارم چون گیای کربلا

و شفای دردمند را در ذکر مصائب امام حسین^(ع) بداند:

ذکر لب تشنه شاه شهید شهد شفای دل بیمار ماست
آن که بهر خسته بی دست و پا نیت طوف در او هم دواست

۳. ویژگی‌های شعر فضولی

فضولی در مقدمه‌ی دواوین فارسی و ترکی خود، به تفصیل از شعر و شاعری سخن رانده است. از مقدمه‌ی دیوان فارسی او می‌خوانیم:

"... روزی ناصح توفیق تکلم بخلوت عزلتم در آمد و گفت ... بدانکه فضیلت شعر نیز علمیت به استقلال و نوعیت معتبر از انواع کمال ... من چون این ترغیب و تشویق شنودم به ادای معذرت لب گشودم ... مبادا که این عمل بنوعی که غلبه اشتهار یافته در نفس الامر مذموم باشد و مرتکب این سخنان از توقع استحسان محروم ... جواب داد ... فصحای صواب اندیشه ... محاسن و محامد این فن را با استدلال آیات و حدیث رسالت‌های معتبر نوشته ... و حضرت رسالت علیه الصلوه والسلام نیز فرموده اند: «الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح ...»

او شعر را زاییده‌ی استعداد فطری می‌داند و شعر بی‌علم را دیوار بی‌پایه‌ای می‌خواند که اعتباری ندارد. فضولی با اینکه در شعر به صدا و آهنگ اهمیت می‌دهد ولی هرگز از

رسالتی که شعر بر عهده دارد غافل نیست. آنچه فضولی را از سایر شعرای دیوانی متمایز می‌سازد، سادگی بیان اوست. صناعات شعری که در اشعار وی یافت می‌شود هرگز باعث تعقید نیست. شعر فضولی ترکیبی از عشق، علم و الهام است که در آن عشق جای ممتازی دارد. هیچ کدام از شعرای دیوانی نتوانسته‌اند عشق را چون فضولی ترسیم کنند. وی در نخستین غزل ترکی خود که با مصراع: "فدانار العشق للعشاق منهاج الهدی" آغاز می‌شود، عشق را مقتدای سالک راه حقیقت می‌داند که تشویر حرارت می و تأثیر صدای نی از آن است و از مقام عشق به سان وادی وحدت نام می‌برد که در آن سلطان و گدا فرقی از هم ندارند.

او تمام الهام خود را از عشق گرفته است و بقیه‌ی عناصر موجود در شعرش گرد این محور می‌چرخند.

کار دو جهان ز عشق دارد رونق
در عشق گرفته است این نظم نسق
بی عشق نمی توان بمقصود رسید
عشق است طریق مستقیم ره حق

عشق فضولی منحصر به عشق الهی نیست، بلکه در آثار او عشق مجازی را نیز راه است که آن نیز نهایتاً به عشق حقیقی منجر می‌شود؛ چه او مجاز را پل حقیقت می‌داند:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد
که مرد را به حقیقت مجاز راه بر است



یافتم راه به سرحد حقیقت از مجاز

مرده بودم به حیات ابدی پیوستم

در عشقی که او مطرح می‌کند تفاوتی میان فراق و وصال نیست. به علاوه، او عشق را تقدیر الهی می‌داند و بر آنانی که بر عشق خرده می‌گیرند می‌تازد:

ای کی اهل عشقه سویلرسین ملامت ترک ایت

سویله کی ممکن میدیر تغییر تقدیر خدا^۱

فضولی علاوه بر عشق، درد و بلای عشق را نیز دوست دارد و هرگز دنبال درمان نمی‌گردد و بر نسخه‌ی شفا خط بطلان می‌کشد:

ماییم درد پرور دنیای بیوفا

با درد کرده خوشده مستغنی از دوا

هرگز نکرده درد دل اظهار ما طلب

هر جا که دیده خط زده بر نسخه شفا

چرا که بیدری مانع وصل است:

بود بیدردی مرا مانع ز ذوق وصل او

بنده دردم که شد سوی تو دردم رهنما

^۱ ملامت بر اهل عشق را ترک کن، آیا تقدیر خدا را می‌توان عوض کرد؟

فضولی در جایی از دیوان ترکی از خدا می‌خواهد که برای جفای معشوق پایانی
مقدّر نسازد و او را بیش از پیش به غم عشق مبتلا گرداند. فضولی فنا را در عشق
ضرورتی برای تحقق کمال می‌داند:

ترک جان بی شک بجانان میرساند مرده را

ای مرید وصل فانی شو که فانی واصل است

و در یکی از رباعیاتش به این مضمون اشاره می‌کند:

جانانه طلب میکنی از جان بگذر

ور صحبت جان ز وصل جانان بگذر

فضولی در تمام انواع شعر، طبع خود را آزموده است. قصیده‌ها و رباعی‌های او
زیباست ولی غزل‌هایش زیبایی و طراوت خاصی دارد که از آنها در مقدمه‌ی دیوان
ترکی به عنوان گل‌های باغچه‌های هنر نام می‌برد. به عقیده‌ی فضولی، غزل بر اهل هنر
صفا می‌بخشد و بر قدرت شاعر می‌افزاید.

۴. فضولی و ادبیات ایران

همانگونه که قبلاً نیز گفته شد، فضولی با زبان و ادب فارسی به خوبی آشنا بود.
شعر فارسی را نیک می‌شناخت و از رموز و فنون آن آگاهی داشت. دیوان فارسی او
شاهد صادقی بر این مدعاست.

وی علاوه بر مثنوی «لیلی و مجنون»، که با توسل به آثار داستان پردازان و سخنوران نامی ایران چون نظامی گنجوی تدوین کرده^۱، اشعاری نیز دارد که در اقتفای بزرگ شاعران فارسی گو سروده است. عبدالباقی گلپینارلی^۲ به نقل از سلیمان نظیف، بیت:

گور ممشدی گر چه کیمسه جان بدنن گیتدیگین
ایشته من گوردوم که شیمدی کندی جانیم دور گیدن^۱

را نه نظیره، که ترجمه‌ی بیت سعدی می‌داند که گفته است:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

برخی از مضامین مشترک بین حافظ و فضولی^۴ را می‌توان در ابیات زیر ملاحظه کرد:

شب تاریک و بیم موجود و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

در فضولی به شکل زیر آمده، که مسلماً توارد نبوده و تصرف در مضمون به شمار می‌آید:

بیابان گرد مجنون دان غم و دردین سوال ایتمه
نه بیلسن بحر حالین اولکی منزلگاهی ساحل دور^۱

^۱ برای تأثیر نظامی بر فضولی نک. برتلس و آراسلی: نظامی و فضولی شاعر، مسکو، ۱۹۶۲ همچنین نک. اصغر دلبری پور: سهم نظامی در ساقی نامه فضولی

^۲ فضولی: دیوان (ترکی). ویرایش عبدالباقی گلپینارلی، استانبول ص ۲۵ (مقدمه)

^۳ هر چند کسی رفتن جان از بدن را ندیده است / من دیدم آن که می‌رود جان من است

^۴ شمس الدین محمد حافظ: دیوان، ویرایش عبدالباقی گلپینارلی، ۱۹۴۴

فضولی همین مضمون را در دیوان فارسی نیز بدین صورت بیان داشته است:

از مقیمان کنار چشمه حیران می‌رس
محنت و اندوه مجنون بیابان گرد را

یا بیتی دیگر از حافظ:

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

را فضولی به شکل زیر بیان کرده است:

واعظ بیزه دون دوزخی وصف ایتدی فضولی
اول وصف سنون کلبه احزانین ایچون دور^۱

در اشعار فضولی، قطعاتی به چشم می‌خورد که یادآور سلمان است. بیت زیر

نمونه‌ای از اینهاست:

زاهدا سن قیل توجه گو شه محرابه کیم
قبله طاعت خم ابروی دلبر دور بنه^۱

^۱ از مجنون بیابان گرد درد و غمش را نپرس / ساحل نشین از کجا حال دریا را بدانند

^۲ همان اثر - واعظ دیروز احوال دوزخ را به ما توصیف کرد / این توصیف شایسته کلبه احزان توست

^۳ ای زاهد تو به گوشه محراب توجه کن / که خم ابروی دلبر قبله طاعت من است

که با بیتی از سلمان به شرح زیر مطابق است:

قبله ما نیست جز محراب ابروی شما

دولت ما نیست الا در سر کوی شما

کاتبی، از اکابر شعرای ایران در قرن نهم هجری نیز بر فضولی تأثیر گذارده است. ابیات زیر میزان این تأثیر و تأثر را آشکار می‌سازد:

کاتبی:

ما با وجود سنگ ملامت سلامتیم

گویا که سنگهای ملامت حصار ماست

فضولی:

تقد جان تاراج غمدن ساکلاماک دشوار اولور

عشق تا سنگ ملامتندن حصار ایتمزنبه^۱

فضولی احتمالاً رباعیات خیام را نیز دیده و از آنها استفاده کرده است. در رباعی زیر که از دیوان فارسی فضولی گرفته شده تأثیر خیام مشهود است:

در صورت اگر طالب معشوق و میبیم

در معنی از این طریق محظوظ کییم

زهاد چنان که مینمایند نیند

^۱ مشکل است که جان را از تاراج غم حفظ کرد / مگر این که عشق حصاری در مقابل سنگ ملامت بکشد بکشد

ما نیز چنان که مینماییم نیم

قصیده ای از فضولی با مطلع:

مدار خفته دوران که نفع او ضررست

نه گنج هفت درست ازدهای هفت سرست

به صورت نظیره بر یکی از قصاید جامی نوشته شده، که مطلعش چنین است:

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برترست

رخنه ها دان کش بدیوار حصار دین درست

فضولی در آثار خود، از شعرای ایران و فارسی گو نیز یاد کرده و اغلب آنان را

ستوده است. به عنوان مثال سلمان را در قطعه‌ای چنین توصیف می‌کند:

در عراق عرب امروز منم سلمانرا

بصفای سخن و حسن فصاحت ثانی

گرچه در لطف ادا رتبه سلمانم نیست

قطره ای را نبود حوصله عمانی

وی در قصیده‌ی انیس القلب، نام چند تن از بزرگان فارسی گو را آورده است:

نه تنها من شدم بانی این خانه کز اول بود

اساس از کاملان هند و شیروان و خراسانش

سه رکن از خانه بود از خسرو و خاقانی و جامی

من از بغداد کردم سعی در تکمیل ارکانش

فضولی را بسعی خود نشد توفیق این جرات

مدد کردند وقت کار هم ارواح ایشانش

به استادی از آن پولاد خسرو ساخت مرآتی

روان سوی خراسان کرد از دلهی و ملتانش

جلایی داد آن را جامی آن گه جانب بغداد

فرستاد از برای خادمان شاه مردانش

و در یکی از قطعاتش، از حیرتی یاد کرده است:

من از اقلیم عرب حیرتی از ملک عجم

هر دو کردیم باظهار سخن کام طلب

یافتیم از دو کرم پیشه مراد دل خویش

اوزر از شاه عجم من نظر از شاه عرب

در مثنوی «لیلی و مجنون»، نظامی گنجوی را استاد می‌نامد و به ابیاتی از او جای می‌دهد:

اسباب سخن نشاط و نازست زین هر دو سخن بهانه سازست

میدان سخن فراخ باید تا طبع درو هنر نماید

در گرمی ریگ و سختی کوه تا چند سخن رود بانبوه

باز در منظومه‌ی ساقی نامه (در لیلی و مجنون) از نظامی یاد می‌کند و از غزلیات و کامیابی او پیش شروانشاه سخن می‌راند.

۵. فضولی و ادبیات ترک

فضولی علاوه بر اینکه بر تعدادی از شعرای ترک تأثیر گذارده، خود نیز از شعرای متقدم متأثر شده است. از میان شعرایی که در تکوین شخصیت ادبی فضولی مؤثرتر بوده‌اند، بیش از همه از نوائی باید یاد کرد. به عنوان مثال، قصیده‌ی معروف فضولی که با ردیف سو (آب) سروده شده، نظیره‌ای بر یکی از قصیده‌های نوائی با همان ردیف و مضمون است.^۱

پس از نوائی تأثیر نظامی و نجاتی (قرن ۱۵ میلادی) و نیز خیالی قدیم (قرن ۱۶) بر فضولی محرز است. وی علاوه بر اینکه تعداد زیادی از مضامین زیبا را از آنان گرفته و با ذوق خود پرورش داده، نظیره‌هایی نیز بر اشعار آنان ترتیب داده است.^۲

از تأثیر نسیمی و حبیبی بر فضولی نیز سخن‌ها گفته شده و شواهدی ذکر گردیده است. در تاریخ زبان و ادبیات ترک آمده است که فضولی با استفاده از آثار شعرایی چون علیشیر نوائی، حسین بایقرا و نسیمی ... به غنای ادبی رسیده است. با نارلی علاوه بر شعرای فوق الذکر از تأثیر احمدی و شیخی بر فضولی نیز سخن رانده است.^۳

فضولی به همان اندازه که از شعرای دیگر تأثیر پذیرفته، خود در تکوین شخصیت ادبی دیگر شعرای ترک نیز مؤثر بوده است. وی از سویی بر خیالی، تاشلی جالی

^۱ برای مقایسه این دو قصیده و نیز نظیره‌های دیگر فضولی بر نوائی نک. عبدالباقی گلپینارلی: دیوان (ترکی) فضولی (مقدمه)، استانبول (بی تا) ص: ۲۸-۳۵

^۲ بجهت احتراز از اطناب کلام که شاید تکدر خاطر خوانندگان فارسی زبان را فراهم خواهد آورد از ذکر شواهد (ترکی) خودداری شده است. علاقمندان می‌توانند در این زمینه به مقدمه گلپینارلی بردیوان (ترکی) فضولی مراجعه کنند.

^۳ سامی نهاد بانارلی: همان اثر

یحیی، روحی و عالی، و از سوی دیگر بر باقی، بزرگترین شاعر دیوانی (در قرن ۱۶) و بر ندیم و شیخ غالب (قرن ۱۸) تأثیر عمیق گذارده است. این شعرا اغلب نظیره‌هایی بر اشعار فضولی نوشته و از سبک و مضامین او استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال «حسن و عشق» شیخ غالب اقتباسی از «صحت و مرض» فضولی است.

فضولی بر نوعی زاده عطائی، ریاضی، نائلی و نابی نیز بی‌تأثیر نبوده و نشانه‌هایی از تأثیر او بر دکاکین زاده احمد بیگ و طفلی نیز دیده می‌شود. شعرای آذری چون ذاکر و واقف نیز از فضولی بهره‌ها گرفته‌اند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که در ادبیات دیوانی، شاعری که فضولی را نخوانده و از او تأثیر نگرفته است، وجود ندارد.^۲

فضولی مورد پسند شعرای دوره‌ی تنظیمات^۳ نیز بوده است. از این میان، اشاره به شعرایی چون علی روحی، معلم ناجی، عبدالحلیم ممدوح و نامق کمال بسنده خواهد افتاد. عبدالحق حامد که در حد فاصل بین ادبیات تنظیمات و ثروت فنون^۴ قرار دارد، فضولی را ستوده و از او به عنوان شاعر اعظم نام برده است.

^۱ خیالی و تاشلی جالی یحیی نیز هر دو قصیده‌ای با ردیف «صو» دارند.

^۲ فضولی: دیوان (ترکی) ویرایش عبدالباقی گلپینارلی

^۳ دوره‌ی تنظیمات به دورانی اطلاق می‌شود که ادب ترک تحت تأثیر ادبیات غرب قرار گرفت. این دوره تقریباً بیست سال پس از صدور فرمان تنظیمات سیاسی (توسط سلطان عبدالحمید در تاریخ ۳ نوامبر ۱۸۳۹) و با انتشار روزنامه‌ی ترجمان احوال آغاز شد (۱۸۶۰) و تا آغاز دوره‌ی ادبیات جدید (۱۸۸۶) ادامه یافت. این ادبیات مدافع افکار و عقاید سیاسی بوده و از میان نمایندگان برجسته آن می‌توان به شناسی، ضیاء پاشا و نامق کمال اشاره کرد.

^۴ «ثروت فنون» عنوان نشریه‌ای است که در جریان سال‌های ۱۸۹۶، تا ۱۹۰۱ شاعران و نویسندگان ترک را در محفلی دور هم جمع کرد و شالوده‌ی مکتبی جدید را بنیان گذاشت. اگر دوره‌ی تنظیمات را در دو مرحله در نظر بگیریم ثروت فنون سومین مرحله‌ی تأثیر پذیری ادبیات ترک از غرب است. پیروان این

در ادبیات ثروت فنون، توفیق فکرت نخستین کسی است که به تقلید و نظیره پردازی بر فضولی اکتفا نکرده، به تشریح هویت انسانی او نیز پرداخته است.

۶. آثار فضولی

۱-۶ آثار ترکی

۱/۱-۶ دیوان ترکی

این دیوان که فضولی شهرت خود را مدیون آن است، یک مقدمه و پنج بخش دارد. همچون سایر دواوین قرن ۱۵ میلادی، «دیوان ترکی» فضولی نیز مقدمه‌ای منثور دارد که پر تکلف است و با حمد بیحد به متکلم نطق آفرین آغاز می‌شود. وی در این مقدمه از هنر شعر و شاعری سخن می‌راند و به تمجید از فصاحت کلام خود می‌پردازد. پنج بخش موجود در دیوان ترکی عبارتند از:

• قصاید (۴۲ قصیده) شامل ۱۵۸۳ بیت

• غزلیات (۳۰۲ غزل و یک مستزاد) شامل ۲۱۲۲ بیت

• مسمطات (۱۴ مسمط) شامل ۲۰۶ بیت

• مقطعات (۴۲ قطعه) شامل ۱۵۹ بیت

• رباعیات (۷۲ رباعی) شامل ۱۴۴ بیت.

فضولی در قصاید خود به توحید، نعت، مدح و مرثیه پرداخته است. از میان قصاید مشهور وی، قصیده‌ای است که در آن از عشق خود به حضرت محمد^(ص) سخن می‌راند و «سو قصیده سی^۱» نام دارد.

مکتب به آثاری که ارائه می‌دادند، عنوان «ادبیات جدید» می‌دادند و برای اینکه با ادبیات جدید دوره‌ی تنظیمات اشتباه نشود آن را «ادبیات جدید نو» می‌خواندند.

^۱ قصیده‌ی آب

قصایدی که فضولی در مدح ائمه‌ی اطهار، سلیمان قانونی، ایاس پاشا والی بغداد سروده است نیز اعتبار ویژه‌ای دارند.^۱ «قصیده‌ی بغداد» که به عنوان سند معنوی تسلیم شهر بغداد به سلطان سلیم خوانده می‌شود را ابهت خاصی است.

وی در این قصیده از سلطان با عنوان پادشاه نام‌دار و از بغداد با نام برج اولیاء، نام برده، تاریخ فتح آن را^۲ چنین به زبان می‌آورد:

«پادشاه نام‌دار» در برج اولیا قدم گذاشت^۳.

همانگونه که قبلاً نیز ذکر شد، فضولی به غزل بیش از سایر اشکال شعری علاقه داشت و بدین جهت بیش از نصف دیوان ترکی که ۴۲۱۴ بیت دارد، به غزل‌ها متعلق است. در بخش سوم، ترکیبات و تخمیس‌های شاعر قرار گرفته است. از میان ترکیب بندهای معروف او می‌توان به «مرثیه‌ی کربلا» اشاره کرد که با آهنگ خاصی سروده شده است. مقطعات و رباعیات فضولی هر کدام متانت و استحکام ویژه‌ای دارد و از تسلط وی بر ادب و هنر حکایت می‌کند.

دیوان ترکی فضولی بیست و دو بار به شرح زیر با حروف عربی به چاپ رسیده است:^۳

پانزده بار در استانبول (از سال ۱۸۵۲ میلادی به بعد)

سه بار در تبریز (از سال ۱۲۴۷ هجری به بعد)

دو بار در بولاق (در ۱۲۵۴ و ۱۲۵۶ هجری)

یک بار در ایران (و شاید در تبریز)

^۱ فضولی در مدایح خود گاهی از ممدوحان خود با اسم و عنوان یاد می‌کند (مانند الیاس پاشا) و گاهی به طور ضمنی به مدح آنان می‌پردازد (مانند رکن‌العز و الاقبال والدین). برای برخی قصیده می‌سراید و برای بعضی دیگر اثر کامل ترتیب می‌دهد (مانند بنگ و باده که در ستایش شاه اسماعیل صفوی است).

^۲ ۹۴۱ هجری

^۳ فضولی: همان اثر

یک بار در تاشکند (در ۳۱۱ هجری).

نخستین چاپ دیوان با الفبای جدید در سال ۱۹۴۸ توسط عبدالباقی گلپینارلی به عمل آمد. پس از وی، علی نهاد طرلان، به چاپ آن (به استثنای قصاید) پرداخت. اگر نشر حمید آراسلی (به زبان روسی) که در سال ۱۹۴۴ به مناسبت یادبود نظامی گنجوی از سوی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم شوروی (شعبه‌ی آذربایجان) منتشر شده است را به چاپ‌های قبلی اضافه کنیم، تعداد بر ۲۵ بالغ می‌گردد. آخرین چاپ (چاپ ۲۶) این دیوان به وسیله‌ی کنعان آک یوز و همکارانش بدون توجه به چاپ‌های قبلی و با توسل به ۶۸ نسخه خطی موجود فراهم آمده و در سال ۱۹۵۸ به وسیله‌ی بانک کار ترکیه منتشر شده است.^۱

از دیوان ترکی، نسخه‌های خطی متعددی در کتابخانه‌های مختلف^۲ موجود است که قدیمی‌ترین آنها نسخه‌ی موزه‌ی مولانا (قونیه) است که تحت شماره‌ی ۲۴۲۹/د/۶۶ نگهداری می‌شود. هم‌چون سایر نسخه‌ها، این نسخه نیز فاقد قصاید بوده، با تعلیق شکسته و زیبایی نوشته شده است. به طوری که از کتیبه بر می‌آید، اثر در سال ۹۸۳ هجری (حدود بیست سال پس از مرگ فضولی) به وسیله‌ی حسین بن گلشن معلم کاتبی^۳ استنساخ شده است.

۱/۶-۶) لیلی و مجنون

^۱ برای کتاب‌شناسی فضولی نک. مژگان جونبور: کتاب‌شناسی فضولی، استانبول ۱۹۵۶

^۲ برای نسخه‌های خطی دیوان ترکی فضولی در کتابخانه‌های عمومی ترکیه نک. اشعار ناشناخته چند از فضولی، نشریه‌ی دانشکده‌ی زبان و تاریخ - جغرافیا، دانشگاه آنکارا ج ۵ ش ۳ ص ۳۱۶

^۳ فضولی همان اثر (مقدمه)

داستان لیلی و مجنون همانند داستان‌های خسرو و شیرین یا یوسف و زلیخا، بارها در ادبیات ترک^۱ و فارسی به قلم گرفته شده است. در ادبیات ترک حدود سی لیلی و مجنون نوشته شده که از میان معروف‌ترین آنها می‌توان به آثار نوائی (در ادبیات جغتائی) آق شمس الدین زاده حمدالله حمدی (در ادبیات آسیای صغیر) و فضولی (در ادبیات آذری) اشاره کرد. با اینکه علی‌نهاد طرلان، در رساله‌ی دکتری خویش آورده که فضولی در تدوین «لیلی و مجنون» تحت تأثیر مولانا هاتفی، همشیرزاده جامی قرار داشته است^۲، مع الوصف تأثر وی از نظامی گنجوی انکار ناپذیر است.^۳

فضولی در خصوص تدوین این اثر چنین گوید:

"یکی دو تن^۴ از ظرفای خطه‌ی روم که اهل دقایق و حقایق بوده ... به من پیشنهاد کردند تا داستانی درباره‌ی لیلی و مجنون به رشته‌ی نظم در بیاورم و این بوستان قدیمی را طراوتی بخشم..."

او که این پیشنهاد را نوعی آزمایش تلقی کرده بود، در سال ۹۴۲ هجری^۵ اثرش را به اویس پاشا تقدیم نمود.

^۱ آگاه سری لوند در اثر خود به نام «لیلی و مجنون‌ها در ادبیات ترک» (استانبول ۱۹۹۰) به ذکر نام افرادی پرداخته که پیش از فضولی داستان لیلی و مجنون را برشته تحریر کشیده‌اند.

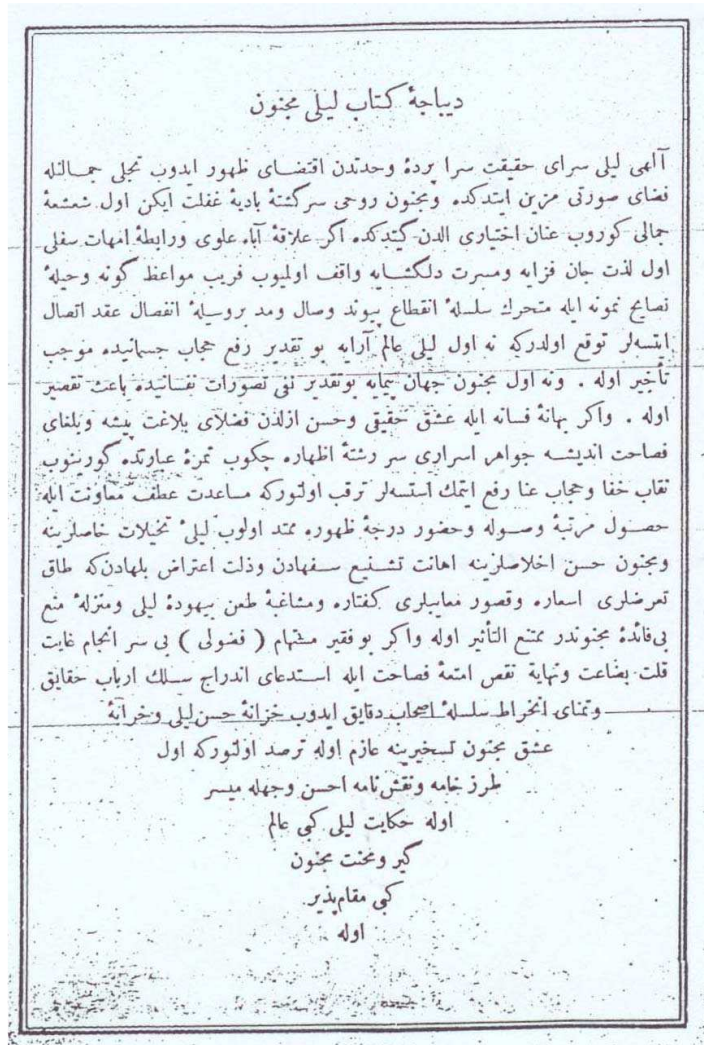
^۲ فضولی: لیلی و مجنون ویرایش خلیل اونان

^۳ اصغر دلبری پور: نظامی در ترکیه، مقلدان و نظیره پردازان ترک خمسه (کنگره بین‌المللی بزرگداشت نظامی گنجوی، تبریز ۱۳۷۰)

^۴ این افراد شاید خیالی بیگ و تاشلی جالی یحیی بودند که در بغداد با سلطان همراهی داشتند (بقتل از دایره‌المعارف جدید ترک)

^۵ ماده تاریخی درباره اتمام اثر به صورت «جمع شدن دو عاشق» است که عاشق به حساب ابجد ۴۷۱ است.

از قصیده‌ای که فضولی در شأن سلطان سلیمان سروده و در «لیلی و مجنون» جای دارد بر می‌آید که وی این اثر را پس از فتح بغداد نوشته است. «لیلی و مجنون» (در ۳۰۹۶ بیت) یکی از سنگ بناهای شهرت فضولی و در حقیقت شاهکار اوست که با مقدمه‌ی منظوری به این شکل آغاز می‌شود:^۱



^۱ به نقل از لیلی و مجنون تصحیح حسین عیان، استانبول، ۱۹۸۱ (که بر اساس نسخه «کلیات فضولی» (اوراق ۲۲۷ تا ۳۵۲) موجود در کتابخانه شرق جدید استانبول فراهم آمده است).

پس از مقدمه، به ترتیب سه رباعی، منظومه‌ای ملمع در حمد و شکر (اشعار فارسی به همراه سه بیت عربی)، توحید، مناجات، منظومه‌ای در اعتراف به جهالت و اقرار به معصیت، نعت حضرت محمد^(ص) پادشاه سریر افلاک و مقصود وجود خاک و افلاک، معراجیه، قصیده‌ای ملمع در شأن حضرت محمد (با ۵ بیت عربی، ۷ بیت فارسی و ۷ بیت ترکی)، ساقی نامه، منظومه‌ای در سبب تألیف کتاب و باعث ارتکاب عذاب، مدیحه‌ای برای امیر، و بالاخره، مقدمه‌ی داستان قرار دارد.^۱

صفحه‌ی نخست از متن عثمانی، شامل سه رباعی و منظومه‌ی ملمع در توحید که از ویرایش خلیل اونان گرفته شده، به شکل زیر است:

^۱ در متن «لیلی و مجنون» که به وسیله خلیل اونان انتشار یافته قصیده‌ای در شان حضرت باری و منظومه‌ای در اثبات واجب الوجود، و قصیده‌ای در شان حضرت سلطان سلیمان نیز وجود دارد که نشر حسین عیان فاقد آنهاست.



نسخه‌های خطی^۱ و چاپی فراوان از مثنوی «لیلی و مجنون» در دست است. اثر برای نخستین بار در سال ۱۸۴۴ در تبریز و چهار سال بعد در استانبول به چاپ رسید. به علاوه، چاپ‌های متعددی نیز از آن در تاشکند به عمل آمد. از آخرین چاپ‌های این مثنوی

^۱ برای اطلاع از نسخه‌های خطی لیلی و مجنون فضولی نک. خلیل اونان: «لیلی و مجنون»، استانبول ۱۹۵۶، ص: ۱۹-۱۴. وی در مقدمه‌ی این کتاب اظهار می‌دارد که تصحیح را با توجه به ۱۳ نسخه و یک نسخه‌ی چاپی (طبع تبریز) انجام داده است. به عقیده‌ی اونان نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی دانشکده زبان و تاریخ - جغرافیا (دانشگاه آنکارا) که تحت شماره‌ی ۵۱۹ آنگهداری می‌شود. بهترین و صحیح‌ترین نسخه‌های موجود است و بدین جهت در تصحیح آن را نسخه‌ی اساس قرار داده است.

می‌توان به طبع واصف ماهر کوجاترک (استانبول / ۱۹۴۳)، خلیل اونان (استانبول / ۱۹۵۶) و حسین عیان (استانبول / ۱۹۸۱) اشاره کرد که آخری همراه با متن عثمانی است. اثر به زبان‌های دیگر از جمله فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و روسی ترجمه شده و برگردانی از آن به ترکی امروزی را عزیز نسین در سال ۱۹۸۴ (در ۶۸ صفحه) انجام داده است.

۶-۱/۲ حدیقة السعدا

اثر منشور است و نوعی کتاب مقتلش می‌توان نامید که از واقعه‌ی کربلا سخن می‌راند. در این کتاب که به زبان مرثیه نوشته شده و ماهیت منقبت دارد، هر از گاهی به شعری بر می‌خوریم که بر هیجان خواننده می‌افزاید. فضولی در تدوین این اثر همانگونه که خود نیز گفته از «روضه الشهداء» تألیف حسن واعظ کاشفی (متوفی به سال ۱۵۰۵ میلادی) متأثر گردیده و از وی پیروی کرده است. عده‌ای از تذکره نویسان معتقدند که اثر فضولی برتر از کتاب واعظ است.^۱

«حدیقة السعدا» را ده باب، یک فصل و یک خاتمه به شرح زیر است:

- باب اول: در احوال برخی از پیامبران عظام
- باب دوم: در بیان مصائبی که حضرت محمد^(ص) از دست قریش کشیده است.
- باب سوم: در بیان رحلت حضرت محمد^(ص)
- باب چهارم: در بیان وفات حضرت فاطمة الزهرا علیها السلام
- باب پنجم: در بیان وفات حضرت علی مرتضی علیه السلام
- باب ششم: در بیان شهادت امام حسن^(ع)
- باب هفتم: در بیان هجرت امام حسین^(ع) از مدینه به مکه
- باب هشتم: در بیان شهادت حضرت مسلم بن عقیل
- باب نهم: در بیان سفر حضرت امام حسین^(ع) از مکه به کربلا

^۱ دایره المعارف جدید ترک (ذیل ماده‌ی فضولی)

- باب دهم: در بیان مبارزه حضرت امام حسین^(ع) با سربازان یزید
- فصل: در بیان شهادت امام حسین^(ع)
- خاتمه: در بیان سفر خواتین اهل بیت از کربلا به شام.

بیش از ده نسخه‌ی خطی از این اثر در کتابخانه‌های ترکیه موجود است.^۱ «حدیقه السعدا» در استانبول و بولاق بارها به چاپ رسیده و چاپ مشهور آن، طبع ۱۲۸۶ هجری استانبول می‌باشد. در سال‌های اخیر، صلاح الدین گونگور آن را به ترکی امروزی برگردانده و عنوان «باغچه واصلان به سعادت» بدان داده است.^۲ شیما گونگور نیز در سال ۱۹۸۵ رساله‌ی دکتری خویش را به بررسی این اثراختصاص داده و نتیجه‌ی تحقیقات خود را در سال ۱۹۸۷ منتشر کرده است.^۳

۶-۱/۴) بنگ و باده

این اثر که از نخستین آثار فضولی است، از ۵۴۰ بیت و یک مثنوی تشکیل شده و در آن مبارزه میان بنگ و باده توصیف شده است. عده‌ای سعی می‌کنند رنگ و بوی سیاسی به این اثر بدهند و برخی دیگر مضمون عرفانی از آن می‌جویند. بعضی‌ها نیز معتقدند که اثر نه سیاسی و عرفانی، که شاعرانه است و ترسیم نشئه‌ی بنگ و باده مورد نظر شاعر بوده است.

^۱ میدان لاروس (ذیل ماده فضولی)

^۲ فضولی: «حدیقه السعدا»، برگردان به ترکی امروزی، توسط صلاح الدین گونگور، ویرایش ۴، استانبول،

۱۹۵۵

^۳ ناهید آی بت: فرهنگ مادی در دیوان فضولی

طاهر اولغون شارح «مثنوی مولوی» عقیده دارد که فضولی در این اثر به مقایسه‌ی سلطان بایزید، پادشاه اهل تسنن (بنگ) و شاه اسماعیل صفوی شیعه (باده) پرداخته است.^۱ داستان با پیروزی باده بر بنگ خاتمه می‌یابد.^۲

«بنگ و باده» که به شاه اسماعیل پس از پیروزی بر شیبیک خان اوزبک (۱۵۰۸ میلادی) تقدیم شده است را کمال ادیب کرکچی در سال ۱۹۵۶ در استانبول به زیور طبع آراسته است.

فضولی در پایان این داستان اظهار ندامت به درگاه ربوبی می‌کند و می‌گوید:

"خدایا تو به من زبان دادی تا بتوانم به ذکر ذات و صفات تو بپردازم. ولی من توصیف باده و بنگ را وجهی همت خود قرار دادم. این کار من کفران و عصیان است. از اینکه لقب فضولی دارم، بی‌ادبی مرا جای تعجبی نیست".

(۱/۶- ترجمه‌ی چهل حدیث (ترجمه‌ی حدیث اربعین))

فضولی در این اثر «ترجمه‌ی چهل حدیث» جامی را با همان وزن به نظم ترکی در آورده است.^۳ نخستین طبع آن از آن عبدالقادر قره خان (استانبول / ۱۹۴۸) بوده، ویرایش دوم آن را ادیب کرکچی اوغلو (استانبول / ۱۹۵۱) انجام داده است.

«ترجمه‌ی چهل حدیث» فضولی با مقدمه‌ای منشور آغاز می‌شود و با یک قطعه به ختم می‌رسد. نسخه‌ای از این اثر در کتابخانه‌ی ملت موجود است.

(۱/۶- صحبت الاثمار

^۱ طاهر الغون: «بنگ و باده» از چه بحث میکنند؟ مجله یوجل ج ۲ ش ۹ (سال ۱۹۵۵)

^۲ در ادبیات ترک اثری به نام «قهوه و باده» نیز وجود دارد که مولف آن گیرای بوده و نظیره‌ی ای بر اثر فضولی است.

^۳ اصغر دلبری پور: اربعین جامی و چهل حدیث نویسان ترک

عده‌ای از جمله فواد کوپریلی در انتساب این منظومه‌ی دویست بیت‌ی به فضولی که فاقد هرگونه ویژگی ادبی است، تردید دارند. «صحبت الاثمار» با توصیف باغی آغاز می‌شود و با مناقشه‌ی میوه‌های مختلف که هر کدام از فضل خود داد سخن می‌دهند، خاتمه می‌یابد. غرض شاعر از تألیف این کتاب ترسیم حال دنیا، بیان رفتار مردم نسبت به یکدیگر، غرور و ... است که به شکل ایهام آوری بر زبان رفته است.

«صحبت الاثمار» برای نخستین بار در تبریز به صورت چاپ سنگی به طبع رسید و سپس آراسلی به چاپ آن در باکو همت گماشت (۱۹۵۸). چاپ ترکیه (سال ۱۹۶۰) را کمال پکر عهده‌دار بوده است.

۶-۱/۷) مکتوبات

از فضولی پنج مکتوب باقی مانده است که عبارتند از:

شکایت نامه، نامه به احمد بیگ، نامه به احمد پاشا، نامه به قاضی علاء الدین و بالاخره نامه به شهزاده بایزید چلبی. چهار مکتوب اول را عبدالقادر قره خان در سال ۱۹۴۸ منتشر کرد^۱ و نامه‌ی پنجم در همان سال به وسیله‌ی حسیه مازی اوغلو^۲ انتشار یافت. از میان این مکاتیب «شکایت نامه» مشهورترین آنهاست که خطاب به مصطفی چلبی نشانچی جلال زاده نوشته شده و به همین جهت مکتوب نشانچی پاشا نامیده می‌شود.^۳ در این نامه که به نثر نوشته شده و هر از آگاهی با شعری زینت یافته است به ظلم و بیدادی ماموران موقوفه اشاره شده و از عدم پرداخت مستمری شکایت شده است.

^۱ عبدالقادر قره خان: نشریه زبان و ادبیات ترک، استانبول، ۱۹۴۸ ش ۳-۴، ص: ۲۵۹-۲۵۷

^۲ نشریه دانشکده زبان و تاریخ - جغرافیا (دانشگاه آنکارا) سال ۱۹۴۸

^۳ آرز زمان انتشار «نمونه ادبیات عثمانیه» تألیف ابوالضیاء توفیق عقیده عموم بر این بود که طرف خطاب فضولی در شکایت نامه نشانچی محمد پاشا بوده است ولی طاهر الغون اعلام داشت که شاعر به جلال زاده نشانچی مصطفی چلبی خطاب کرده است.

۲-۶ آثار فارسی

۱/۲-۶ دیوان فارسی

«دیوان فارسی» فضولی حجیم‌تر از دیوان ترکی وی است و حدود چهار هزار بیت دارد. شباهت موجود بین غزل‌های فارسی و ترکی شاعر به حدی است که بعضاً فکر می‌کنند وی شاید نخست غزلی را به یکی از این دو زبان سروده و سپس آن را به زبانی دیگر برگردانده است.^۱ فضولی در مقدمه‌ی «دیوان فارسی» در رابطه با تدوین آن چنین می‌گوید:

"... تا آنکه روزی گذارم به مکتبی افتاد. پری چهره‌ای دیدم فارسی نژاد، سهی سروی که حیرت‌نظاره‌ی رفتارش، الف را از حرکت انداخته بود و شوق مطالعه مصحف رخسارش، دیده ناینائی صاد را اعین بصر ساخته بود.

سرو چمن لطف قد دلکش او شمع شب قدر عارض مهوش او
سروی که ز دیده میخورد آب مدام شمعی که همیشه از دل است آتش او

چون توجه من دید از گفتهای من چند بی‌تی طلبید. من نیز چند بی‌تی از عربی و ترکی به او ادا نمودم و لطایف چند نیز از قصیده و معما برو فرودم. گفت که اینها زبان من نیست و بکار من نمی‌آید مرا غزل‌های جگر سوز عاشقانه فارسی می‌باید ... بی تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتش در دل افتاد ... شبی چند خود را در آتش تفکر گذاختم و در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم ..."

^۱ فضولی: دیوان (ترکی) مقدمه ویرایش عبدالباقی گلپینارلی

حسیبه مازی اوغلی با ملاحظه هشت نسخه‌ی خطی، به تصحیح این دیوان دست زده و بنیاد تاریخ ترک در سال ۱۹۶۲ به نخستین طبع آن پرداخته است. از دیوان فارسی نسخه‌های خطی متعددی در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا موجود است. از میان این نسخه‌ها نسخه‌ی موجود در انستیتوی شرق شناسی لندن گراد^۱ که سی سال پس از فوت فضولی (۱۵۸۹ میلادی) استنساخ شده، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. نسخه‌ای حاوی ۴۰۰ غزل در کتابخانه‌ی مغنسیا نیز مضبوط است که در زمان حیات فضولی نوشته شده است.

نسخه‌ای دیگر از این دیوان، در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مطبوعات فارسی ش ۸۳۳) قرار دارد که به احتمال زیاد در زمان قریب به عهد فضولی استنساخ شده است. در این نسخه ۴۳۳ غزل، یک مثنوی، یک ترجیع بند، ۴۰ قطعه، ساقی نامه، ۱۰۳ رباعی و قصیده‌ای که احتمالاً به حکیم باشی نوشته شده است قرار دارد.

علی نهاد طرلان، دیوان فارسی را (به استثنای بخش‌های قصاید و رباعیات) به ترکی ترجمه کرد و در سال ۱۹۵۰ در استانبول به طبعش توفیق یافت.^۲

دیوان فارسی فضولی را هشت بخش به شکل زیر است:

- مقدمه در ۱۶ صفحه با نثر مسجعی نوشته شده و با قطعه‌ای خاتمه می‌باید. این مقدمه که صفحه‌ی آغاز و قطعه‌ی انجام آن (بر اساس طبع مازی اوغلی) در پایین درج شده است را، فائق رشاد در سال ۱۳۱۴ هجری در پایان «اشعار غیر مطبوع فضولی» آورده

^۱ این نسخه حاوی ۱۹۴ غزل، یک مثنوی، ۳۰ قطعه، ۳۵ رباعی و یک قطعه ۳۷ بیتی در نصیحت به فرزند خویش و قصیده انیس القلب است. حمید آراسلی در سال ۱۹۵۱ به طبع آن در باکو همت گماشت و مقدمه‌ی ۱۳ صفحه‌ای بر آن نگاشت.

^۲ علی نهاد طرلان قبل از انتشار «دیوان فارسی» بررسی‌های جامعی در این مورد انجام داده و مقالات متعددی در «نشریه‌ی زبان و ادبیات ترک» نوشته بود.

است.^۱ مقدمه‌ی مزبور در باکو در سال ۱۹۲۵ میلادی ضمن مقالاتی تحت عنوان «فضولی» نیز معرفی گردید.

آغاز:

”بسم الله الرحمن الرحيم“

الله الله چه خزانه‌ایست معانی که از ابتداء خلقت اشیاء اصحاب شرایع و اهوا باختلاف مذاهب و آرا در احکام صواب و خطا بمراد و مدعا از آن صرف می نمایند و چه سلکیست کلام که در های آن خزانه را دانه دانه چنان به سلسله ضبط کشیده که هیچ معنی بی آن صورتی نمیگیرد:

نیست مستغنی بسان جان و تن از سخن معنی و از معنی سخن

تعالی الله چه دراکبست دل که همیشه از آن خزانه جواهر معارف بیرون آورده برشته عبارت میکشد و چه مشاطه ایست زبان که آن جواهر منظومه را گردن بند شاهد روزگار ساخته هم جواهر را قیمت و هم شاهد را زینت میفزاید.

بحقارت نتوان کرد نظر سوی سخن

سخن انست که از عرش برین آمده است

دل ما میل سخن چون نکند کان گوهر

خاص از بهر دل ما بزمین آمده است

هر آینه بهترین کلامی که طوطی ناطقه را در شکرستان شوق و ذوق آن رغبت

تکلم می فزاید زمزمه ذکر متکلمیست که ناظم قدرتش از عبارت ...”

انجام:

^۱ تاریخ ادبیات ترک اسلامی ص: ۲۹۸

هر گلی جلوه گر برنگ دگر هر یکی از یکی دگر بهتر
وقت شد کاهل ذوق جام کشند جام گلرنگ لاله فام کشند
ساغر لاله گون ز دست منه انتظاری باهل بزم مده
بزم را گرم کن بهانه مجو مکن امساک چون پرست سبو
چون کنی اهل بزم را سرمست بر دل می کشان باده پرست
به که ذوق دگر بیفزایی مطرب بزم را بفرمایی
که دمی گوشمال عود دهد بزم را ذوق از سرود دهد
بگشاید زبان بحسن مقال در ثنای مهیمن متعال

• قصاید شامل ۴۹ قصیده . فضولی در قصاید فارسی علاوه بر مدح، به نصیحت نیز پرداخته است. از میان ممدوحان وی می توان به ائمه‌ی اطهار، حضرت محمد (ص)، حضرت علی (ع) و امام حسین (ع)، امرا و سلاطین (چون الوند بیگ، جعفر بیگ، قاضی چلبی و ...) اشاره کرد. فضولی به توصیف اماکن مقدس (کربلا و نجف) نیز در قصاید خود جای داده است. برای آگاهی از هنر قصید سرایی فضولی به درج قسمتی از قصیده‌ی هفتاد بیتی او که به عنوان نظیره بر قصیده‌ی جامی با مطلع:

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر ترست

رخنه ها دان کش بدیوار حصار دین در است

سروده شده است، اکتفا می کنیم:

مدار هفته‌ی دوران که نفع او ضررست

نه گنج هفت درست ازدهای هفت سرست

منه ز طول امل دل بسرعت شب و روز
که مرغ عمر چنین تیز پر بدین دو پرست
گرت درو گهر آید بکف مکن طغیان
که بحر را صد ازین قطره در کنار و پرست
مگو که جمع گهر تلخ کامیم ببرد
که تلخ کامیم از گرد گردن گهرست
بکش زقید موالید سر چو میدانی
که سین سر چو شود نقطه دارشین شرست
رقم مکن طمع سیم و زر بلوح ضمیر
که سکه‌ی زر و سیم طمع خط خطرست
چو سیم جمع کنی فیض آن بخلق رسان
چه سود زانکه شجر را شکوفه بی ثمرست

- غزلیات شامل ۴۱۰ غزل. همانگونه که قبلاً نیز گفته شد، غزل شکل مورد علاقه‌ی فضولی بوده و بدین جهت است که بیش از نصف دیوان فارسی به غزل تعلق یافته است. از میان غزل‌های عاشقانه و عارفانه‌ی وی، تعدادی به شرح زیر انتخاب شده است:

باغبان لطف قد آن سرو در شمشاد نیست
کی نماید تربیت جایی که استعداد نیست
گر خط دور لب‌ت را بر زبان آرم مرنج
نقش شیرین را ضرر از تیشه فرهاد نیست

ساغر خونابه‌ی دل بسته ره بر ناله ام
مست بزم حیرتت را رخصت فریاد نیست
کسی شود واقف ز ادراک عذاب آخرت
آنکه در دنیا به بیداد بتان معتاد نیست
زاهدانرا نیست منع عشق اندک محنتی
هیچکس از محنت قید جهان آزاد نیست
رغبت نزهتگه میخانه از زاهد مجو
جغد را در طبع میل منزل آباد نیست
کرده تدبیر ترک می فضول فکر کن
گزر عقلست این بنای عقل را بنیاد نیست



نه چندانم ضعیف از دوری خورشید رخساری
که تاب آرم گرفتد سایه بر من ز دیواری
فکنده در گمان ضعف تنم باریک بینان را
که در پیراهنم شخصیبست یا از پیرهن تاری
خبر از سوز پنهانم کسی دارد که همچون من
بود در سینه اش داغی ز درد لاله رخساری
من و وصل تو این طالع کجا دارم زهی دولت
میسرگر شود گاهی مرا از دور دیداری

چنان در ناله کردن شهرتی دارم که اهل درد
ز من گویند از هر جا بر آید ناله زاری
تو جز بر من نکردی جور من مردم ازین شادی
که در عالم نخواهی داشتن جز من گرفتاری
چه می‌پرسی فضولی کیست در راه وفا آخر
پریشان گشته سودائی رسوای بازاری



خورشید بسی خاک نشین شد بهوایت
روزی نتوانست که بوسد کف پایت
فریاد که جانم بلب آمد ز تحیر
حرفی نشنیدم زلب روح فنزایت
خون ریخته بهر ثواب از همه جز ما
ما را گنه اینست که مردیم برایت
زان غافلی ای ماه که هر شب به تردد
چون هاله رهی می فکنم گرد سرایت
تا تیر تو بر من در صد ذوق گشادست
هر زخم دهانیست مرا بهر دعایت
تا نقش تو بر لوح دل و دیده کشیدیم
قطعاً نکشیدیم سر از تیغ جفایت

کس نیست که اندیشه‌ی زلف تو ندارد
تنها نه فضولیت گرفتار بلایت



یا رب بحق حرمت زندان درد نوش
ما را میفکن از نظر پیر می فروش
می نیست آب دانه‌ی انگور بلکه هست
خون دلی ز جور فلک آمده بجوش
اخبار ساکنان سرا پرده فناست
هر غلغله که می رسد از جوش می بگوش
باده فتاده است بجوش از خروش چنگ
وز جوش باده چنگ فتادست در خروش
ساقی بیار باده که بگشایدم زبان
گویم ترا که از چه سبب مانده ام خروش
بازار دهر را همه برهم زدیم نیست
جز باده جوهری که بریزد بنقد هوش
قید علاقه هست فضولی کمال عیب
زنهار پرده ز تجرد به او میوش



پیش تو گل از شرم سر انداخته در پیش
گویا که پشیمان شده از آمدن خویشتش
گل جای بسر دارد اگر بگسلد از خار
ای گل منشین پیش رقیبان بداندیش
در باغ چرا پیرهن گل شده خونین
ای گل تو مگر بر رگ بابل زده نیش
چون غنچه خندان که شود گل ز دم باد
ناصر ز دم سرد تو شد آتش دل پیش
گر سینه شکافم دل صد پاره نماید
چون غنچه چرا فاش کنم حال دل ریش
چون رخ بنمودی بده از لعل لببت کام
در دور گل آن به که کند کس طرب و عیش
بود بردل و دین من آن غمزه فضولی
فریاد ز بی باکی آن کافر بد کیش

- ترکیب بندها (شامل ۱۵ ترکیب بند). قطعه‌ی زیر نمونه‌ای از ترکیب بندهای فضولی است:

گفتم ای سرو روان شیوة رفتار تو کو
خوبی طلعت و شیرینی گفتار تو کو

سالکان ره سودای تو آیا چه شدند
عشقبازان دل افگار گرفتار تو کو
چه شد آیا که اسیران تو در بند نیند
می کیفیت لبهای شکر بار تو کو
گفت بر من چه زنی طعنه ترا نیز چه شد
دل سودا زده و دیده‌ی خونبار تو کو
کار صورت همه فانیهست از و دل بردار
گر بقا می طلبی دامن معنی بکف آر

• مسبع در ده بند. نخستین بند این مسبع به قرار زیر است:

وقتتست که شام غم هجران بسر آید
در باغ امل نخل تمنا ببر آید
ماه غرض از مطلع امید بر آید
در ظلمت شب مزده فیض سحر آید
از برج و بال اختر، طالع بدر آید
در آرزوی وصل دعا کارگر آید
دلدار سفر کرده ما از سفر آید

• مسدس در ۱۳ بند. مسدس با این بند آغاز می‌شود:

منم بلبل گلشن آشنایی
به غربت گرفتار دام جدایی

نوایم همه نغمه بی نوایی
گرفتاریم ناامید از رهایی
چه عمرست عمرم زهی سخت جانی
چه کارست کارم زهی سست رای

• مقطعات شامل ۴۶ قطعه. فضولی در این منظومه‌ها به طرح موضوعات مختلفی چون کسب کمال، پرهیز از عشق شیطانی، سعی در اکتساب فضیلت پرداخته و بعضاً طی داستانی (مانند داستان سگ و گربه) از نصیحت باز نمی‌ایستد. نمونه‌ی زیر از مقطعات وی انتخاب شده است:

ای دل ملال گوشه عزلت هزار بار
بہتر ز ہمنشین ہر یار و آشناست
بہتر ز ہمنشین ہر یار و آشناست
یا از جماعت فقرا یا زاغنیاست
گر منعم است و صاحب نعمت ہر آینہ
دایم ز ملک و مال و تجمل سخن سراسر
ور مبتلای فاقہ و فقر است پیش تو
کارش ہمہ شکایت دنیای بیوفاست
اوقات ضایع است ازین ہر دو ماجرا
کو ہمدمی کہ خالی از این ہر دو ماجراست

• رباعیات شامل ۱۰۵ رباعی. فضولی در رباعی‌های خویش بیش از هر مطلب دیگر به عشق جای داده و به شرح بی‌وفایی یار و گذر روزگار پرداخته است. چهار رباعی زیر از میان رباعی‌های فضولی انتخاب شده است:

در صورت اگر طالب معشوق و مییم

در معنی ازین طریق محظوظ کییم

زهاد چنان که می نماید نیند

ما نیز چنان که می نیاییم نه ایم



کار دو جهان ز عشق دارد رونق

در عشق گرفته است این نظم نسق

بی عشق نمی توان بمقصود رسید

عشق است طریق مستقیم ره حق



ای ماه رخت شمع شبستان خیال

خالی شدن من زخیال تو محال

وی کرده خیال تو مرا در همه حال

فارغ ز غم فراق و امید وصال



حکم ازلم اسیر رفتار تو کرد
حیران لب و واله رفتار تو کرد
آیا چه دهد جواب من روز جزا
آن کس که مرا چنین گرفتار تو کرد

۶-۲/۸ انیس القلب

قصیده‌ی انیس القلب^۱ که بعضاً نه به عنوان اثری مستقل، که از قصاید فضولی محسوب می‌شود، نظیره‌ای بر قصیده‌ی «بحرالانوار»^۲ خاقانی شروانی است و ۱۳۴ بیت دارد.^۳ نخستین بار کاتب چلبی صاحب «کشف الظنون» از این قصیده سخن رانده و جعفر ارقلیچ با استفاده از نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی سلیمیه ادرنه (ش ۱۴۱۱) به ترجمه و نشر آن همراه با متن فارسی (۱۹۴۴) پرداخته است.^۴

قسمتی از این قصیده به نقل از حسیبه مازی اوغلی^۵ به شرح زیر است:

دلم در جیست اسرار سخن درهای غلطانش
فضای علم دریا فیض حق باران نیسانش

^۱ نک. اصغر دلبری پور: یک قصیده و سه نظیره

^۲ پس از فضولی نفعی هم نظیره‌ای بر بحرالانوار نوشت و این دو بترتیب قصاید «مرآت الصفاء و جلاء الروح» را پدید آوردند.

^۳ نسخه‌ای دیگر از این قصیده در کتابخانه ملت (بخش رشید افندی) تحت شماره ۸۵۷ مضبوط است.

^۴ حسیبه مازی اوغلی این قصیده را با مقایسه سه نسخه موجود در کتابخانه‌های سلیمیه، ملت و لاله‌لی تصحیح کرده و دز آغاز قصاید فضولی قرار داده است.

^۵ فضولی: دیوان فارسی: ویرایش حسیبه مازی اوغلی

تعالی الله چه درهای لطیف آبدارست این
که زیب گوش و گردن میکند ابکار عرفانش
رهی دارد زبان گویا سوی این درج و آن دریا
که بی امساک می بینیم هر ساعت درافشانش
زبانست آنکه انسانیش می خوانند اهل دل
که حیوان تا نمی گوید نمی گویند انسانش

.....

زاهد ارزرق خواهد خواست نفرت به ز تقلیدش
زعلم عجب خیزد بهتر از حفظ است نسیانش
نه از بهر خدا تعمیر مسجد میکند زاهد
برای خود فروشیهاست این تزیین دکانش
مگو تسبیح گردانست انگشت ریا پیشه
بی دنیا خریدن می شمارد تقد ایمانش
اگر پیوسته پر باشد ز می پیمانهای رندی
زشیخی به که با معبود خود سست است پیمانش
کسی گراز جهالت لاف دانش زد مکن به اور
که دارد ره باصل حکمت و اسرار پنهانش
نه زانسانست پنهان سرکار از دیده دانش
که اهل عقل و حکمت پرده بردارد زکتمانش

نه پنداری که بر صاحب دلان هند روشن شد
نه پنداری که دانستند دانایان یونانش
همه آنرا مدان حکمت که فهمیدست افلاطون
همه آنرا مخوان دانش که دانستست لقمانش
عصای موسوی بشکافت دریا را چه داند کس
که بر فرعون ظاهر شد چرا نشانند طغیانش

۲/۶- ساقی نامه

ساقی نامه که هفت جام نیز خوانده می شود، ۳۱۷ بیت دارد و بر وزن شاهنامه سروده شده است. نخستین ابیات آن بدین شکل است:

سر از خواب غفلت جو برداشتم
لوای فراست برافراشتم
فکندم بآثار حکمت نظر
بمعموره صنع کردم گذر
ندیدم به از میکرده منزلی
چو پیر مغان مرشد کاملی
به او دوش نالیدم از جور دور
که بر من چرا می کند دور جور
خردمند پیر پسندیده رای
زکارم چنین گشت مشکل گشای

که در رشته‌ی روزگارت گره
ز عقلست بر دور تهمت منه
خرد را خیالات بیهوده هست
خلاف قضا هر خیالی که بست
به تغییر آن هست توام الم
اگر رستی از عقل رستی ز غم
بدارالشفای مغان آر روی
مداوای این علت از باده جوی

فضولی در این اثر ابتدا به تعریف می و آداب می‌خواری در ایام هفته می‌پردازد و سپس به نشاء جام‌های هفت‌گانه اشاره می‌کند و با سازها به سخن می‌نشیند. طرف خطاب شاعر در این منظومه، نی، دف، چنگ، عود، طنبور، قانون و مطرب است. از نی، چنگ و قانون، علت زاری و فریادشان را می‌پرسد و از دف، حال گذشتگان را سؤال می‌کند. از عود، راز گفتارش، و از طنبور سبب ضلالتش را جويا می‌شود. بالاخره از مطرب می‌خواهد تا نشاطی برانگیزد و سازی بگیرد. ولی مطرب دست به ساز نمی‌برد و به زبان بی‌زبانی شاعر را از صحبت با این غمازان راز و شرح بی‌حجاب احوال آنان بر حذر می‌دارد.

در پایان ساقی نامه، مثنوی ده بیتی قرار دارد که شاعر طی آن استقامت در راه اعتدال را توصیه می‌نماید.

ساقی نامه ابتدا به ترکی جغتائی ترجمه شده و ترجمه‌ی ترکی آن، از آن علی‌نهاد طرلان است (۱۹۵۰). ساقی نامه یک بار دیگر همراه با «دیوان» نیز به چاپ رسیده است (۱۹۶۲).

با اینکه عده‌ای و در رأس آنان گلپینارلی معتقدند که فضولی در تهیه‌ی این اثر از حافظ متأثر شده، ولی شباهت مضامین و حتی قرابت بعضی از ابیات نشان می‌دهد که شرفنامه‌ی نظامی نیز در تدوین آن بی‌تأثیر نبوده است.^۱

۴/۲-۶) رند و زاهد

این اثر منثور که دیدگاه فضولی را در مورد دنیا و کائنات نشان می‌دهد، در منابع مختلف تحت عناوین «محاوَره رند و زاهد» و «رساله‌ی رند و زاهد» نیز معرفی شده است.^۲ همانگونه که از عنوان اثر نیز مستفاد می‌شود، در آن مناظره‌ی قلندر و زاهد جای گرفته است. بعضی‌ها اعتقاد دارند که کلام رند متعلق به قلب شاعر بوده و سخن زاهد متعلق به عقل اوست. فضولی در پایان اثر نتیجه می‌گیرد که عشق تنها راه وصول به حقیقت است و بدین طریق، قلب را بالاتر از عقل می‌شمارد.

نخستین چاپ «رند و زاهد» به صورت سنگی در تهران انجام گرفته است. (۱۸۵۸). مصطفی سالم به ترجمه‌ی آن به زبان ترکی اقدام کرده (۵-۱۸۰۴) که در سال ۱۸۹۶ در چاپخانه‌ی تنویر افکار به طبع رسید. در سال‌های اخیر کمال ادیب کرکچی اوغلو چاپ جدیدی از این اثر را ارائه داده است. (آنکارا/ ۱۹۵۶).

۵/۲-۶) حسن و عشق

این اثر منثور که از ماهیت عرفانی برخوردار است، با عناوینی از قبیل «صحت و مرض»، «روحنامه»، «سفرنامه‌ی روح» و «کتاب روح و عشق»^۳ نیز معرفی شده است.^۴ فضولی در این کتاب مدعی است که روح انسان می‌تواند از طریق تحمل

^۱ اصغر دلبری پور: سهم نظامی در ساقی‌نامه فضولی

^۲ در نسخه‌های برلین و کتابخانه بریتانیا عنوان اثر «رند و زاهد» قید شده است.

^۳ در کتابخانه‌ی ملی پاریس بدین عنوان آمده است.

^۴ عنوان اثر در نسخه‌های برلین و کتابخانه بریتانیا «حسن و عشق» قید گردیده است.

مصائب، از دست نفس رهایی یابد و از طریق عشق قادر به کشف حقیقت گردد. «حسن و عشق» نشان‌گر آگاهی فضولی از علم پزشکی و روان‌شناسی نیز می‌باشد. اثر را ابتدا علی فصیح تحت عنوان «سفارتنامه‌ی روح» منتشر کرد و سپس نجاتی لوغال و عثمان یاشار به طبع آن پرداختند (۱۹۴۳) ترجمه‌ی ترکی «حسن و عشق» از آن لیب افندی است (۱۸۵۶) که بعداً سه بار تجدید چاپ شده است (آخرین چاپ در سال ۱۹۰۹ به عمل آمد). احمد احمدی به طبع خلاصه‌ای از «حسن و عشق» دست زد و چاپ منقحی را گلپینارلی انجام داد (۱۹۴۰) که در آن نسخه‌های موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی) اساس گرفته شده است.^۱

۶-۲/۶ رساله‌ی معما

معما در طول قرن‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی در ادبیات ایران و ترک مورد توجه فراوان بوده است. فضولی با توجه بدین علاقه و اشتیاق، به تحریر رساله‌ای در باب معما پرداخت. نخستین بار حمید آراسلی به انتشار این رساله در نشریه‌ی ادبیات باکو دست زد (۱۹۴۴) و سپس کمال ادیب کرکچی با استفاده از اثر وی و نسخه‌ی موجود در بورسایا به انتشار «رساله‌ی معمیات فضولی» در نشریه‌ی دانشکده‌ی زبان، تاریخ - جغرافیا (دانشگاه انکارا) مبادرت ورزید. (۱۹۴۹)

۶-۳ آثار عربی

۶-۳/۱ دیوان عربی

به رغم اینکه در پاره‌ای از منابع کتاب‌شناختی، اشاراتی به اشعار عربی فضولی شده، معالوصف اطلاعات ارائه شده در آنها متفاوت و بس اغراق آمیز است. صادقی

^۱ نک. احمد آتش: آثار منظوم فارسی در کتابخانه‌های استانبول ج ۱. سال ۱۹۶۸ ص: ۴۸۴. فواد کوپرلی به نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه خالص افندی (ش ۶۷۸۱) و رضا پاشا (ش ۷۰۸) اشاره کرده است.

صاحب «مجمع الخواص»، ادعا کرده است که دیوان عربی فضولی سی هزار بیت داشته است. برتلس، مستشرق روسی پس از بررسی‌هایی^۱ که در مورد دیوان عربی فضولی به عمل آورد (۱۹۳۰) تعداد ابیات آن را ۴۶۵ اعلام کرد. این اشعار از یازده قصیده و یک خاتمه‌ی ناتمام تشکیل شده است که طولانی‌ترین قصاید ۶۳ و کوتاهترین آنها ۲۱ بیت دارد. در میان قصاید، ۷ قصیده در نعت حضرت محمد^(ص) و سه قصیده در تقدیس و تکریم حضرت علی^(ع) است.^۲

اشعار عربی فضولی، در مقایسه با اشعار ترکی و فارسی وی عاری از ظرافت لفظ و استحکام معنی است، ولی به هر حال نشان می‌دهد که وی تا چه حد با زبان عربی آشنا بوده است.^۳ نسخ منحصر به فرد این دیوان، در کتابخانه‌ی موزه‌ی آسیایی لنین گراد (در داخل کلیات فضولی، اوراق ۱۸۹-۱۹۹) قرار دارد که حمید آراسلی در سال ۱۹۵۸ به چاپ آن در باکو مبادرت ورزیده است.

۶-۳/۲ مطلع الاعتقاد فی معرفت المبداء والمعاد

این اثر منثور ماهیتی عرفانی دارد. گویند فضولی در تدوین این اثر به سؤال: «از کجا آمده ایم و به کجا خواهیم رفت؟» جواب داده است. به هر حال «مطلع الاعتقاد» را می‌توان رساله‌ای در کلام دانست که در آن از مسایلی نظیر ذات و صفات خدا، منشاء کائنات، مسئله‌ی خیر و شر، ... صحبت شده است. فضولی در تهیه‌ی این اثر به «ملل و

^۱ نشریه آکادمی علوم شوروی (شاخه ادبیات) ش ۵ سال ۱۹۳۰ ص: ۳۰۶-۲۹۷

^۲ نهاد سامی بانارلی: همان اثر

^۳ عبدالقادر اینان در نشریه زبان ترک (ج ۲ ش ۳/۴ سال ۱۹۴۰ ص: ۶۱-۵۹) در مقاله‌ی تحت عنوان «دیوان عربی فضولی» به بحث درباره اشعار عربی فضولی پرداخته است.

نحل» شهرستانی توجه داشته و به علاوه از «المناقب»، «المقاصد» و «التجريد» نیز مطالبی در رابطه‌ی با فلسفه‌ی اسلام و یونان گرفته است.^۱

بعضی‌ها این اثر را دلیل پیروی فضولی از مذهب اهل تسنن تلقی می‌کنند. شاید عدم مخالفت او با اهل تسنن این شبهه را پدید آورده است.^۲

نسخه‌ی خطی منحصر به فرد این رساله، در کتابخانه‌ی موزه‌ی آسیایی لنین گراد (در داخل کلیات فضولی، اوراق ۵۱-۱۰) قرار دارد و آراسلی در سال ۱۹۵۸ به چاپ و انتشار آن در باکو اقدام کرده است. «مطلع الاعتقاد» همراه با ترجمه‌ی ترکی استانبولی در آنکارا منتشر شده است (۱۹۶۲).

۴-۶ آثار منسوب به فضولی

۱/۴-۶ لغت منظوم جغتائی - فارسی

این کتاب که هنوز روی آن کاری صورت نگرفته است، برای نخستین بار از سوی فاخر عز، در کتابخانه‌ی دانشگاه پنجاب کشف شد (۱۹۵۱). بیت زیر به عنوان نمونه از این لغت نامه گرفته شده است:

"یر زمین گک آسمان، گون آفتاب و آی ماه
روز گوندوز، گجه شب، اولدوز ستاره، سوز سخن"^۳

۲/۴-۶ شاه و گدا

^۱ همان اثر

^۲ همان اثر

^۳ همان اثر

احمد کاباکلی^۱ در اثرش، و صادقی در «تذکره‌اش» این اثر را متعلق به فضولی می‌دانند. نسخه‌ی خطی منحصر به فرد این کتاب را عبدالقادر اینان در داخل «کلیات فضولی» مضبوط در کتابخانه‌ی لنین گراد مشاهده کرده است.

۶-۴/۳ جمجمه نامه

«جمجمه نامه» قصیده ایست که فضولی برای ابراهیم خان موصلی والی بغداد (در عصر شاه طهماسب) سروده است. این اثر مربوط به داستان جمجمه‌ی سلطان است که در میان علویان افراطی شایع و رایج است.

۶-۴/۴ رساله‌ی مولانا فضولی

رساله‌ی منثوری است که با عبارت:

"حکما گفته‌اند که گذشت از همه کس خوبست و از توانگران خوبتر..."

آغاز و با این بیت ختم می‌شود:

در دبستان ریاضت مرد باطل نیستم

صفحه پهلوی ما را بوریامسطر زده است

نسخه‌ای از این رساله، در کتابخانه‌ی موزه‌ی مولانا (شماره ۲۶۳۳) قرار دارد و گلپینارلی مصنف «کتاب‌شناسی آثار خطی موزه‌ی خطی مولانا» معتقد است که این رساله از آن خواجه عبدالله انصاری باید باشد.

۶-۴/۵ معراجیه

^۱ احمد کاباکلی: ادبیات ترک ویرایش ۶، ج ۲، استانبول، ۱۹۸۵

نسخه‌ی خطی این رساله‌ی کوچک در داخل مجموعه‌ای در کتابخانه‌ی دوگوملو
بابا قرار دارد.

نفسی

۱. سرگذشت نفعی

نفعی بزرگترین استاد قصیده در ادبیات دیوانی و یکی از بزرگترین شعرای صاحب نام ترک است. اسم حقیقی وی عمر بوده و در «حسن قلعه» ارزروم که امروزه پاسبین لر^۱ نامیده می‌شود، به دنیا آمده است. بدین جهت است که او را ارزرومی یا ارضاً الرومی نیز خوانده‌اند. به عقیده بعضی، اصل و نسب نفعی از شروان است^۲. بهترین و مطمئن‌ترین منبعی که سرگذشت نفعی را به قلم کشیده، اثری به نام «مجمع البحرین» است که در سال ۱۰۰۰ هجری به وسیله‌ی عالی (متوفی به سال ۱۰۰۸ هجری) تدوین شده است. در این منبع، نام پدر نفعی محمد بیگ و اسم جدش علی پاشا ضبط شده است^۳. گویند پدر نفعی نیز طبع شعر داشت و در مجلس خان به ترنم و دف زنی مبادرت می‌ورزید. تاریخ تولد شاعر به طور محقق و مسلم معین نیست. ولی به احتمال قوی، وی در حدود ۹۸۰ هجری متولد شده است^۴. با اینکه اطلاعات کافی و بسنده از دوران کودکی و جوانی نفعی در دست نیست، شواهد و قراین نشان می‌دهد که او تحصیلات خوبی دیده، طبق عرف و عادت عصر خود زبان عربی و فارسی را آموخته و با ادبیات این دو زبان

^۱ Pasinler

^۲ پروفیسور دکتر عبدالقادر قره خان: «مجمع البحرین» اثری ناشناخته از عالی (آنکارا، ۱۹۵۶، ۱۹۶۰)

^۳ عبدالقادر قره خان: «منتخباتی از دیوان نفعی» (استانبول ۱۹۷۲) ص: ۲. بنقل از رائف یلکنجی صاحب «مجموعه منشآت و لطایف»

^۴ عبدالقادر قره خان: «نفعی، حیات، هنر و شعرش» (استانبول ۱۹۵۴)

به ویژه با ادب فارسی آشنایی کامل پیدا کرده بود. نفعی در «دیوان ترکی» در قصیده‌ای با ردیف «سخن» از برتری شعر حافظ و سعدی سخن می‌راند و به تحیر خویش از آثار این دو بزرگوار اشاره می‌کند:

"از میان استادان سخن پرور گذشته، یکی حافظ مرغ خوش الحان سخن است و دیگری حضرت سعدی شیراز که مرتب گلستان سخن است. گلستان هنر از رطوبت کلک وی تر و تازه گشته و آب نظم او به بوستان سخن صفا بخشیده است".

نفعی ابتدا «ضرّی» تخلص می‌کرد و تخلص «نفعی» را عالی بدو بخشید. وی در قصیده‌ای که با ردیف «سخن» در مدح عالی سروده و در دیوانش جای نگرفته است^۱ چنین می‌گوید:

"وقتی قدرت اذغان سخن را در ذهن پاکم دیدی، با اطلاق تخلص نفعی مقام مرا بالا بردی، با همت تو بود که شعر من اوج گرفت و غزل‌هایم ورد زبان گشت".

از اینجا آشکار است که عالی هم استاد و هم حامی نفعی بود و میان آن دو مراودت و مؤانستی وجود داشت. او یکی از شاگردان میرز عالی به شمار می‌آمد که استادش از وی با عناوین «ناظم درر ادا» و «غزل‌سرای موصوف الذکا» نام می‌برد. نفعی جوان بود که مولد خود را به قصد استانبول ترک کرد. علت مسافرت وی به استانبول نامعلوم است. ابوالضیاء توفیق (در اثر خود «نفعی» استانبول ۱۳۰۵)^۲ گوید که او بر اثر توصیه خان کیریم به صدر اعظم وقت (قویوچی مراد پاشا) به استانبول آمد.

^۱ پروفیسور دکتر فاطمه تولغا اجاق: «مقام نفعی در ادبیات قدیم ترک» (مندرج در «نفعی بمناسبت سیصد و پنجاهمین سالگرد وفاتش» آنکارا، ۱۹۸۷) بنقل از سید نعیم الدین: قصاید و سایر منظومه‌های ناشناخته نفعی (مندرج در نشریه دانشکده زبان تاریخ - جغرافیا دانشگاه آنکارا، ش ۱ ج ۹)

^۲ عبدالقادر قره‌خان: «دایره المعارف اسلام» به زبان ترکی (ذیل مدخل نفعی)

ریاضی صاحب «تذکره» (۱۰۱۵ هجری) درباره‌ی نفعی می‌نویسد:

"حالا در دیوان سلطانی مقاطعه کار معدن است"^۱

و این نشان می‌دهد که شاعر، قبل از این تاریخ باید به استانبول آمده باشد. اگر مدت کوتاهی که نفعی در ادرنه به عنوان متولی مرادیه خدمت می‌کرد را نادیده بگیریم، وی حدود سی سال در استانبول مقیم بوده است. قصیده‌ی «ادرنه» که از وی باقی مانده، یادگار اقامت شاعر در این شهر است که از آن به «گلشن ماوی» و «جنت اعلی» تعبیر می‌کند.

نفعی در دوره‌ی سلطنت چهار پادشاه زندگی کرده که به غیر از یکی (مصطفی اول) بقیه از طبع شعر بهره داشتند: احمد اول با تخلص بختی، عثمان دوم با تخلص فارسی و مراد چهارم با تخلص مرادی.^۲

شاعر برای سلطان احمد اول هشت قصیده سرود. در یکی از این قصاید به بنای مسجد سلطان احمد که به وسیله‌ی این پادشاه آغاز شده بود اشاره می‌کند و یک سجده در آن را برای وصل به مغفرت ربانی کافی می‌داند. وی در پایان قصیده از سلطان می‌خواهد همانگونه که سلطان سلیمان، باقی را مورد مرحمت قرار می‌داد، او نیز مشمول ملاحظت شاه قرار گیرد. نفعی برای عثمان دوم نیز قصایدی چون قصیده‌ی جلوسیه، قصیده‌ی فخریه و قصیده‌ی سفر لهستان سرود.

از میان این سلاطین، سلطان مراد چهارم (فاتح بغداد) توجه و عنایت خاص به شاعر داشت. وی که خود نیز از طبع شعر برخوردار بود، در باب نفعی چنین ادای مطلب می‌کرد:

^۱ همان اثر

^۲ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۵

"بیا بید انصاف کرده به فرق موجود توجه کنیم، شاعر بودن خود را فراموش کرده از گفتار بی مزه توبه کنیم و بر دامن پاکیزه‌ی ادایی متوسل بشویم. ما مقلد هستیم، کو آن صاحب گفتار تا سخن را تسلیم او کرده منقاد امرش باشیم".^۱

همانگونه که پروفیسور فواد کوپرلی نیز در بررسی‌های خود در مورد نفعی اظهار داشته، این حکمران که قهرمانی را تا حدودی از جدش یاووز سلطان به ارث برده بود، اشعار نفعی را مناسب با روحیات خود می‌دید و قصاید و هجوئیات او را با حظ فراوان می‌خواند. شهرت نفعی در عصر این سلطان به اوج رسید و بر اساس منابع تاریخی^۲ وی همواره جلیس شاه بود و بر مجالس شاه رونق می‌بخشید.

شاعر علاوه بر سلاطین، برای صدر اعظم‌هایی چون خلیل پاشا، داماد محمد و مراد پاشا نیز قصایدی می‌ساخت و صله‌ها می‌گرفت.

نکبت شاعر از زمانی آغاز شد که روزگار هفت رنگ و فلک کج مدار، بازی جدیدی برای او که محسود رقیبان نیز بود، طرح کرد. روز ۱۴ ذی القعدة ۱۰۳۹ هجری به هنگامی که مراد چهارم در قصر بشیکتاش همراه با حکیم‌باشی چلبی مجموعه‌ی «سهم قضا» را می‌خواند، ناگهان هوا تاریک شد، رعدی زد و برق درست در کنار سلطان افتاد.^۳ شاه این حادثه را به فال بد گرفت و پس از پاره کردن کتاب، نفعی را به دربار احضار کرد. با عزل شاعر از مقامش به او اخطار کرد که دیگر دنبال هجو نگردد. رقبای نفعی حادثه را نظیره‌ای از آسمان دانستند که بر سهم قضا افتاد و نفعی را به بلای حق گرفتار ساخت.

^۱ فاطمه تولغا اوچاق: همان اثر ص ۸

^۲ «تاریخ نعیم» «خلاصه الآثار» (اثر محمد المحبی)؛ «تواریخ فتح نامه بغداد» (تألیف ملارضوان بغدادی)

^۳ «تاریخ نعیم»، ج ۳ ص: ۲۲۴

نفعی که پیش از این چندین بار به خاطر هجویاتش از سوی دولتمردان^۱ مغضوب و مطرود گشته بود، این بار نیز مشمول عفو سلطانی واقع شد و به تولیت مرادیه در ادرنه منصوب گشت. در سال ۱۰۴۳ هجری به هنگامی که سلطان مراد به ادرنه آمده بود، نفعی فرصت را مغتنم شمرد و با تقدیم قصیده‌ای، مقدمات رجعت خود را به استانبول فراهم ساخت:

"سلام بر تو ای پادشاه عادل و عالی نژاد که شهر ادرنه با تشریف فرمایی تو رشک بلاد شده است، هر چند این شهر پیش از این دارالجهاد اجداد تو بوده است، اینک آرزو می‌کنم که همراه با دولت و اقبال دارالسلام تو باشد، مزدهی تشریف فرمایی تو به این شهر آن چنان مردم را خوشحال کرده که روزشان روز عید و شبشان لیلۃ القدر گردیده است".

وی قبلاً نیز طی قصیده‌ای به دلتنگی خود به سبب مفارقت از سلطان و اظهار توبه از هجوسرایی اشاره کرده بود:

"دیگر عهد می‌کنم کسی جز بخت ناسازگارم را هجو نکنم، زیرا هجو، مرا از درگاه دولت پناهت دور ساخت، حال چطور از هجو این غدار ستمکار بپرهیزم؟ دردم را از فراق سلطان نمی‌توانم بر زبان بیاورم، این دردی است که نه یار و نه دمسازی دارد".^۲

در سبب قتل نفعی روایات مختلفی جاری است. بعضی‌ها^۳ عقیده دارند وی به جهت اینکه به توبه خود عمل نکرد و برای بایرام پاشا هجوی نوشت، بدین مصیبت گرفتار آمد. شاه که از این ماجرا مطلع شده بود، نفعی را به حضور می‌طلبید و او را مورد عتاب

^۱ پروفیسور دکتر فواد کوپرلی: «شعرای قدیم، گلچینی از ادبیات دیوانی» استانبول، ۱۹۳۴

^۲ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۱۰

^۳ عبدالقادر قره خان: دایره المعارف اسلام بنقل از نعیم، محمد المحبی (در اثر مذکور در بالا) و حاجی توفیق افندی صاحب مجمع التراجم

قرار می‌دهد و وی را پس از اعتراف، به بایرام پاشا تسلیم می‌کند. صدراعظم نیز پس از اخذ فتوا، موجبات قتل شاعر را فراهم می‌آورد. بالاخره نفعی نیز چون شعرای نگون بختی نظیر فغانی و منطقی به دست جلاد سپرده می‌شود. او را ابتدا در انبار هیزم قصر خفه می‌کنند و سپس جسدش را به دریا می‌اندازند. (۸ شعبان ۱۰۴۴ هجری = ۲۷ قانون ثانی ۱۶۳۵). در آثار مختلف، تاریخ قتل نفعی به صورت گونه‌گون عنوان شده است. مثلاً کاتب چلبی در «فضلکله»^۱ تاریخ قتل نفعی را ۱۰۴۵ هجری و در «کشف الظنون» (ذیل دیوان و سهام قضا) ۱۰۴۴ هجری ذکر کرده است.

فواد کوپرلی^۲ دلیل قتل نفعی را هجویه‌ای می‌داند که نفعی علیه خود سلطان مراد چهارم نوشته است. این هجویه در مجموعه‌ای متعلق به رائف یلکنجی موجود است.^۳ اگر این قصیده حقیقتاً متعلق به نفعی باشد یا حداقل از سوی معاندانش سروده شده و به او نسبت داده شده باشد، محققاً می‌تواند عامل قتل او به حساب آید. نکته‌ای به این احتمال قوت می‌بخشد: نفعی تا آن زمان تعداد زیادی از وزراء و دولت‌مردان را هجو کرده بود، ولی هیچکدام از این هجویات موجبات قتل او را فراهم نیاورده بود. مراد چهارم هرگز شاعری که آن قدر دوستش می‌داشت را به خاطر یک وزیر نمی‌کشت و نهایتاً به عزل او از مقامش اکتفا می‌کرد.

در «نخبة الآثار» اسماعیل بلیغ هم آمده است که نفعی با تیغ غضب شاه به قتل رسید.^۴ گویند وی قبل از اعدام به خواندن یک رباعی دست زده که ترجمه‌اش چنین است:

^۱ فضلکله ذیلی است بر «فضلکله الاحوال الاخیار فی علم التاریخ و الاخبار»

^۲ فواد کوپرلی: همان اثر

^۳ عبدالقادر قره‌خان: «دایره المعارف اسلام»

^۴ نسخه خطی «نخبة الآثار» در کتابخانه دانشگاه استانبول (مخطوطات ترکی، شماره ۱۱۸۲) نگهداری میشود.

"ای دل در این دنیا آدمی که بتوان انسانش نامید، وجود ندارد، اگر پیدا هم بشود محرم اهل دل نیست. اگر حقیقتاً عارف هستی غم مخور و فرض کن که اصلاً دنیایی وجود نداشته است"^۱.

ادّعای بعضی^۲ در مورد این که قبر موجود در کنار درب بیرونی باب عالی (در قسمت سوغوق چشمه) از آن نفعی است، اساس ندارد. در دسامبر ۱۹۶۵ در صحن مرقد مولانا (قونیه) در حدیقه الارواح مقامی برای نفعی ساخته شد.^۳

۲. هنر نفعی

به طوری که قبلاً نیز اشاره شد، بزرگترین هنر نفعی در قصیده سرایی متجلی بوده است.^۴ قصیده که در قرن ۱۶ میلادی با شعرایی نظیر فضولی، ذاتی، خیالی، نوعی و باقی به ارزش کلاسیک دست یافته بود، به وسیله نفعی به اوج اقتدارش رسید. وی که انواع شعر را آزماییده بود، تنها قصیده را با ذوق خود دمساز می‌دید و بدین جهت قسمت اعظم دیوانش را به قصاید اختصاص داده است.

^۱ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۱۳

^۲ عبدالقادر قره خان در دایره المعارف اسلام از این افراد چنین یاد کرده است: نعیم، شیخی (در «ذیل شقایق») که نسخه ای از آن در کتابخانه دانشگاه استانبول مخطوطات ترکی شماره ۸۱ مضبوط است) حاجی توفیق، کاتب چلبی (در کشف الظنون)

^۳ عبدالباقی گلپینارلی: «فهرست خطی نسخه های خطی موزه مولانا»؛ اصغر دلبری پور: فهرست نسخه های خطی کتابخانه های قونیه (۲ ج)

^۴ با اینکه عبدالقادر قره خان با بر شمردن قصایدی چون بغدادیه، گل و خنجری از فضولی او را بزرگترین قصیده سرای ترک معرفی کرده است، مع الوصف اغلب نفعی را به عنوان بزرگترین استاد قصیده در تمام ادبیات ترک میدانند.

برای آشنایی با هنر قصیده سرایی نفعی، قسمت‌هایی از قصیده‌ی ۵۹ بیتی او در مدح سلطان که در «دیوان ترکی» جای گرفته است را به فارسی برگردانده‌ایم. قصیده با فخریه آغاز می‌شود:

"... من آن سحرساز معجزه پردازم که فیض نظم دوات و قلم را به تکلم وا می‌دارد،

من آن پاکیزه گوی نادره سنجم که شهنامه‌ی بلاغت از سخن من حسن بیان می‌یابد،

من آن و صاف محتشم سخن هستم که شاهان جم شکوه جهانبان، شهرت خویش از قصیده‌ی من دارند،

اگر دانه‌ای از گوهر ملک سخن مرا با محصول بر و بحر معامله کنند، باز آن را ارزان فروخته‌اند،

مشاطه‌گری عروس معنی، به عهده‌ی من است، آینه از اندیشه‌ی من، و سرمه‌دان از قلم من است،

اگر رشحه‌ای از قلم من که احیاگر نظم است بر آب حیات بیافتد، روح زنده‌ای به او می‌بخشد..."

در قسمت شکایت قصیده چنین آمده است:

"... فلک یک بار هم که شده به مراد من نمی‌گردد، اگر آب از او بخواهم نشان از سرابِ عدم می‌دهد، اگر جامی در دستم ببیند، سرنگونش می‌سازد. در عوض اگر جاهل ساغری بطلبد، رطل گرانش می‌بخشد، اگر از او بخواهم که با طالع من موافق باشد، به وعده‌ی دروغ متوسل می‌شود و بهر وعده‌اش هزار سال مهلت می‌گذارد..."

نفعی در بی وفایی معشوق چنین گوید:

"... او آن چنان بی وفاست که اجل مهربان را به عنوان داروی شفا بخش به اسپران
"عشقتش می دهد، اگر از فراقش بمیرم باز پهلوی من نمی آید..."

اصل مطلب در رابطه با مدح سلطان است:

"... مدح شاهی که با فر بخت و پایتختش (استانبول)، فرش زمین را به مرتبه‌ی
آسمان می‌رساند، مدح شاهی که نور روز و ظلمت شب از دود و شعله‌ی شمع بار
گاهش نشات می‌گیرد، مدح شاهی که اگر عزم سفر بکند، فلک آفتاب را با شمشیر و
ماه را با هلال مجهز می‌کند، خان احمد شهنشاهی است که دورانش عصر سعادت را به
یاد می‌آورد و شمشیرش نشانی از ذوالفقار علی دارد، اگر عزمش سبق آموز طبع خاک
گردد، کوه گران بسان باد وزانی در می‌آید..."

در خواست شاعر از پادشاه بدین شکل است:

"... اگر لطف تو قرین من باشد، سخن پست پایه‌ام حتی بالاترین کلام محتشم
کاشانی را سرشکسته می‌سازد. کلام، متاعی فاخر و کمیاب است و رواج آن به لطف شاه
نکته دان بستگی دارد..."

قصیده با قسمت دعا خاتمه می‌یابد.

نفعی در سرودن قصاید فارسی نیز مهارت داشت. قصیده‌ی زیر نمونه‌ای از قصاید

فارسی اوست:

حاسد اگر آشکار کند شهرت نظم
 چو در آن بگو ای کشید بعد از با صم را
 جان میجا زدم در دم که گزفتم
 در معجزه کوی ره بجان عجم را
 عرفی که درین فایه با نعت سربانی
 در مجمع ارواح زند لاف قدم را
 دعوی قدم در خوی میگردان
 پیش ازین ادم زده بود آه هم را
 کیرم که میجا است در اعجاز طراز
 باز آمده کاظهار کند معجزم را
 بازار سخن گرم و جهان شتر نشین
 اینک بفروشیم بهم جوهر سم را
 من فیض از را و ابدان است حکم
 صد کج فشانم ز دل نزل قدم را
 میجا هر که مالک در باغ خلیلم
 بارو کند از دور و کبریا حلیم
 از لطفش بماند که زنت ضمیرم
 فارون کند اندیشه او صفر قدم را
 ان لطف محبت هم در آستانه زین
 سر ماید و بدر شرح قلم بگر قدم را
 ان فیض مصور که فی خنک است
 در کنه صلا داد عربت و عجم را
 بیغمبارم که ز بغلیلم الهی
 حل کرده بیکت طلسم حکیم را
 سلطان سرازده انلاک حقیقت
 کار است به ضمیر جز آردم را
 لشکر کن ارواح که فزانش طیش
 از جل مین سخته اطمینانیم را
 نشانه کونین که در روز قیامت
 جبریل کند خدمت ترتیب عجم را
 سرخیل رسلا احمد مرسل که ملائکت
 جز خاک درش لب کشا بندم را

نفعی در رباعی زیاد موفق نبوده و غزلیاتش نیز به پای قصایدش نمی رسد. شاید او شور و هیجان لازم برای سرودن غزل نداشت. نمونه ای از غزلیات و قطعات فارسی نفعی بدین گونه است:

مادر دکن خاک برین غایتیم
 از صفای اندیشه مایه ندر
 بیرون شده از بیکده با سر مویش
 از رنگ ریانیست در روی تو
 با این همه از غایت شوریدگی
 در بهر از غایت شوریدگی
 ز راهی در شیوه اندیشه ندر
 گزمار کند سانی دوران کجای
 ما عاشق شوریده و مستان غرابیم
 تا عاشق تیان است اسیر غرابیم

ما بعبیل آشفته و عالم غسرا
 رندان خدی که از عشق جلی
 آن قافله که عجب عشق که در راه
 است بر اسیر و صد که گزانا
 سیخه فلک سیال نو و صیقلی
 مانع و که داب فانی که کرد
 نفعی که شش از گوشه و ایمان دولت
 جز لطف خدا در دو جهان نیست

نفعی هم که غنایت ازلی
 مستندم بر زار سپهر نهم
 خسر و غنایم که مهر منیر
 از سیل مان ملک اغنایم
 سپهر درم و ولای سخن
 صف ترکان در این خیال
 اسد الله پیشتر سخنم
 فی غلظت کفعم این کلاف بند
 من کجا و علی کجا این فلا
 اسد الله را سید گویم
 این قدر نیستم ز پادشاه
 زنده عشقم که جز محبت حق
 صدمه فیم در نهایت ندر
 دو بیم کلام اهل الله
 موشکافی عقل و فکر حکیم
 آن سجای آتشین غنیم
 منم و دل که هر دو تا هستیم
 چه دل آن که نهد نذر عالم عشق
 چه دل آن که نهد نذر عالم
 قند از زنجشکی میانه ما
 چه کند دل که این گناه

از دیگر ویژگی های هنر نفعی هجوسرایی اوست. هجو او بین صراحت و ابهام قرار گرفته است. همین هجو بود که بالاخره سر او را به باد داد و به قول قاف زاده فاضلی قتل او را به چهار مذهب واجب ساخت:

آن شاعر هجوگو کاوراست نام نفعی

قتلش بیچار مذهب واجب بود چو افعی

ناگفته نماند آنچه شاعر را به اینگونه «حملات شاعرانه» مجبور ساخت، حوادث دردناک محیطی بود که در آن زندگی می‌کرده است. با اینکه اغلب هجویات نفعی با دشنام‌های زنده و کلمات مستهجن همراه است^۱ و منظور وی تذلیل عرض و ناموس معاندان می‌باشد، مع الوصف هر از گاهی، هجوش با نکات ظریفی قرین است. مثلاً در جواب شیخ الاسلام یحیی که مَهرِ کفر بر شاعر می‌زند چنین می‌گوید:

"مفتی افندی ما را کافر خوانده است، گیرم که من او را مسلمان به نامم فردا در

روز حشر هر دو دروغگو از آب در خواهیم آمد"

یا برای شخصی طاهر نام که او را سگ خطاب کرده است، چنین جواب می‌دهد:

"طاهر افندی مرا سگ خوانده است و التفاتش از این کلام آشکار

میباشد. به اعتقاد من که مالکی مذهب هستم سگ طاهر است"

نفعی هرگز کسی را بی‌جهت مورد عتاب قرار نمی‌داد و خود در «سهام قضا» به

این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

"مناقشه من با اعتقاد عجین است و خدا آگاه است که کسی را بی‌جهت هجو

نکرده‌ام، من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک، اگر جوری به من روا بدارد آن را نیز

هجو می‌کنم".

^۱ آگاه سری لوند در «تاریخ ادبیات ترک» (استانبول ۱۹۸۸، ج اول ص: ۱۵۵-۱۵۴) نام شعرايي که قلم خویش به این «چرکاب» آلوده و هجویاتی سروده اند را همراه یا عناوین آثارشان آورده است.

او هرگز در هجوئیاتش تبعیض روا نمی‌داشت و از هرکه (خواه دوست خواه دشمن) خلاقی می‌دید، به مذمتش بر می‌خاست.

هنر افراط در مدایح سرایی نفعی جایش را در هجو به تفریط می‌دهد. او دشمنان خود را چنان تحقیر می‌کند که شبیه آن در آثار سایر هجوگویان کمتر دیده می‌شود. مثلاً وقتی منطقی را به خاطر اینکه او را از عوام خوانده بود هجو می‌کند، چنین می‌گوید:

"گیرم که مقلد مسخره مضحک منطقی شده است ولی چه ادعای بیهوده‌ای که او را بتوان ملا خواند".

با اینکه در اغلب هجوئیات نفعی، طرف مقابل معلوم است (شاعر، صدراعظم، وزیر ...) ولی در مواردی نادر، طرف خطاب به طور آشکار بر زبان نیامده است:

"دوباره خلق جهان محتاج به نان میشود و جیب و کیسه عالم تهی میماند".

در این بیت مراد احمد پاشا اکمک چی زاده است^۱.

۳. ویژگی‌های شعر نفعی

قدرت نفعی در پهنه‌ی شعر و شاعری مورد تصدیق همگان است. از معاصرانش صبری و نائلی و از دیگر چهره‌های سرشناس ادب ترکی نابی، ندیم و شیخ غالب قدرت شعری او را ستوده‌اند. ضیاء پاشا در مقدمه‌ی «خرابات» از وی چنین یاد می‌کند:

"او سلطان سریر ملک اعجاز است که کسی را قدرت همپایی با او نیست، کسی در طرز بیان و حسن اسلوب و در طور بدیع و وجه مرغوب به پای او نمیرسد، اوست که در هر مطلب ادایی جداگانه و در هر نغمه صدایی نو دارد".

^۱ اکمک در زبان ترکی به معنی نان می‌باشد.

نفعی بیش از هر چیز شکل و حالت موسیقی به شعر بخشید. او اعتقاد داشت که طرز بیان شعر به اندازه‌ی معنی اهمیت دارد. ولی تحت تأثیر سبک هندی بیش از آنچه در قید شکل باشد، مفتون معنی بود.

او به وزن و قافیه حاکم بود و شعر خود را از نقطه نظر بیان و ادا کامل می‌دانست. نفعی در استعمال اوزان عروض حساسیت فضولی و باقی را نداشت و بدین جهت امال‌های فراوانی در اشعار او دیده می‌شود. اساس شعر او بر آهنگ و روح استوار است که با الگوی فصاحت دمسازی دارد. نفعی، کلمات را دقیق انتخاب می‌کرد و در این انتخاب به آهنگ و فرهنگ اهمیت خاص قایل می‌شود. اگر بهار را به تصویر می‌کشید، هوای بهار مملو از ذوق و هوس به مشام می‌رسید و چنانچه صحنه کارزاری را ترسیم می‌کرد صدای توپ و شمشیر از لابلای ایباتش به گوش می‌خورد. شاعر از قدرت تخیل فوق العاده‌ای برخوردار بود که خود نیز به دان می‌بالید:

"هر خیالم یک عروس ناز پرور است که اسباب زینت و زیورش را از جهانی دگر گرفته است".

شعر نفعی نشیب و فراز دارد. بعضی از اشعارش عارفانه و برخی دیگر رندانه و عاشقانه است. جنبه‌ی عارفانه، بیشتر در دیوان فارسی او به چشم می‌خورد. در قصایدی از شاعر که با تغزل آغاز می‌شود، با فرهنگ عرفان مواجه می‌شویم. نفعی زیبایی مادی و جمال معنوی را در کنار هم ستوده است و همراه توصیف زیبایی‌های بهار و طراوت عشق، به ترسیم صحنه‌های خشن جنگ و ستیز نیز پرداخته است.

نفعی صنایع مختلف شعری را مورد توجه قرار می‌داد و استادی خود را در این باب به اثبات می‌رسانید.

پاره‌ای از اشعار نفعی دلالت بر ایمان محکم و اعتقاد راسخ دینی وی دارد. قصیده‌ی معروف ترکی او که با ردیف «سخنم» سروده شده و یکی از بهترین قصیده‌های او به

شمار می‌رود، حاکی از اطلاعات وسیع دینی اوست. ترجمه‌ی دو بیت نخستین این قصیده چنین است:

"کلامم عقده سر رشته راز نهانی و سلک تسبیح در سبع‌المثانی است
کلامم گوهری بی مانند و نایاب است که از سوی هاتف به جهانیان ارمغان شده است"

ولی فراموش نکنیم که او از هرگونه تعصب خشک و خالی دور و آزاد بوده است. مثلاً در قصیده‌ی بهار به هنگامی که شراب از ساقی می‌طلبید، نام خدا را همراه با کاسه و قدح و شراب می‌آورد که این جسارت ادبی در عصر وی قابل توجه و شایان بررسی است.

۴. نفعی و ادبیات فارسی

نفعی به اندازه‌ی زبان مادری خود، در فارسی نیز تسلط داشت. در دیوان فارسی او و به طور کلی در تمام اشعارش تأثیر ادب ایران به نحوی بارز آشکار است. او که کلمات و تعابیر بسیار از فارسی وارد زبان و ادبیات ترک کرده، علاوه بر حافظ و سعدی، احترام فوق العاده‌ای نسبت به عرفی شیرازی و انوری مبذول می‌داشت. در سراسر دیوان وی تأثیر عرفی و انوری ملموس است.^۱ علاقه‌ی او به عرفی به حدی است که بعضاً خود را عرفی روم نیز می‌خواند:

"اگر سخنوران عجم این قصیده را ببینند همه بالاتفاق میپذیرند که من عرفی روم

هستم."^۲

^۱ فواد کوپرلی: همان اثر ص ۳۹۵

^۲ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۳۰

و در جایی دیگر می گوید:

"تا زمانی که شعر من خوانده بشود، روح عرفی مرحوم زنده است".

در «تحفة العشاق» وقتی از عرفی سخن به میان می آورد، پرچم خان خانان را می-
بیند که بر قلم او سجده می کند.

انوری یکی دیگر از شاعران مورد علاقه نفعی است که همواره به نیکی از او یاد
می کرده است:

"جهان می خندد از شوخی طبع انوری الحق

چو شوخی ها کند از بهر یاران سخندانش"

یا

"من انوری عصر خویشتم هستم و بدین جهت تعجبی ندارد که چون موسی ید
بیضائی داشته باشم".

و

"من شاعر عالم افروز انوری بیان زمانه خویش هستم که سبک جدیدی را عرضه
داشته ام".

نفعی از خاقانی بیش از دیگر شاعران فارسی یاد کرده است:

"من خاقانی هستم و محتشم پیش من سردسته خدمتکاران است

وقتی خامه ام به گردش در می آید، حافظ دم خود فرو می بندد"

یا در جایی دیگر خطاب به سلطان مراد می گوید:

"تو شاه دیشآن و شاهنشہ دوران هستی، تو خاقان هستی و من خاقانی عصر تو هستم"!

نفعی از محتشم کاشانی چنین یاد می‌کند:

"اشعار من نه تنها مورد حسد شاعران عراق است که رشک محتشم کاشانی را نیز بر می‌انگیزد"

در مورد کمال اصفهانی (خلاق المعانی) می‌گوید:

"راز فیض خلاق المعانی پیش من است و تمام دنیا اصفهان من به حساب می‌آید"

و می‌افزاید:

"به دارالملک روم آرایش نو دادم از معنی

که ننگ آرد به خلاق معانی از صفاهانش"

از قصیده‌ی «تحفة العشاق» بر می‌آید که نفعی اغلب دواوین شاعران معروف فارسی را خوانده و بهره‌ها گرفته است. او خود را مرید شیخ عطار و خاک پای مولانا می‌داند. سنائی را با صفت حکمت می‌ستاید و حافظ را ندیم خدا می‌داند که دلش ساقی عشق و طبعش دل عشق است:

"بنازم طبع حافظ را که طبع او دل عشقست

سراپا گفت و گوی حال رندانست دیوانش"

^۱ شاعر در این جا خاقانی را هم در مفهوم منسوب به خاقان و هم به صورت توریه در مضمون خاقانی شاعر ایرانی آورده است. زیرا خاقانی در یکی از اشعارش خود را بزرگترین پادشاه اقلیم سخن خوانده بود که حکمرانی شاعران به او مفوض شده است.

به طوری که قبلاً نیز اشاره شد، نفعی علاقه بی‌حدی نسبت به عرفی داشت. در ظهیریه «دیوان عرفی» مضبوط در کتابخانه‌ی ملت (علی امیری افندی، ش ۴۰۳) دست‌خطی از نفعی به شرح زیر وجود دارد که حاکی از علاقه‌ی مفرط وی به این شاعر فارسی است:

"در شعر دیوانی کاملتر از این ندیدم".^۱

و تنها در مقایسه‌ی خود با عرفی است که از حدش تجاوز نمی‌کند:

"نفعی هرگز در سخن از عرفی عقب نمی‌ماند، اگر او خوش لهجه است این هم پاکیزه‌اداست".^۲

تأثیر عرفی بر نفعی بیش از همه در القای ویژگی‌های سبک هندی است. نفعی را عرفی با سبک هندی آشنا ساخت که نفعی بیش از آشنایی با اشعار وی در طول نخستین دوران شاعری خود، از شاعران پیرو سبک عراقی چون حافظ، انوری و محتشم کاشانی به حساب می‌آمد. نفعی وقتی با اصول سبک هندی آشنا گشت، چون پیروی صادق، ویژگی‌هایی آن را مورد توجه قرار داد و اولویت را در وهله‌ی اول به جای لفظ به معنی بخشید و همچون شعرای پیرو سبک هندی، از تعابیر روزمره‌ی میان مردم استفاده کرد. بدین جهت سخن او کوتاه و پر معنی است و در شعر او به صنایعی چون جناس که اطناب می‌آورد، کمتر بر می‌خوریم:

"نفعی کلامت اگر در مکنون هم باشد، وقتی اطناب آید بهایش را از دست می‌دهد".

مبالغه، یکی دیگر از خصوصیات سبک هندی است که در اشعار نفعی به دقت و شدت دنبال شده است. نتیجه‌ی این مبالغه، اغماض در تفهیم مطلب است که خود یکی دیگر از ویژگی‌های سبک هندی است.

^۱ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر پاورقی ص ۲۴

^۲ همان اثر ص ۳۰

۵. تأثیر نفعی بر شعرای ترک

نفعی بر شاعران معاصر و سخن سرایان بعد از خود در ادب ترک تأثیر گذارده است. تعداد زیادی بر او نظیره نوشته و اشعارش را تضمین کرده‌اند.^۱ صبری شریف (متوفی به سال ۱۰۵۵ هجری) از جمله افرادی است که تأثیر نفعی بر او محرز است. وی برای هفت قصیده و تعداد زیادی از غزلیات نفعی نظیره سروده و تضمین نوشته است (مانند قصیده‌ی قنديل لی که نظیره بر قصیده‌ی ادرنه نفعی است). صبری حتی از ترکیبات و تعابیر نفعی نیز در اشعار خود استفاده کرده و مثل او راه مبالغه پیموده است. عالی ادرنوی ملقب به عرفی ثانی یکی دیگر از پیروان نفعی به شمار می‌آید. وی که فواد کوپرلی او را به عنوان شاگرد نفعی^۲ معرفی کرده است، در یکی از رباعی‌های خود چنین می‌گوید:

در عرصه اندیشه که ما سربازیم

همواره درو رخس هنر می‌تازیم

المنه لله که به توفیق ازل

خاک در نفعی سخن پردازیم^۳

عالی به غزل‌هایی چند از نفعی نظیره نوشته است.

فهیم (متوفی به سال ۱۰۵۸ هجری) شاعر نیست که نفعی را استاد خطاب می‌کرد و به سه غزلش از جمله غزلی که با ردیف «سخنم» ترتیب یافته، نظیره نوشته است.

^۱ برای نظیره‌های نفعی نک. علی امیری: «نظیره‌های نفعی» (مندرج در نشریه تاریخ و ادبیات عثمانی ش ۹/ استانبول ۱۹۳۴)

^۲ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۳۸ - فواد کوپرلی: «عالی یکی از شاگردان نفعی» (مندرج در مجله حیات ش ۳۶ سال ۱۹۲۷)

^۳ همان اثر

با اینکه نابی به هیچ وجه تحت تأثیر نفعی نمانده است، مع الوصف استادی و مهارت او را ستوده است و در اثرش «خیریه» (خیری نامه) به پسرش سفارش می‌کند که اشعار نفعی را بخواند:

"سخن شعرای گذشته قلب را به سان آئینه شفاف می‌کند، در ادبیات ترک اولاً اشعار نفعی و باقی را بخوان و از خواندن سایر دواوین نیز غافل مباش" ^۱

ندیم از شعرای بزرگ قرن ۱۸ میلادی که نفعی را استاد قصیده می‌نامید، به قصیده‌ای از وی (تقدیم به سلطان احمد) نظیره نوشته است. شیخ غالب یکی از چهره‌های نامدار ادب ترک، ضمن تقدیر و تحسین نفعی، قصیده‌ای از وی (در مورد مولانا) را تخمیس کرده و مخمسی در ۱۸ بند به وجود آورده است که در هر بند آن بیتی از نفعی جای قرار گرفته است:

بارک الله ای هلال سپهر همت
لوحش الله ای مهر والا پرور جهان
شانک الله ای کلام الله علم اخروی
مرحبا ای حضرت صاحبقران معنوی
ناظم منظومه سلک لئال مثنوی ^۲

حشمت (متوفی به سال ۱۱۸۲ هجری) از شعرای هم دوره‌ی نفعی (اواخر قرن ۱۲ هجری) به سه قصیده و یک غزل وی نظیره نوشته شده است.

^۱ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر ص ۴۰

^۲ همان اثر

عزت ملاکچه‌چی زاده به تعدادی از قصاید نفعی نظیره نوشته و در سراسر دیوانش به مقایسه‌ی خود با او پرداخته است:

اگر نفعی خبر از تیغ زبان من بگیرد
در دار بقا از ترس جانش فرار می‌کند

ابراهیم حقی از دیگر شاعران ترک است که به تعدادی از قصاید نفعی نظیره نوشته و خود را نفعی ثانی خوانده است.

"تالی نفعی روم هستم و همه استادان به نام قدرت طبع مرا تحسین می‌کنند"^۱.

اشعار ابراهیم حقی آکنده از تعبیر نفعی بوده و او چون نفعی قدم در راه مبالغه گذارده است. علاقه به نفعی و آثارش در دوره‌ی تنظیمات نیز ادامه داشته است. ضیاء پاشا در «خرابات»، نفعی را تقدیر کرده و بایرام پاشا را به خاطر قتل او مورد شماتت قرار داده است.

در دوره‌ی ثروت فنون، توفیق فکرت در «آهنگ تصویر» به ترسیم شخصیت نفعی شاعر مغرور و مجادله جو می‌پردازد و از اینکه قدر و منزلت او در زمان خود شناخته نشد، ابراز ناراحتی می‌کند:

"تو به سان یک نهر عظیم جوشیدی، ولی افسوس که جریانت در زمینی خشک و
بایر صورت گرفت".

بالاخره همه‌ی شاعران قصیده پرداز تا عونی یینی شهری، که در حقیقت آخرین شاعر دیوانی محسوب می‌شود، پا در جای نفعی گذارده‌اند.^۲

^۱ همان اثر ص ۴۳

^۲ پروفیسور دکتر محمد چاوش اوغلو: «نفعی شاعر قصیده» (مندرج در نفعی بمناسبت سیصدمین سالگرد وفاتش)

به جاست که در این فرصت به تأثر نفعی از باقی نیز اشارتی بکنیم. با اینکه این دو شاعر نماینده‌ی دو سبک متفاوت متعلق بودند و به علاوه یکی در پهنه‌ی غزل و دیگری در صحنه‌ی قصیده زورآزمایی می‌کرد، مع الوصف، نفعی با تنظیر غزل‌های باقی او را ستوده است:

"آب حیاتی که از شعر باقی می‌تراود، نام سلطان را تا ابد زنده نگه خواهد داشت"
"نفعی نشاط و هیجان ملت ترک است".

۶. ممدوحان نفعی

نفعی در قصاید خود همواره سعی می‌کرد چهره‌ی واقعی ممدوحان خود را ترسیم کند. وی هرگز مدح بی‌جا از کسی نمی‌کرد و در موارد لزوم از هجو فرو گذار نمی‌شد. نفعی را بیشتر به عنوان شاعری می‌شناسند که با مدایح و هجویتاش شهرت دارد. طاهر اولغون شعر نفعی را «فخریه، مدیحه و هجو» نامیده است.^۱ او دوست را با یک کلام توفیق قبول می‌داد و دشمن را با یک نکته شهره‌ی عام می‌ساخت. از مجموع قصاید دیوان ترکی، بیست و چهار قصیده در مدح صدر اعظم‌ها، هفت قصیده در تعریف دولتمردان دیگر، هفت قصیده در مدح شیخ الاسلام‌ها، یک قصیده در مدح آغای دارالسعادة و یک قصیده در مدح عزیز افندی است. به علاوه، نعتی نیز جهت مولانا سروده است. او از میان سلاطین، سلطان احمد اول، سلطان عثمان ثانی و سلطان مراد چهارم را ستوده و از هر کدام به زبانی یاد کرده است. مثلاً سلطان احمد را سایه‌ی لطف خدا خوانده که اسکندر و فریدون لیاقت درباری او را ندارد. در جایی دیگر با استفاده از هنر اغراق و مبالغه به توصیف او کوشیده است:

^۱ پروفیسور دکتر اسماعیل اونوز: «نفعی شاعر مدیحه‌گویی و هجوسرا» (مندرج در «نفعی بمناسبت سیصدمین سالگرد وفاتش») ص ۴۵

"آنچه در فلک مشاهده میشود نه کهکشان، که چرخ است و در حضور تو به صورت غلام کمر بسته در آمده است".

نفعی، عثمان دوم را با عنوانی چون «جهانبان معلی پایه» توصیف می‌کند که "گردون گردنکش از اینکه زمین بوس حضرتش شده، فرسوده پیشانی است". وی وقتی از سلطان مراد صحبت می‌کند او را به آسمان‌ها می‌برد و غلو را به اعلی درجه می‌رساند:

"شهریار شه نشان ظل خدای مستعان قطب دوران مهدی بی ارتیاب روزگار"

و از عدل و انصاف او چنین داد سخن می‌راند:

"دادگستر داورا شاهنشها دین پرورا ای خداوند عمر عدل و ابوبکر اعتقاد"

نفعی از میان صدر اعظم‌ها و دولتمردان قویو جی مراد پاشا، گرجی محمد پاشا، حافظ احمد پاشا، خسرو پاشا، نصح پاشا، خلیل پاشا و الیاس پاشا را ستوده است. از میان شیخ الاسلام‌هایی که توسط نفعی مورد مدح و ستایش قرار گرفته‌اند، از محمد افندی، اسعد افندی و یحیی افندی می‌توان نام برد.

فخریه یکی دیگر از ویژگی‌های قصیده نفعی است. او در کنار مدح سایرین، ستایش از خویشان را فراموش نمی‌سازد، و بعضاً قصایدش را (برخلاف رسم معمول) با فخریه آغاز می‌کند (قصیده در نعمت پیامبر). در قصیده‌ای که در مدح سلطان مراد سروده است در ۱۸ بیت به مدح سلطان، در ۵۳ بیت به توصیف اسبان سلطان و در ۱۱ بیت بقیه به تمجید خود پرداخته است. تعداد اندکی از قصاید نفعی فاقد فخریه است.^۲

^۱ علاوه بر نام عمر که در عصر نفعی توسط شیعیان ارزروم هرگز بکار گرفته نمیشد، این بیت نیز دلیل سنی بودن اوست.

^۲ محمد چاووش اوغلو: همان اثر

فخریه نفعی دو سبب عمده دارد:^۱

الف- او در صحنه‌ی شعر رقیبی برای خود نمی‌شناخت. در قصیده‌ای که در مدح سلطان عثمان سروده، دل خویشان را صفدر عالم معنی می‌داند و زبانش را شمشیر جهانگیر او می‌خواند. خود را چون ساحر وحی آزمایی می‌بیند که اگر اراده بکند، معجزه‌ی دست عیسی را با کمک انگشتانش به اجرا در می‌آورد. فیض حق را شامل خود می‌داند و واردات غیبی را گنج شایگان خویش می‌شمارد:

"من آن نفعی روشن دل صافی گهر هستم که جام صفا از مشرب بی باک من فیض می‌برد و آسمان از کوبه‌ی طبع من همت طلبیده، عقل کل از اندیشه ادراکم تلمذ می‌کند".

یا

"من خسرو کشور نظم هستم و دبیران خیال همه مرا بدین نام می‌خوانند"

ابیات زیر که از قصاید ترکی او گرفته شده، همه گواه این مدعی است:

"مدت درازی است که ادعای صاحبقرانی می‌کنم، اینک میدان سخن خلوت است
آیا مبارزی وجود ندارد؟"

یا

"شهرت قصیده و غزلم از روم و هند و عجم تمام دنیا را فرا گرفته است".

یا

"من آن استاد مضمون پرور نظم هستم که کلامم بهای لولو لالا را کاسته است".

ب- وی خود را همپای شاعران فارسی می‌دانست و بعضاً خود را به عنوان پادشه ملک سخن بالاتر از آنان حساب می‌کرد:

^۱ اسماعیل اونور: همان اثر

"من عرفی روم، انوری زمانه، خاقانی عصر، فیضی معجزدم وحی اکتساب هستم".

وقتی پای مدح خویش به میان می‌آید، او حتی به شهرت عرفی که آن قدر مورد احترامش بود، نیز خط بطلان می‌کشد:

"شهرتم در جریده شعرا نام عرفی ز دفتر اندازد"

۷. آثار نفعی

۱-۷) دیوان ترکی

«دیوان ترکی» نفعی بزرگترین شاخص تعیین قدرت شعری اوست. ترکیب دیوان از

این قرار است:

دو نعت، یک قصیده در مدح مولانا جلال الدین، شصت قصیده در مدح بزرگان قوم و زعمای دولت، یک ساقی نامه (به شکل ترجیع بند)، دو مسدّس، یک مثنوی کوتاه در مدح کتابت مراد چهارم، قطعات تاریخی در هنر تیراندازی سلطان مراد، توصیف قصر قندیل لی و چشمه‌ای که مراد بنا نهاده است، قطعاتی در مدح خان کیریم جانیبیک گرای، اسعد افندی، طبلباز سلطان، شیخ الاسلام یحیی افندی، اسماعیل آغا، موسی چلبی، به انضمام فخریه‌ای برای خود همراه با ۱۴۳ غزل، دو قطعه کوتاه در تعریف تخت عثمان دوم و توصیف شهر بغداد، یک رباعی در وصف خلیل پاشا، ۱۳ مطلع و ۵ رباعی.^۱

عبدالقادر قره خان^۲ ارقام متفاوتی داده و علاوه کرده است که از ۵۹ قصیده‌ی موجود در «دیوان ترکی» نفعی، یکی نعت و دیگری مدیحه جهت مولانا است که خود

^۱ فاطمه تولغا اوجاق: همان اثر

^۲ عبدالقادر قره خان: دایره المعارف اسلام (ذیل مدخل نفعی) و «منتخباتی از دیوان نفعی» (استانبول ۱۹۷۲)

شاعر او را صاحبقران معنوی می خوانده است.^۱ وی تعداد قصایدی که جهت سلطان مراد، احمد اول (از جمله قصیده‌ی بهاریه) و نصوص پاشا سروده است را به ترتیب ۱۲، ۸، ۴، ۵، و ۴ ذکر کرده و تعداد غزلیات را ۱۱۹ دانسته است.

نهاد سامی با نارلی تعداد قصاید دیوان ترکی را ۵۷ و غزلها را ۱۱۹ ذکر کرده است.^۲ دیوان ترکی، ابتدا در سال ۱۲۵۲ هجری در بولاق (مصر) و سپس در سال ۱۲۶۹ هجری در مطبعه‌ی جریده‌ی حوادث استانبول به طبع رسید. در سال‌های اخیر دو اثر در رابطه با نفعی توسط عبدالقادر قره خان انتشار یافته است که عبارتند از، «نفعی، حیات، هنر و اشعارش»، (استانبول: ۱۹۵۴) و «منتخباتی از دیوان نفعی» (استانبول: ۱۹۷۲).

آخرین اثر درباره‌ی نفعی از سوی مرکز فرهنگی آتاتورک به مناسبت سیصد و پنجاهمین سالگرد وفات وی انتشار یافته است (۱۹۸۷) که در آن عده‌ای از صاحب نظران هنر، شخصیت ادبی و دیوان ترکی شاعر را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند.

از «دیوان ترکی» نفعی نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های ترکیه^۳ و مخصوصاً کتابخانه‌های استانبول^۴ موجود است. از میان نسخه‌های خطی این دیوان در کتابخانه‌های

^۱ نفعی از نظر دین سنی بوده و از نظر طریقت پیرو مولویه بوده است.

^۲ نهاد سامی بانارلی: «تاریخ ادبیات مصور ترک» ۲ ج (استانبول ۱۹۸۷)

^۳ علاوه بر قسمتهایی از دیوان که در داخل مجموعه‌های موجود در موزه مولانا قرار گرفته، دو نسخه کامل از آن نیز در این موزه مضبوط است که توسط عبدالباقی گلپینارلی (فهرست: ج ۲ ش ۲۴۱۱ و ج ۳ ش ۴۳۷۲) توصیف شده است.

^۴ عبدالقادر قره خان در «دایره المعارف اسلام» تعداد نسخه‌های خطی «دیوان ترکی» نفعی در کتابخانه‌های استانبول را ۳۷ نسخه اعلام داشته است. برای آگاهی از این نسخه‌ها نک. «فهرست نسخه‌های خطی موجود در موزه توبقاپی سرای» (مخطوطات ترکی) تألیف فهمی ادهم قره طای؛ «فهرست مشترک آثار خطی ترکیه» (از انتشارات وزارت فرهنگ). در کتابخانه سلیمانیه (بخش علی نهاد طرلان) به عنوان نمونه علاوه بر متن کامل دیوان (شماره ۹) و قصاید نفعی عمر ارضرومی (شماره ۱۴۴۶) قطعاتی از آن در

خارج از ترکیه می‌توان به دو نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی بریتانیا (۷۰۷۸، ۷۱۶۹) اشاره کرد.

غزل زیر نمونه‌ای از غزل‌های عاشقانه‌ی نفعی است:

Gözi mey-hâne-i nâz u kaşı mihrâb-ı niyâz
Yaraşur her ne kadar itse niyâz ehline nâz

Sabra tâkat mı kor âh itmemeğe dillerde
O bgirişme o hırâm ol nigh-i sabr-güdâz

Görmedüm gamze-i fettânı gibi şuh-ı cihân
Süret-i fitnede bir dil-ber-i uşşâk-nevâz

Böyle pîrâste vü bukalemun hüsn plmaz
Kendi guyâ ki melek gamzeleri şu'bede-bâz

Güft ü guy-ı dili bilmez görünür gamzeleri
Şivede her nighi sâhır-i ma'ni-perdâz

Dil-i Cibrîl'i şikâr eylemek ister zülfi
Nola eylerse hümâ gibi yukardan pervâz

Sen de Nef'î dilüni kurtar eğer kâdir isen
Sözi yâ silsile-i zülfi gibi itme dırâz

چشم یارم میخانه‌ی ناز است و ابرویش محراب نیاز

نازی که به اهل نیاز می‌کند برازنده‌ی اوست

مجموعه‌های شماره ۲۱، ۵۸/۱، ۶۴/۵، ۶۷/۱، ۸۰/۵، ۱۴۴/۸ و نیز همراه با «دیوان» اویس بن محمد
الاشهری شماره ۶۵/۳ موجود است.

از کرشمه‌ی، خرام و نگه صبر گدازش
طاقتی برای آه کشیدن در دل باقی نمانده است
در سراسر جهان غمزه‌ای به فتانی غمزه‌ی او ندیده‌ام،
که در لباس فتنه، عشاق خود را بنوازد
کجا این چنین لعبت پیراسته‌ای می‌توان یافت
که خود مثل فرشته باشد و غمزه هایش به شعبده بازی بپردازد؟
گویی که غمزه هایش از سودای دل آگاهی ندارد
زمانی که به عشوه‌گری برمی‌خیزد، هر نگاهش به شکل ساحر معنی پرداز در می‌آید،
زلفش در پی شکار دل جبرئیل است،
و از این رو بلند پروازیش به سان هما تعجبی نمی‌آفریند،
نفعی تو اگر قادر هستی دل خود را نجات بده
و الا سخن را همچون سلسله‌ی مویش دراز مکن..

۷-۲ دیوان فارسی

با اینکه از «دیوان فارسی» نفعی نسخه‌هایی چند در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا موجود است، تاکنون به طبع و انتشار آن به جز قسمتی کوچک که در خزینه‌ی فنون صورت گرفته، اقدامی نشده است. پروفیسور دکتر علی نهاد طرلان از روی متنی که از مقایسه‌ی چهار نسخه‌ی خطی تهیه شده بود، به ترجمه‌ی ترکی این دیوان دست زده است.^۱ («ترجمه‌ی دیوان فارسی نفعی» استانبول ۱۹۴۴)

^۱ علی آلپ تکین: «نفعی، نشر انتقادی دیوان فارسی» (رساله لیسانس مضبوط در کتابخانه دانشگاه استانبول، ش ۱۱۸)

«دیوان فارسی» شامل هشت نعت، چهار قصیده در مدح مولانا جلال الدین، چهار قصیده به ترتیب برای سلطان مراد، شاه سلیم حسام گیرای خان و شیخ الاسلام محمد افندی، یک ساقی نامه، یک فخریه، بیست و یک غزل و هفتاد و یک رباعی است.

از میان نسخه‌های خطی دیوان فارسی نفعی می‌توان به نسخه‌ی موجود در تویقاپی سرای (در مجموعه‌ای تحت شماره‌ی خزینه - ۱۰۷۴) اشاره کرد. احمد اتش در فهرست آثار منظوم فارسی در کتابخانه‌های استانبول خبر از «ساقی نامه» نفعی داده است که تحت شماره‌ی ۴۹۵۹ در نورعثمانیه نگهداری می‌شود. از «دیوان فارسی» علاوه بر قطعاتی که در مجموعه‌های متعدد موجود در موزه‌ی مولانا (قونیه) جای دارد، دو نسخه‌ی کامل نیز در این موزه دیده می‌شود. نسخه‌ی اول که عبدالباقی گلپینارلی به توصیف آن در جلد سوم فهرست خود (شماره‌ی ۲۶۰۱) پرداخته است در سال ۱۲۷۳ هجری استنساخ شده (نسخ) و دارای هفده قصیده، یک ساقی نامه، یک قطعه، بیست و یک غزل و یکصد و شصت و نه رباعی می‌باشد. نسخه‌ی دوم که تحت شماره‌ی ۲۶۰۲ فهرست مزبور معرفی شده و خود گلپینارلی به صحت و اعتبار آن اعتقاد دارد، به احتمال قریب به یقین در قرن یازدهم هجری استنساخ شده است (تعلیق) و شامل شانزده قصیده، یک ساقی نامه، یک قطعه، بیست و سه غزل و یکصد و پنجاه و پنج رباعی می‌باشد. آغاز و انجام هر دو نسخه بدین صورت است:

آغاز:

در فتنه اجازت دهم از پای قلم را

بر فرق فریدون شکنند ماه علم را

انجام:

گنجیست پر از گوهر اسرار خدا

مفتاح درش در کف امساک منست

به علاوه، نسخه‌ای از «دیوان فارسی» همراه با «دیوان ترکی» نفعی نیز در این موزه مضبوط است که در سال ۱۲۷۲ هجری توسط خلیل المولوی قونیوی استنساخ شده (تعلیق خوش) و حاوی یکصد و هشتاد و شش ورق می باشد. «دیوان فارسی» که در ابتدای این نسخه قرار دارد تا ورق ۵۳/ الف ادامه می‌یابد و آغاز و انجام بدین شکل است:

آغاز:

دلم سر مست جام عشق و عقل کل زبان‌دانش

نگوید نشنود هر دو جز از توحید یزدانش

(۱ / ب)

انجام:

آن معجزه گویم که بود در نظم

هر نکته بصد گونه تخیل مبنی

(۵۳ / الف)

محتوای «دیوان فارسی» در این نسخه به شرح زیر می‌باشد:
قصیده‌ی «تحفة العشاق»، هفده قصیده در نعت پیامبر، چهار قصیده در مدح مولانا جلال‌الدین، چهار قصیده به ترتیب در مدح حسام خان تاتار، مراد چهارم، سلیم خان و شیخ الاسلام، یک ساقی‌نامه به شکل ترجیع بند مثنیٰ نه بندی، یک فخریه، بیست و یک غزل و یکصد و هفتاد و یک رباعی.

نخستین صفحه‌ی دیوان فارسی حاوی قصیده‌ای در نعت پیامبر است:

در نعت حضرت جید الیه عاصیه صلوات الله	
بر فرق فیدون سکنده علم را	درفتنه اجازت دهم پای قلم
بیهوده فروسندیم سحرتم هم	ماه علم و جام هم اندر نظرند
از ساقی ز غمناکتم ساغر هم را	من خانه بر انداز خرابانی بقم
کو تازه پسر سچ نزد اهل حرم	رو کمنه سزانی کف اردول سو
بر دانت بیکدست قلم را و علم را	تحتاج با قبایل سکندر نسوم
هنر نکس معنی بکشد با قلم را	دل با سرخاری بنویسد غم عشقم
تا چب نقدنا طقه بالا و نعم را	ادراک بباید که کند راست عیا
کز خضر بر رون رفته بسیار و حکم را	سو کند بدان منعم دهم بر کرم او
کا ماده سوم در پیش اطماندم	کاری کنم هیچ ز توفیق الهی
یک نکته بموقع نه تنا را و نه ذم را	آن والد رندم که دلم فوت کرد
نه بجهر توانی که بگفتند انم را	کا کجی کتم تیغ زبان بجهر توانست
ای بیکدست است آن گونه نعم را	کز بجهر غمرا کوتر و خلدت و مکانات

۷-۳) سهام قضا

«سهام قضا» عنوان مجموعه ایست که هجویات نفعی را در بر می گیرد. این اثر به همان اندازه که در هجو و هجاء محتشم، پر طنطنه و بی مثال است، در فحاشی، حقارت و تجاوز به آزادی فردی نیز عظیم المثال است. نسخه های معدودی از این مجموعه در دست

است که متفاوت از یکدیگرند^۱. صفوت صدقی (بیلمن) نخستین کسی است که هجوّیات نفعی را جمع آوری کرد و با خالی گذاردن جای کلمات مستهجن به طبع آن پرداخت^۲. پروفسور اسماعیل اونور^۳ با اشاره به نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول این طبع را مغلوط می‌خواند و جای یک اثر صحیح و دقیق را خالی می‌داند. همانگونه که گفتیم نفعی از قدرت شدید هجوگویی برخوردار بود. عده‌ی زیادی از دولتمردان عصر و رقبای او نتوانستند خویشتن را از نیش پر زهر کلام وی برهانند. نخستین کسی که در سهام قضا آماج تیر تاب آلود نفعی قرار گرفته، پدرش است. او از پدر نابکار سفله نهادش شکایت می‌کرد که خانواده‌اش را در عسرت رها کرده و خود به خدمت خان در آمده است:

"این پدر نیست بلای سیاهی است که بالای سرم نشسته است"

دومین نفر که هدف هجوّیات نفعی قرار گرفته، گرجی محمد پاشاست:

"چقدر مایه‌ی خسران دین و دولت و باعث ننگ مسلمانی است. که دیوی خنثی مالک ملک سلیمانی گردد"^۴.

از میان افراد دیگری که در سهام قضا مورد هجو قرار گرفته‌اند می‌توان به کمانکش علی پاشا؛ اکمک چی زاده احمد پاشا، ویسی، حکیم باشی، فرصتی، نوعی زاده عطائی، نادری، منطقی، درویش علی، خلیل پاشا و ... اشاره کرد. ناگفته نماند که نفعی در

^۱ کتابخانه دانشگاه استانبول (مخطوطات ترکی، ش ۳۰۰۳)؛ کتابخانه ملت (علی امیری افندی، ش ۱۰۹۷) موزه مولانا (که گلپینارلی بتوصیف آن در جلد سوم فهرست خود پرداخته است).

^۲ صفوت صدقی: «نفعی و سهام قضایش» (استانبول ۱۹۴۳). وی در تدوین این اثر از رساله لیسانس برین تحسین و نسخه خطی موجود در کتابخانه دانشگاه استانبول (مخطوطات ترکی، ش ۵۱۱) استفاده کرده است.

^۳ اسمعیل اونور: همان اثر

^۴ همان اثر، ص ۷۳

رباعیات خود به افرادی چون شیخ الاسلام یحیی افندی، شرعی، قاف زاده فائضی، باقی پاشا، عزمی زاده حالتی و ... نیز تاخته است.

به طور خلاصه می‌توان گفت که نفعی در این اثر دو دسته را مورد هجو و انتقاد قرار داده است: آنانی که او را تحمل نمی‌کردند (دولتمرد یا شاعر) و آنانی که از وی پیش سلطان شکایت می‌کردند و به تعبیر خود "لقمه نانی را در درگاهش زیاد می‌دیدند".

۷-۴ تحفة العشاق

«تحفة العشاق» قصیده‌ای مرکب از ۹۷ بیت است که به صورت نظیره بر «انیس القلب» (در ۲۴ بیت) فضولی نوشته شده است.^۱ با اینکه این قصیده یکی از قصاید فارسی نفعی است، به سبب این که خود، عنوان خاص بر آن داده است (بیت ۹۶) بعضاً به عنوان اثری مستقل مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.^۲

متن قسمتی از قصیده «تحفة العشاق» که در این قسمت آمده از مقاله‌ی «نفعی و ترجمه‌ی تحفة العشاق» اثر علی نهاد طرلان مندرج در «منتخباتی از مقالات پروفیسور دکتر علی نهاد طرلان» (آنکارا، ۱۹۹۰) گرفته شده است. مؤلف در مقاله‌ی خود (پاورقی، ص: ۱۶۳) اظهار می‌دارد که فتوکی قصیده را عبدالقادر قره خان از روی نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی بریتانیا فراهم آورده و به وی فرستاده است.^۳

^۱ «انیس القلب» فضولی نظیره‌ای بر «مرات الصفا» ی امیر خسرو دهلوی است که نوایی نیز قصیده «نسیم الخلد» (در ۱۲۸ بیت) را در اقتضای آن سروده و مطلعش چنین است:

معلم عشق و پیر عقل شد طفل دبستانش فلک دان بهر تادیب وی اینک چرخ گردانش

^۲ اصغر دلبری پور: یک قصیده و سه نظیره

^۳ از نسخه‌های خطی «تحفة العشاق» در کتابخانه‌های ترکیه می‌توان به دو نسخه موجود در موزه مولانا اشاره کرد. در این دو نسخه مطلع قصیده به شکل زیر است:

مرا دل پیر تعلیمست و من طفل زیباندانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش



۷-۵ منشات

با عنایت به اینکه نفعی در یکی از قضایدهش گفته که "هرگز به انشاء تنزل نکرده است" وی نمی‌تواند صاحب اثری مستقل با عنوان «منشات» باشد. صفوت صدقی در اثر خود «نفعی و سهام قضایدهش» که پیش از این شرحش گذشت، با توسل به نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی خالص افندی (شماره ۳۶۲۷) از منشات نفعی سخن می‌راند. این نسخه نه در کتابخانه‌ی خالص افندی، که در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (مخطوطات

ترکی، تحت همان شماره) مضبوط است و عنوان «منشآت نفعی و دیوان عالی و صهبا نامه ریاضی» را دارد. در ورق ۲۶ / الف و ب آن، نامه‌ای از نفعی خطاب به حسن بیگ انسی قرار دارد که در جواب مدیحه‌ی او نوشته شده:

"این تنها نامه‌ای است که از نفعی باقی مانده است".

نابی

۱. سرگذشت نابی

نام اصلی وی یوسف است و به طوری که خود در «دیوان» و «خیریه» نیز اشاره کرده، در سال ۱۰۵۲ هجری در اورفا و به تعبیر خود در "نسخه گلزار جهان و مسقط الراس خلیل الرحمن" چشم به دنیا گشوده است.^۱

از دوران صباوت و جوانی نابی اطلاع چندانی در دست نیست؛ ولی آنچه مسلم است وی از یکی از خانواده‌های متعین و متصف به علم و کمال (حاجی غفار زاده ها) برخاسته^۲، تحصیلات متداول عصر خویش را دیده و زبان‌های کلاسیک شرق و علوم اسلامی را فرا گرفته بود. آشنایی او با زبان عربی و فارسی به اندازه‌ای بود که شعر بدان زبان‌ها می‌سرود. علاوه بر دیوانچه‌ی فارسی، اشعاری به زبان عربی نیز از او باقی مانده است.^۳ شیخ الاسلام اسعد افندی در «اطراب الآثار» آورده که نابی، بهره‌ی کاملی از موسیقی نیز داشته است.^۴

^۱ در «دیوان» آمده که شاعر در سال ۱۱۲۲ هجری هفتاد سال داشته است. به علاوه با توجه به این که در «دیوان» تولد فرزندش را به صورت «جاء من کتاب اله العزیز الاله الخلق والامر» (۱۱۰۶) در آورده و در «خیرآباد» متذکر شده که خدا در ۵۴ سالگی فرزندش را به او عنایت کرده است، تولد وی در ۱۰۵۲ اتفاق افتاده است.

^۲ برای خانواده نابی نک. مسرت دیزی اوز: «اطلاعات جدید درباره خانواده نابی» (نشریه فرهنگ ترک، ۱۹۷۶)

^۳ ابیات عربی نابی در «سلک الدرر» جای دارد که در آن به حنفی بودن او نیز اشاره شده است.

^۴ برای اطلاع از آشنایی نابی با موسیقی نک. عبدالقادر قره خان: «نابی، حیات، هنر و اشعارش». (استانبول، ۱۹۵۳، ص ۱۲)

نابی در ۲۴ سالگی به استانبول مهاجرت کرد. سفر او به این شهر بر اثر تشویق والی اورفا صورت گرفت که از انشاء وی خوشش آمده و پیشرفت او را در استانبول پیش بینی کرده بود. شاعر در استانبول مورد توجه محاسب مصطفی پاشا قرار گرفت و در دیوان وی به سمت کاتب برگزیده شد. از اقامت نابی در استانبول بیش از یک سال نگذشته بود که شهرت فراگیری به سراغش آمد و شعرایی چون نائلی به مدح او پرداختند.

محاسب مصطفی پاشا که اغلب اوقات همراه با سلطان محمد (آوجی) به سفر می‌رفت، نابی را نیز در این مسافرت‌ها مشارکت می‌داد. نابی در یکی از این سفرها (سفر لهستان ۱۰۸۲ هجری) بیتی در رابطه با فتح کامانیچه سرود که مورد توجه سلطان واقع شد و دستور داد که آن را بر سر در قلعه حک کنند.^۱ ترجمه‌ی فارسی این شعر چنین است:

نابی تاریخ آن ملک در فلک نوشت

نور محمدی به حصن کامانیچه افتاد

رساله‌ی «فتحنامه کامانیچه» یکی از نخستین آثار نابی است که به دستور شاه به تدوین آن مبادرت ورزید و از این راه مشمول توجهات سلطانی قرار گرفت.^۲ شاعر در سال ۱۰۸۶ هجری در مراسم ختنه سوران فرزندان سلطان شرف حضور یافت و اثری با عنوان «سورنامه» آماده ساخت. تقاضای نابی جهت تشرّف به مکه معظمه همراه با قصیده‌ای در توصیف حرمین شریفین به عرض سلطان رسید و مورد اجابت قرار گرفت. وی به عبدالرحمن پاشا والی مصر فرمان فرستاد تا وسایل آسایش شاعر را در این سفر فراهم بیاورد. نابی به اتفاق فرزند معنوی خود محمد رامی (که بعداً به صدراعظمی ارتقاء یافت و رامی محمد پاشا نام گرفت) و تنی چند از اعیان و ارکان دولت فریضه‌ی حج را به

^۱ دایره المعارف جدید ترک، ج ۷ (ذیل مدخل نابی)

^۲ نسخه‌های خطی این رساله در کتابخانه بایزید (۵۵۲۰)، کتابخانه سلیمانیه، لالا اسماعیل (۷۳۵/۳)، کتابخانه ملت، علی امیری (۷۴۰/۱) مضبوط است.

جای آورد (۱۰۸۹)؛^۱ و در بازگشت همراه با حامی خود مصطفی پاشا به مورا رفت و مباشرت امور وی را بر عهده گرفت. وی چهار سال بعد «تحفة الحرمین» را به قلم کشید و بر اعتبار و منزلت خود پیش سلطان افزود. نابی همواره به مصطفی پاشا صادق و وفادار بود و آنانی که می‌پندارند وی قصیده‌ی عزلیه (که در نوع خود بی‌نظیر است) را در رابطه با عزل مصطفی (که مورد غضب قره اسماعیل پاشا وزیر اعظم قرار گرفته بود) سروده و طی آن به ذم وی پرداخته است، راه خطا پیموده‌اند.^۲

نابی پس از فوت مصطفی پاشا راه حلب در پیش گرفت که از آب و هوایش خوشش می‌آمد و سال‌های متمادی (حدود ۲۵ تا ۳۰ سال)^۳ در آن دیار رحل اقامت افکند. ازدواج او در این شهر تحقق یافت و دو پسرش در آنجا دیده به جهان گشودند. وی دو اثر مهم خود «خیریه» و «خیرآباد» را نیز در حلب نوشت و به علاوه‌ی قصایدی در رابطه با جلوس سلطان مصطفی دوم (۱۶۹۵ م.) و سلطان احمد سوم (۱۷۰۳ م.) به تخت سلطنت سرود. اقامت شاعر در حلب با تغییر محل خدمت والی محمد پاشا بالتاجی (تبردار) و تعیین وی به صدارت به پایان رسید و او همراه والی به استانبول آمد. به اصرار همین شخص بود که نابی منشآت خود را جمع آوری کرد و مقدمه‌ای بر آن نگاشت. هم در این دوران بود که لقب شیخ الشعراپی گرفت.

نابی در ۷۲ سالگی در ۳ ربیع الاول ۱۱۲۴ هجری (مطابق ۱۲ آوریل ۱۷۱۲ م.) «دست از دامن زلیخای جهان کشید» و زمانی که در بستر مرگ بود، قطعه‌ای به فارسی

^۱ نک. «حدیقه الوزراء» (استانبول، ۱۲۷۱ ص ۱۲۸)

^۲ ابراهیم نجمی: «درسهای تاریخ ادبیات ج ۱» (استانبول، ۱۳۳۸) نیز نک. عبدالقادر قره‌خان: «دایره المعارف ترکی اسلام»، ج ۹ (ذیل مدخل نابی)

^۳ در «مجموعه التراجم» اثر حاجی توفیق افندی که نسخه منحصر بفرد و بخط مولف آن در کتابخانه دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی) تحت شماره ۱۹۲ نگهداری میشود، آمده که نابی مدت سی سال در حلب اقامت داشته است.

سرود که حاوی تاریخ وفات اوست و در سنگ قبرش واقع در اسکدار (مزارستان قراجه احمد در جوار تکیه مسکین) به خط ثلث جلی حک شده است:

چون روح کمین نابی در لجه نور آمد

از تنگی تن وارست در دار سرور آمد

تحقیق شناسان معانی شهود و غیب

گفتند پی تاریخ «نابی به حضور آمد»^۱

۲. هنر نابی (شعر حکمی)

نابی بزرگترین نماینده‌ی شعر حکمی در ادبیات دیوانی است. با اینکه پیش از وی شعری چند چون ضعیفی پیر محمد (بوستان)، گواهی (پندنامه)، شمس الدین سیواسی (پندنامه) و کشفی (تأدیپ نامه)^۲ به نوشتن اشعار حکمی و پرداختن به نصیحت نامه‌ها دست یازیده بودند، در حقیقت این نوع شعر با نابی جان گرفت. همو بود که حکمت را با شعر در آمیخت و از این راه فضیلتی برای خود فراهم آورد.

در حکمت نابی سه عنصر اخلاق، علم و دین سرفرازانه قد علم می‌کنند:

۱-۲) اخلاق

نابی پیش از هر چیز شاعر حکمت است و در حکمت او اخلاق را جایی خاص است. به عبارت دیگر اساس حکمت نابی بر روی ارزش‌های اخلاقی بنا گردیده و آثارش (مخصوصاً خیریه) در راه ارزیابی این ارزش‌ها تدوین شده است. با توجه به این که وی مرد دینداری بود و مقررات دینی را به شدت رعایت می‌کرد، اخلاق را در وهله‌ی

^۱ ۱۱۲۴

^۲ پروفیسور فواد کوپرلی: «بررسیهای ادبی»، ویرایش ۳، آنکارا، ۱۹۸۶

اول در ارتباط با دین مورد مطالعه قرار می‌داد. وی شکی نداشت که این دو در ترفیع روح موظف و مؤثرند و نهایتاً روح را بر جسم حاکم و مقدم می‌سازند. یکی از اینها با آخرت و دیگری با امور دنیوی مرتبط است. جای دین در وجدان است و اخلاق در رفتار انسان‌ها ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، دین با دنیای درون و اخلاق با دنیای برون ارتباط دارد. وی در تلفیق این دو، اخلاق را هم بر عهده دین گذارده و دین را اساس اخلاق نامیده است. تفکرات اخلاقی نابی بر قرآن و سنت استوار است و در آنها سهمی مهم به عبادات داده شده است.

نابی در خیریه (مطلب ماحصل فضل نماز) انجام فرایض دینی را باعث فلاح و رستگاری و سعادت فردی و اجتماعی می‌داند (سوره‌ی حج آیه ۷۷)؛ و نماز را معراج مؤمن و روزه را مائده‌ی رحمت می‌نامد (سوره‌ی بقره آیه ۱۸۴). یا در مورد حج، کعبه را پایه‌ی پیرای سریر ناسوت، ساقه‌ی درخت همت، مخزن اسرار خدا، کرسی کشور ربانی و سدره‌ی بارگه رحمانی می‌خواند.

برای نابی هدف اخلاق، وصول به سعادت دنیوی و فلاح اخروی است و برای این منظور علاوه بر حسن اخلاق به صفات و فضایی چون قناعت، توکل، تحمل، صبر، تواضع و استغنا اشاره می‌کند. مثلاً در ترجمه‌ی حدیث مربوط به قناعت (القناعة مال لاینفد) چنین می‌گوید:

"هر که بداده حق رضا بدهد داور ملک استراحت خواهد بود، اگر دنبال خزینه‌ای هستی که تمامی نداشته باشد، بدان که این خزینه، گنجینه‌ی قناعت است."

و در دیوان ترکی (در غزلیات) قناعت را چنین توصیف می‌کند:

"آیا قصر سرور گنج قناعت نیست

آیا صحن بهشت کوی فراغت نیست؟"

نابی بوسه بر لب نان قناعت را شیرین‌ترین بوسه‌ها می‌داند و مادامی که سایه‌ی ایوان قناعت گسترده است، هوس بال و پر عنقا نمی‌کند.

توکل یکی دیگر از فضایی است که نابی همواره متوجه آن بوده است:

"نابی زیر و بالای دنیا را گشتم
آرامش فقط در کشور توکل به دست می‌آید."

انسان صاحب فضیلت در کنار توکل و قناعت، به خاطر نعمت‌هایی که خدا بر او ارزانی داشته است، شکر گزار هم باید باشد. (سوره‌ی ابراهیم آیه ۷)

در بیان فضایل صبر و تحمل، انسان را موجودی عاجز می‌داند. (سوره‌ی نساء آیه ۲۸) که گردش چرخ فلک به اراده‌ی او نیست و بنابر این چاره‌ای جز تحمل برای او متصور نمی‌باشد.

در میان فضایل دیگر که نابی چه در «دیوان» و چه در «خیریّه» با تأکید فراوان بدان‌ها اشاره کرده، تواضع و فروتنی قرار دارد. در خیریّه (در بیان شرف حُسن خلق) خطاب به پسرش چنین می‌گوید:

"غره شدن صفت شیطان است که رانده بارگاه رحمانی است،
با ارباب کبر همنشین مباش و از مجالست آنان بپرهیز"

در همین کتاب (در مطلب قاعده‌ی استغنا) تلاش بیجا جهت کسب روزی را نابجا می‌داند:

"خدا از احوالت آگاه است و روزیت را به موقع خواهد داد،
هرگز از گرسنگی نترس، آیا دیده شده که ولینعمتی بنده خود را گرسنه بدارد."
و در دیوانچه در این مورد گوید:

"خدا دهنده ارزاق بندگان خود است
لب بیاله در یوزه بهر دانه مساز"

در اخلاق نابی، بارقه‌ی رضا به تقدیر و مشیّت الهی نیز متجلی است. او به فرزندش توصیه می‌کند که عرض نیاز فقط به درگاه خدا مجاز است. تمنای منت و تقلای طمع را بدترین خصال می‌داند و پسرش را از آنها برحذر می‌دارد.

ادب و حیا جزو فضایل کریمه است و صاحب حیا پیش خدا محبوب است. در «خیریّه» (در بیان شرف حسن خلق) چنین آمده است:

"شرم نشانه ایمان و ادب آرایش انسان است"

بیحیا در هر دو جهان منفور و بی ادب تابع شیطان است".

اعتدال و احتراز از افراط و تفریط نیز فضیلتی است که نابی متوجه آن بوده است (سوره‌ی مائده آیه ۸۷) و در دیوان (بخش غزلیات) بدان اشاره می‌کند:

"اگر طالب علوهستی چون فواره آب مباش

بلکه مثل نسیم صبح و آب جوش و ش آهسته بخرام.

از باد سخت و چالاکی سیل و ش چه سودی حاصل خواهد شد؟"

فواید خاموشی و تکلم به موقع و مناسب از دیگر فضایلی است که نابی به وصف آن نیز پرداخته است. او دروغ و دروغ‌گویی را همیشه مذموم می‌داند، از مزاح و شوخی بی‌جا متنفر است و افشای عیب دیگران را همواره قبیح می‌شمارد؛ تنها از لطیفه‌ی آبدار که رنجش کسی را فراهم نیاورد، جانب‌داری می‌کند. در اخلاق نابی خود پرستی و خودکامگی را جایی نیست:

"هرگز با زبان تفاخر نشان صحبت مکن

و با نردبان شکسته به بام بلا مرو^۱"

^۱ دیوان - غزلیات

و در جایی دیگر می گوید:

" آئینه خودبینی را بشکن و همه بین باش

اگر مایل هستی مردم تو را دوست بدارند چون مرات مصفی بی چین و چروک باش".

در اخلاق نابی، انسان ناگزیر از همکاری با اقران است و بدون تعاون نمی تواند به توفیق و سعادت دست یابد:

"در بازیچه گه عرصه نا استوار

شاه هم به پیاده احتیاج پیدا می کند"^۱

شخص صاحب اخلاق نزد نابی کسی است که پیش از هر چیز دنبال یک نظم اخلاقی ایده آل باشد و سپس خود را موظف بدارد که داخل این نظم بشود و ملاً اطرافیان خود را نیز بدان بکشد. در اشعار نابی این سه مرحله به ترتیب مشاهده می شود. نابی عشق مجازی را پل عشق الهی می داند، و از آن نمیگزیزد.

۲-۲) علم

نابی فراگیری علم را در «خیریه» برای پسرش توصیه می کند و ملایک را سجده گذار عالم می نامد. به نظر او علم از صفات حضرت مولا و از جمله اوصاف بالاست:

"علم ماشطه روی وجود و واسطه بود و نبود است

علم مائده ربانی و موهبه یزدانی است

علم رابطه عز و علا و باعث تمکین و شفاست

علم ضابطه جاه و جلال و رابطه برونوال است..."

^۱ دیوان - غزلیات

وی منبع علم را احساس و عقل می‌داند و رابطه‌ی نزدیک این دو را گوشزد می‌کند. به نظر نابی منبع دیگری نیز برای علم وجود دارد که قلب است و عرفان از آن برمی‌خیزد. نابی می‌گوید تقد عرفان را در دنیا به همه نمی‌دهند و فقط افراد مستثنی از آن بهره می‌گیرند. به نظر وی علم ایده آل، علمی است که عقل را با ایمان و قلب را با عرفان متحد سازد.

۲-۳ دین

۱/۳-۲) خداشناسی

خداشناسی قسمت اعظم و مهم حکمت نابی را تشکیل می‌دهد. خدا مبداء دایره‌ی امکان، قدیم و ازلی است؛ واجب الوجود است و سایر موجودات (ممکن الوجود) با وجود او صورت تحقق می‌یابند:

"زهی واجب که ایجاد ممکن را موجب گردیده

آن را از روی کمال رحمت از عدم به وجود آورده است.^۱

نابی در ابتدای دیوان (در منظومه‌ی توحید) به اسماء اله الحسنی اشاره می‌کند، کاینات را رحمت خدا می‌داند که از سوی او از مسوده به بیاض کشیده شده‌اند. عالم کبری (کائنات) و عالم صغری (انسان) که هر دو از چشمه‌ی رحمت الهی نشأت گرفته‌اند در ترازوی حکمت نابی هم سنگند.

نابی در رابطه‌ی انسان با خدا به حلقه‌ی وجود اشاره می‌کند و خدا را در ابتدا و انسان را در انتهای آن قرار می‌دهد. او خدا را نقطه‌ی حرکت و انسان را هدف می‌داند و علاوه می‌کند که انسان موقعی به صورت هدف آفرینش در می‌آید که تکامل یابد و به خدا تقرّب حاصل کند:

"غرض از آفرینش نه دریاست و نه ساحل"

^۱ دیوان

بلکه لؤلؤ انسان کامل است که از نه صدف بیرون آمده است^۱."

۲/۳-۲) فلسفه‌ی حیات

در جهان بینی نابی فنای حیات مقوله‌ی مهمی را تشکیل می‌دهد:

"نمیدانم برای چه شیفته‌ی این بازار جهان شده‌ایم

و به خرید در آن رفته‌ایم که جمله‌ی اسباب فنا در آن جمع آمده است.

از اینکه دار فنا را بقا فرض می‌کنیم سخت در اشتباهیم

حتی انفاس ما هم عاریتی است و برای ما باقی نمی‌ماند^۲."

و برای نجات از این بلاهاست که چون اغلب شاعران دیوانی دست توصل و

استغاثه به سوی خدا دراز می‌کند:

"خدایا چشمم را به چمن وحدت بازکن

و از سرمه مجازش وارسته فرما.

اگر چه پیشانی ناشسته‌ای دارم

تو آن را شایسته سجده نیازش کن"

در قصیده‌ی عزلیه از بی‌اعتباری ملک دنیا و سلطنت سخن می‌راند و دور طرب و

گردش جام را همیشه به یک منوال نمی‌داند. او معتقد است که اگر کنگره‌ی قصر اقبال

چرخ سای نیز باشد، باز در لوح طاقش نقش دوام وجود ندارد:

"هیچکس را از گزند و ستم چرخ رهایی نیست

چرخ‌ی که هاله را برای ماه شب آرا حلقه دام می‌سازد."

^۱ دیوان غزلیات

^۲ دیوان غزلیات

او مدعی است که:

"در کهنه مطبخ عالم نوال عیش به کسی دم اشتها نمی دهند".

نابی اعتقاد دارد که انسان برای رنج کشیدن به این دنیا آمده است. در مخمسی مضبوط در دیوانش، فلسفه‌ی حیات او به نحو بارزی به چشم می خورد که برداشت یک مسلمان کامل است. ترجمه‌ی قسمتی از این مخمس چنین است:

"در این گلستان نه گلی دارم و نه شبنمی
در این چار سو نه دادوستدی است و نه درهمی
در این دنیا نه قدرتی است و نه بیش و کمی
نه قوت و صلابتی است و نه زخم و مرهمی
چه می شد اگر می دانستم در این کارخانه چه کاره هستم و چه دارم!"



"وجود جود الهی است و حیات را کریم بخشیده
نفس عطیه رحمت است و کلام از فضل قدیم رسیده
بدن بنای خداست و روح نغمه تکریم
قوا و دیعه قدرت است و حواس وضع حلیم
چه میشد اگر میدانستم در این کارخانه چکاره هستم و چه دارم!"



"در این کارخانه کار و بار دیگری ندارم
هرچه دارم از وست و من صاحب چیزی نیستم
در تولد و مرگ خود اختیاری ندارم

چیزی نیست که خود را صاحب آن بدانم
چه میشد اگر میدانستم در این کارخانه چکاره هستم و چه دارم!"



"زمین بساط قدر است و چرخ خیمه عظمت
نجوم ثابت و سیار جود مشعل قدرت
جهان نتیجه جود خزاین رحمت
صحایف صورگون نسخه حکمت
چه میشد اگر میدانستم در این کارخانه چکاره هستم و چه دارم!"

۲/۳-۲ جبر و تفویض

نابی طرفدار مشرب جبریّه است و اعتقاد دارد که سرنوشت انسان در جریده‌ی ازلی
ثبت شده است:

"با آنکه در میان خیر و شر مخیر هستیم،
ولی در باطن مسخر حکم تقدیر می‌باشیم".

ولی آیا انسان همانگونه که جبریّه معتقدند گناه را به خاطر آن انجام می‌دهد که
مجبور بدان است؟ در این جاست که نابی از جبریّه جدا می‌شود و انسان را در برابر
وجدانش مسئول می‌شناسد.

به علاوه، وی معتقد است هر کس لیاقت و استحقاق آن را دارد که به او اعطا شده
است. در آغاز «سورنامه»، با تأکید به این مطلب اشاره می‌کند که خدا نصیب هر کس را
به قدر لیاقتش به او ارزانی می‌دارد. نظریه‌ی نابی در باب «ورود الامداد بحسب
الاستعداد» برخلاف مولانا است که می‌گوید:

"داد و حق را قابلیت شرط نیست"

بلکه شرط قابلیت داد اوست"

می‌توان گفت که نابی در مسایل اخلاقی پیرو معتزله بود. یعنی اراده‌ی جزئی را می‌پذیرفت و معتقد بود که فرد در مسایل دینی و اخلاقی که با عقل مرتبط است مسئولیت دارد. در نتیجه نابی در مسأله‌ی قضا و قدر جبری و در مسأله‌ی آزادی معتزلی است.

۴/۳-۲) مرگ و آخرت

نابی در برابر مرگ بدبین است و در اشعارش بیش از مرگ به حیات توجه دارد. وی با اینکه در برداشت از آخرت جنبه‌ی عارفانه به خود می‌گیرد و به وصال می‌اندیشد، مع الوصف حقیقت عارفانه کمتر در او دیده می‌شود.

۳- ویژگی‌های شعر نابی

نابی را شاعری می‌خوانند که در او عشق فضولی، ظرافت ندیم و زیبایی ناشی از تخیل غالب را یک جا می‌توان دید.^۱ او بزرگترین و نام‌آورترین شاعر دیوانی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷ میلادی است^۲ که گیب از وی به عنوان آخرین نماینده‌ی موفق شعر کلاسیک ترک نام می‌برد.^۳ در اشعار نابی تخیل بار سنگینی ندارد و تفکر و اندیشه جای این خلاء را به خوبی پر کرده است. شعر او قاموس حکمت است. او شعر را وسیله‌ای برای بیان حکمت می‌دانست و شعر بی‌تعهد را خاتم بی‌نقش و نگار می‌خواند. در «خیریه» (مطلب حسن کلام موزون) پسرش را که احتمال می‌داد روزی شعر خواهد سرود، چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

^۱ عبدالقادر قره‌خان: «نابی، حیات، هنر و اشعارش» (ص ۱۸-۱۷)

^۲ پروفیسور مینه منگی: «نابی بزرگترین نماینده شعر حکمی در ادبیات دیوان» (آنکارا ۱۹۸۷)

^۳ عبدالقادر قره‌خان: همان اثر ص ۱۷ (ب نقل از گیب: تاریخ شعر عثمانی، لندن، ۱۹۰۰)

"شعر باید حکمت آمیز بوده، مفهومش جنبه‌ی ارشادی داشته باشد، گلشن شعر و

ریاض انشا با آب حکمت نشو و نما می‌کند".

نابی شعر را دستاویز وصال به هدف می‌نامد. به نظر وی بهترین شعر، شعری است که با کمترین کلام ادا می‌شود. در ترجیح نظم بر نثر نیز که از سوی وی عنوان شده، نابی متوجه بوده است که نثر معمولاً دراز است و به همین جهت به زودی از خاطره‌ها محو می‌گردد. در اشعار نابی از تصنع و تکلف خبری نیست و کلمات غریب و خارجی کمتر به چشم می‌خورد:

"ای آنکه در میدان شعر لفظ عزب می‌فروشی

بدان که دیوان غزل نسخه‌ی قاموس نیست"

او در شعر، زبان بی‌آلایش را می‌پسندید و از این رو به لهجه‌ی استانبولی عشق می‌ورزید که زیبایی کلام در آن به اوج نشست است. نابی از جمله معدود شعرائی است که مکتبی بنا نهاده است. در مکتب او عناصر مشاهده، دانش و تفکر با ذهنیت تعلیم و تربیت آمیخته و معجونی بس گرانقدر به وجود آورده است. با اینکه پیش از وی، روحی بغدادی در این راه گام نهاده و نام درآورده بود، ولی نابی با مکتبش انقلابی به پا کرد و شعرای زیادی را دنبال خود کشید.

نابی شاعری است که به جای خوب و زیبا نوشتن، زیاد و متنوع نگاشتن را ترجیح می‌داد و بدین جهت است که در آثار او بعضاً به خطاهایی بر می‌خوریم.

یأس و ناامیدی که در اغلب اشعار نابی به چشم می‌خورد، زائیده‌ی محیط و حیطه‌ی تفکر اوست که با مرزهای جغرافیای امپراتوری در حال فروپاشی احاطه شده است. نیمه‌ی دوم قرن ۱۷ میلادی بدترین ادوار امپراتوری عثمانی بوده است. دولت عثمانی از سویی نمی‌توانست خود را با پیشرفت‌های اروپا همگام سازد و از دیگر طرف،

دولتمردان و سلاطین بی‌درایت، کشور را به قهقرا می‌کشاندند. والدهی سلطان‌ها زمام امور را در دست گرفته بودند و تابلوی دردناکی برای این امپراتوری می‌کشیدند و علما و وزرا همه در حال خود بودند. جنگ‌هایی که بین دولت عثمانی و سایر دولت‌ها در می‌گرفت، نیز مزید بر علت بود و امپراتوری را به ورطه‌ی نابودی نزدیک‌تر می‌ساخت. با اینکه نابی بیشتر به اندیشه و اخلاق می‌اندیشید، مع الوصف صناعات شعری را از یاد نمی‌برد. چه او معتقد بود شعر فاقد هنر لفظی، خشک، و کلام فاقد جناس و ایهام، دلبری را می‌ماند که آنی ندارد.

هر چند نابی، شعر در اکثر اشکال سروده، ولی غزل، جبهه‌ی موفق آمیز شعر اوست. ضیاء پاشا او را در پهنه‌ی غزل بی‌همتا می‌داند:

"نابی پیر در غزل خسرو جهانگیری است که در شعرش تعقید دیده نمی‌شود و ذره‌ای تفاخر در عباراتش وجود ندارد..."

وی در زمینه‌ی رباعی نیز طبع خود را آزموده و به مضامین بدیع در رباعی‌های خود جای داده است. به عنوان مثال تضاد موجود بین افراد را، در یکی از رباعی‌هایش چنین توصیف کرده است:

"نابی عقل انسان هر چقدر هم چالاک باشد
باز قادر به درک تقسیم قسمت از سوی حق نیست.
با اینکه ابریق و لگن هر دو از یک جنس هستند
آب موجود در یکی پاک و در دیگری ناپاک است"

۴. نابی و ادبیات فارسی

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، نابی فارسی را از همان اوان کودکی فراگرفته و با ادب بارور این زبان آشنایی یافته بود. «دیوانچه‌ی غزلیات فارسی» او نشانه‌ای کامل از

احاطه‌ی وی به ظرافت‌های فارسی و تسلط او به نکات و رموز ادب فارسی است. با اینکه در عصر نابی ادب ایران تأثیر خود را بر ادبیات ترک به تدریج از دست می‌داد، نابی همواره دواوین شعرای بزرگ فارسی را با علاقه و کنجکاوی می‌خواند و از این راه بر پیش فرهنگ و ادبی خود می‌افزود. تخمیس‌هایی که به غزل‌های بزرگ شعرای فارسی فراهم آورده و در پایان دیوانچه‌اش قرار دارد، حاکی از علاقه‌ی صمیمانه‌ی او به این شخصیت‌هاست و به مهارت وی در شعر فارسی اشاره می‌کند. نابی همواره تواضع خاصی نسبت به اختران ادب فارسی نشان می‌داد و هرگز در مقام مقایسه‌ی خویش با آنان بر نمی‌آمد. در یکی از تخمیس‌های خود بر یکی از غزل‌های مولانا، خود را لایق نغمه سرایی در بوستان ادب فارسی نمی‌داند و می‌گوید:

نابی چه حد تست شدن زمزمه پیرا
جایی که شود نغمه سرا حضرت ملا
زان پیش که بیگانه در این راه نهاد پا
شمس الحق تبریز بیازود مگو لا
زیرا که جواب نعمت لا و نعم نیست

و از اینکه کلام خود را با مقال سلطانان در می‌آمیزد، شرمسار است:

چه نابی که در پیش شهان معنی برانگیزی
مقال خویش را با نطق سلطانان بیامیزی
مگر بهر نظر در دامن ایشان بیاویزی
ایا سلطان تبریزی ایا شمس سحر خیزی
یقین درخاک میریزی چه جای عجب دستاراست

نابی با تخمیس یکی از غزل‌های جامی، از وی به بزرگی یاد می‌کند و به تأیید علم و کمالش بر می‌خیزد:

نابی که بجولانگه اندیشه فرس راند
در باغ سخن تخم خیالات بیفشاند
هر چند که در مدسه‌ی راز سبق خواند
چون خامه بوصف خط مشک تو فرو ماند
جامی که شد انگشت نما در همه فنها

هنگامی که در «تاریخ ترتیب دیوانچه» از نظامی سخن می‌راند، او را با عناوینی چون «سپهدار پیشوای سخن» و «عزیز جهان گشای کلام» متصف می‌کند و از مقام والای او سخن به میان می‌آورد:

شیخ کامل نظامی نامی که بلند است ازو صدای سخن
گفت بیت غریبه در خمسه در سیاق ثنا برای سخن

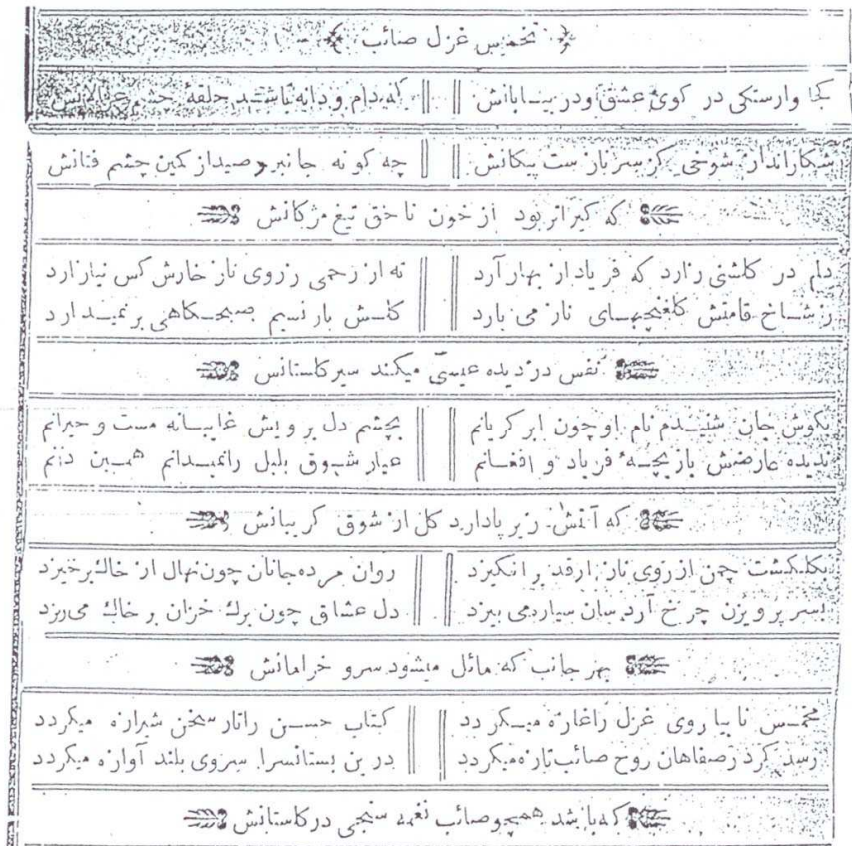
نابی حتی زمانی که به ستایش خدا می‌پردازد نیز خویشتن را هم پای شعرای ایران نمی‌داند. در پایان یکی از غزل‌هایش در مقایسه‌ی شعر خود با کلام صائب چنین می‌گوید:

گهر شناس سخن داند این غزل نابی
که نیست پست و بلند از شعر صائب نیست

از میان تخمیس‌های فارسی نابی، دو نمونه انتخاب شده که یکی بر غزل معروف حافظ و دیگری بر یکی از غزل‌های صائب سرود شده است^۱:

* (بختیسن غزل جواجه حافظ شیرازی قدس بهره) *	
بسته بودم که خلاص از هفواتم دادند	حسبه بودم که علاج از نسباتم دادند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	نشسته بودم قدح از نیل و فراتم دادند
* (واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند) *	
که شد آلوده کلنجند ابد بسته ابی	چه دم عیس و صفا بود و چه وقت طربی
چه بنارک مخری بود و چه فرخنده شبی	یا رفتم چینه امید بوق و طلبی
* (آن شب قدر که این تازه براتم دادند) *	
این چه خرماست که از نخل قلم برخیزد	این چه کلهاست که شاخ تقسیم انگیزد
این همه شهید و شکر کز ستم مبریزد	این چه اجزاست که بزویزین طبعم بیزد
* (اجز صبر است کران شاخ نباتم دادند) *	
چندم از غنچه امید بکاران ادب	دیدم از چهره مقصود بشهر اه طلب
من اگر کامر و اکتبم و خوشدل چه عجب	یا فتم کام دل از بی مددر نج و تعب
* (مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند) *	
همه تا به نظر بختی درویشان بود	همه نابی اثر تربیت پیران بود
همه حافظ و انعام سحر خیران بود	از اثرهای کلید نظر مردان بود
* (که ز بند غم ایام نجاتم دادند) *	

^۱ به نقل از «دیوان» نابی، طبع استانبول (۱۲۹۲)



۵. تأثیر نابی بر شاعران ترک

نابی تأثیر فراوان بر شاعران معاصر و بعد از خود داشته است. این تأثیر را می توان در طول دو قرن در شعری چون ثابت، رامی، راشد، حامد، سیدوهبی، چلبی زاده عاصم، راغب پاشا و منیف ملاحظه کرد. حتی در دوره تنظیمات نیز شعری که به احیای شعر کلاسیک ترک می اندیشیدند، نابی را می خواندند و از او متأثر می شدند. به استثنای ندیم و شیخ غالب که از وی انتقاد کرده اند، تقریباً همه شعرای بعد از نابی از او تأثیر گرفته و او را ستوده اند. این شاعران به هنگامی که می خواستند از لحاظ شکل فضولیه، ندیمانه، و یا غالبانه بنویسند، از لحاظ روح و معنی نیز می کوشیدند نابیانه باشند. صاحبان تذکره، جملگی از هنر نابی یاد کرده، مهارت او را ستوده اند. شیخ محمد

افندی صاحب «وقایع الفضلا»^۱ به قدرت نابی در علم فرس و قوت او در فنون ادب اشاره کرده، مهارت او را در شعر ارتجالی تعریف کرده است. صفایی در «تذکره سالم»^۲ او را عزیز مصر بلاغت نامیده و صاحب «تذکره سالم»^۳ او را نایب شعرای روم نامیده است. ضیاء پاشا در «خرابات» با اشاره به قصاید صلحیه و عزلیه، آنها را بی نظیر خوانده است. معلم ناجی در «اسامی» از شهرت نابی و تأثیر او بر شعرای دیگر یاد کرده است. سنبل زاده وهبی در قصیده‌ی کلامیه که به صدر اعظم خلیل پاشا تقدیم داشته، نابی را همپای جامی خوانده است.^۴

به طور خلاصه می‌توان گفت که نابی با اشعار حکمی خود بانی مکتبی بوده است که تعدادی از شعرای ترک به تبعیت از او برخاستند و در خلق آثارشان از وی ملهم گشتند.

۶. آثار نابی

هنوز نشر انتقادی آثار نابی صورت نگرفته است. برخی از آثار او به دفعات چاپ شده ولی اغلب، فاقد کفایت لازم از نقطه نظر علمی می‌باشند.^۵ نسخه‌های متعدد از آثار وی در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا به صورت کلیات و مستقل موجود است.^۶ آثار دهگانه‌ی نابی را می‌توان در دو قسمت جداگانه مورد مطالعه قرار داد:

^۱ نسخه‌های خطی این اثر در کتابخانه ملامراد (حمیدیه) تحت شماره ۹۴۰ و در کتابخانه دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی) تحت شماره ۳۲۱۶ مضبوط است.

^۲ نسخه خطی این اثر در کتابخانه دانشکده زبان، تاریخ - جغرافیا (دانشگاه آنکارا) تحت شماره ۶۰۱ (در داخل یک مجموعه) قرار دارد.

^۳ این تذکره در سال ۱۳۱۵ در استانبول به طبع رسیده است.

^۴ جم دلچین: شعر ترکی همراه با امثله (آنکارا، ۱۹۸۳ ص ۱۴۴)

^۵ عبدالقادر قره خان: «دایره المعارف ترکی اسلام»

^۶ کتابخانه دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی) ش ۱۲۵، ۲۷۳، ۶۰۹، ۲۸۶۱؛ کتابخانه ملت (علی امیری) ش ۶۶۴؛ کتابخانه سلیمانیه (حالت افندی) ش ۶۸۳

۱-۶) آثار منظوم

نابی که از سن ۱۳ سالگی به سرودن شعر پرداخته، شش اثر منظوم دارد:

۱/۶- دیوان ترکی

دیوان ترکی که بر اثر درخواست سلاحدار ابراهیم پاشا نوشته شده و تعداد اشعار و ابیات آن در نسخه‌های مختلف خطی^۱ و چاپی متفاوت است، از لحاظ کمیت جزو دواوین حجیم ترکی قرار دارد.

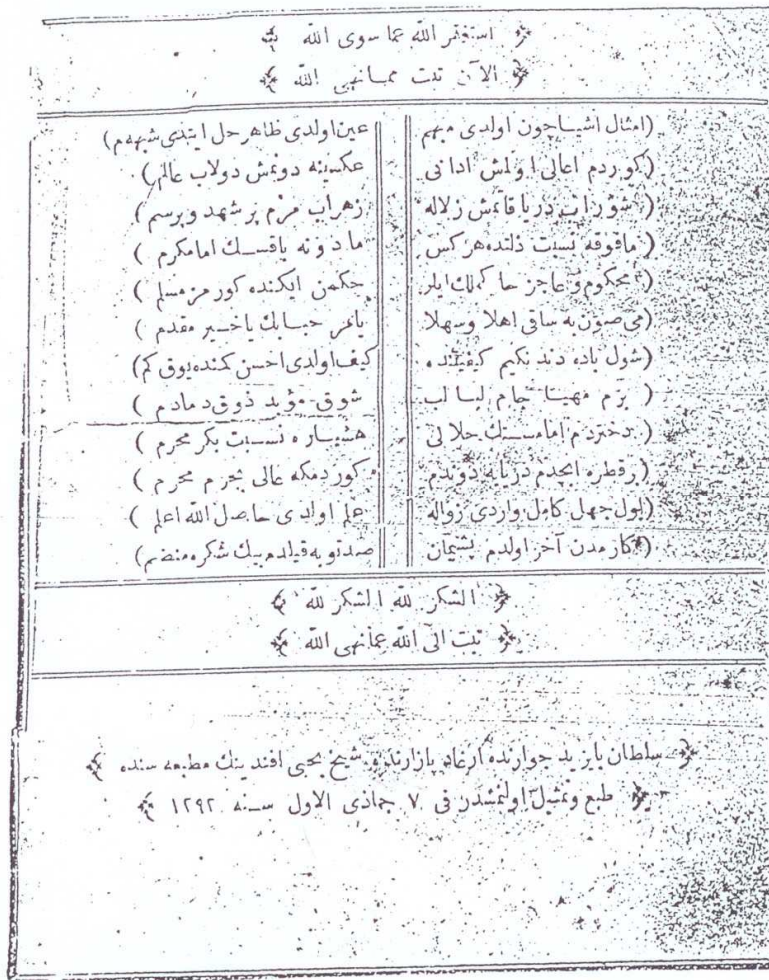
قسمت قصاید این دیوان که عناصر حکمت بر سراسر آن حاکمیت دارد و انعکاس روح توکل در آن متجلی است، با توحید حضرت باری (در ۱۰۰ بیت) آغاز می‌شود و طی آن از ذات و صفات خدا سخن به میان می‌آید و مطابق معمول با مناجات به انجام می‌رسد. پس از توحید، چهار نعت برای بزرگان دین و مدایحی برای پادشاهان (مصطفی دوم، احمد سوم) و دولتمردان (جعفر پاشا والی حلب، سید مصطفی افندی، قاضی مکه ...) قرار دارد. یک ترکیب بند، یک مخمس، سه تخمیس (برای غزل‌های روحی، بهائی و فضولی) و تعداد زیادی منظومه‌ی تاریخی (ماده تاریخ) قسمت‌های دیگر این دیوان را تشکیل می‌دهند. قصاید نابی حایز اهمیت فراوان تاریخی و اجتماعی است و در قسمت تشبیب عرف و عادت به کناری گذارده شده و به جای شرح تصویر طبیعت به ترسیم بی‌نظمی‌های جامعه و وضع رو به زوال امپراتوری عثمانی پرداخته شده است. نابی همراه با مدح بزرگان، به شرح حقایق نیز پرداخته و از انتقاد اوضاع کشور هرگز باز نایستاده است.

قسمت مثنوی با مدح حضرت محمد (ص)^۱ آغاز می‌شود و با مدیحه‌هایی خاتمه می‌یابد که در ستایش بزرگان دولت و دوستان شاعر است. قسمت غزلیات، غنی‌ترین بخش دیوان است. غزل‌ها معمولاً در وزن‌هایی سروده شده که در ادبیات دیوانی متداول بوده است.

^۱ نسخه ای از این دیوان در کتابخانه دانشکده زبان، تاریخ - جغرافیا (دانشگاه آنکارا) تحت شماره ۸۱۳ م. نگهداری میشود که به خط نابی نوشته شده است.

قسمت مقطعات، حاوی قطعات، مفردات و رباعیات است که در برخی از آنها نیز اوضاع جاری مملکت به قلم گرفته شده است و قسمت معنیات شامل معماها و لغزهاست. دیوان ترکی یک بار در بولاق (۱۲۵۷) و بار دیگر در استانبول (۱۲۹۲) به چاپ رسیده است. صفحات آغاز و انجام دیوان بر اساس طبع استانبول به شرح زیر است:





۶-۱/۲ دیوانچه‌ی فارسی

این دیوانچه که از فیض یر برکت ابراهیم پاشا تهیه شده و در ۳۹ صفحه در داخل دیوان ترکی قرار دارد، شامل ۳۲ غزل (به ترتیب الفباء) و تخمیس‌هایی است که بر غزل‌های مولانا، حافظ، جامی، سلطان سلیم، شفائی، عرفی، صائب، کلیم، نظیری، فیضی، شوکت، غریبی و طالب سروده شده است. در ادامه سه غزل از غزل‌های نابی به عنوان نمونه می‌آید:

نه نبض ناله ما خالی از طپیدنهاست

نه رنگ چهره ما فارغ از پریدنهاست

بشهر دوست رسانید همرهان ورنه
هنوز پای دلم در ره رسیدنهایست
همای باصره شد پر گشا به اوج مراد
رباط سامعه خرسند با شنیدنهایست
کسان ز میوه وصل امتلا شدند و هنوز
به پیش باغ دلم در شکوفه چیدنهایست
امید انس مکن زان هوان این صحرا
که چشمشان بهواداری رمیدنهایست
در آسیاب فلک آرد گشت و پخت و بسوخت
هنوز تخم مرا دعوی دمیدنهایست
کمان قامت من نایبا کباده شده است
هنوز در هوس لذت کشیدنهایست



دل در سر کوی تو گدا شد چه بجا شد
همسایه پرواز هما شد چه بجا شد
ساییده برخساره آن مهر جهانتاب
دود دل من دست دعا شد چه بجا شد
تا دیده اغیار بر آن دیده نیفتند
تار نگهم بند قبا شد چه بجا شد

بوسید قلم چون کف اوقاتم از رشک
مانده انگشت دو تا شد چه بجا شد
برگ گل تر در طلب گلشن کویت
زین کرده برهوار صبا شد چه بجا شد
یک بوسه بیایش زدم از لغزش سهوی
این وضع زمن گرچه خطا شد چه بجا شد
ناخن چوبزید آن مه نو در شب شوال
مانند مه انگشت نما شد چه بجا شد
مانند بنفشه خط نو نیز برویش
از بهر نظر رو بقفا شد چه بجا شد
در وصف رخس خامه اندیشه نابی
هر حرف که بنوشت بجا شد چه بجا شد



هستیم ولی لذت هستی نچشیده
مستیم ولی جام مجازی نکشیده
آن آهوی وحشی روش انس نهادیم
کز خویش رسیدیم نه از غیر رسیده
ما غیر بمنزل برسانیم چو ناوک
اما چو کمان خویش بمنزل نرسیده

خوبان لب او را به لب خویش بمالند
چون خامه ز پستان سخن شیر مکیده
چون تیر بهر جا که فتد خویش نخیزد
آنکس که بیال دگر انست پریده
دل بسته حسن تو در آئینه زانو
جز صورت حیرت زده خویش ندیده
پر نافه کند نابی از آن دشت ورق را
کاهوی قلم در چمن غیب چریده

۳/۱-۶) ترجمه‌ی حدیث اربعین

این اثر ترجمه‌ای آزاد از اثر جامی^۱ به زبان ترکی و یکی از بهترین تراجم در این مورد است.^۲ در این رساله که برای بار نخست توسط نجیب عاصم^۳ معرفی شد، متون احادیث و ترجمه منظوم آنها به ترکی عثمانی قرار دارد.^۴

۴/۱-۶) خیریّه

«خیریّه» مشهورترین اثر نابی و محصول دوره‌ی کمال اوست که در حلب خطاب به فرزندش ابوالخیر محمد چلبی^۱ نوشته و طی آن احوال اجتماعی و اخلاقی جامعه،

^۱ برای تراجم ترکی «حدیث اربعین جامی» نک. عبدالقادر قره خان «اربعین جامی و تراجم ترکی آن» مندرج در نشریه زبان و ادبیات ترک (دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول) ج ۴ ش ۴ سال ۱۹۵۲.

^۲ عبدالقادر قره خان: دایره المعارف ترکی اسلام

^۳ نجیب عاصم: «تراجم حدیث اربعین» (نشریه تنبغات ملی ۱۳۳۱ ج ۲ ش ۴)

^۴ اصغردلبری پور: اربعین جامی و چهل حدیث نویسان ترک

اوضاع آشفته کاخ سلطنتی و سراسیمگی رجال عصر را با استادی کامل به تصویر کشیده است.^۲

«خیریه» که در حقیقت نصیحت نامه اش می‌توان نامید، به صورت مستقل یا همراه با دیوان به طبع رسیده و به سایر زبان‌ها از جمله فرانسوی ترجمه شده است.^۳ با اینکه در این اثر بیش از قلب به عقل خطاب شده، مع الوصف زیبایی‌های کلامی از یاد نرفته است. در «خیریه» از شرایط اسلام تا اکتساب علم، از استانبول مرکز عرفان و اندیشه تا حیات فردی و اجتماعی سخن به میان آمده است. این کتاب در حقیقت نمونه‌ی کاملی از ادبیات تربیتی است که همواره مورد پسند بوده و حتی در دوره‌ی تنظیمات نیز مقبول بوده است.

قسمت اول اثر (صحبت از خلقت و نظم کائنات) با نعت پیامبر به پایان می‌رسد. قسمت‌های دوم و سوم آن خطاب به فرزند شاعر است و سپس مطالب متنوعی مورد بحث قرار می‌گیرد که برخی از آنها بدین قرار است:

مطلب لازمه‌ی حسن و جمال، مطلب قاعده‌ی استغنا، در بیان صفت هزل و مزاج، در بیان شرف حسن خلق، نهی اطوار نفاق و تزویر، نهی آلودگی رمل نجوم، نهی بازیچه‌ی نرد و شطرنج، مطلب دغدغه‌ی پاشائی، در بیان شرف استانبول.

^۱ نابی پسر دیگری به نام محمد امین هم داشت. وی در نامه‌ی خطاب به مولانا زاده چلبی افندی از این فرزند سخن بمیان می‌آورد و میگوید: «بنده زاده ابوالخیر و محمد امین دامن پاکستان را رو مال می‌کنند...»

^۲ برای آگاهی از اوضاع عصر نابی نک. «منظره عمومی جامعه عثمانی در نیمه دوم قرن ۱۷ میلادی و انعکاس آن در شعر نابی.»

^۳ پاوه دو کورتیه. «نصایح نابی افندی» (پاریس ۱۸۵۷)

۶-۱/۵ خیرآباد

«خیرآباد»^۱ آخرین مثنوی نابی در حقیقت یک داستان عشقی است^۲ که پیش از نابی شیخ عطار به شرح آن در «الهی نامه» پرداخته است. وی اثر عطار را به زبان ترکی برگردانده و مطالبی از خود بدان افزوده است. شیخ غالب با اشاره به این موضوع، اثر نابی را مورد انتقاد قرار داده، ابیات آن را عجمانه و خود اثر را بی معنا خوانده است:

"ای آنکه اطلاعی از قصه و داستان نداری
آیا شیخ عطار مطلب را ناتمام گذارده است؟
حکایت همان است که او نوشته
افزون بر آن همه دروغ است و بس"

ناگفته نماند که «خیرآباد»، خود در پیدایش «حسن و عشق» شیخ غالب بی تأثیر نبوده است.

۶-۱/۶ سورنامه^۳

عنوان اصلی اثر «وقایع جشن شهزادگان حضرت سلطان محمدخان» است. شاعر در این اثر که بنا به درخواست سلطان سروده، مراسم ختنه سوران مصطفی و احمد فرزندان سلطان محمد و جشن‌های پانزده روزهی ادرنه را به قلم کشیده است.^۴ اثر

^۱ نسخه خطی خیرآباد (همراه با ترجمه حدیث اربعین و تاریخ کامانیچه) در کتابخانه سلیمانیه (اسعد افندی) تحت شماره ۳۴۳۳ نگهداری میشود.

^۲ برای داستان «خیرآباد» نک. مصطفی نهاد اوزن: «رمان در زبان ترکی» (استانبول، ۱۹۸۵)

^۳ برای سورنامه نابی نک. عبدالقادر قره خان: «دستخط، امضاء، مهر و سورنامه نابی» (نشریه زبان و ادبیات ترک (دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول) ج ۲ ش ۱ و ۲ سال ۱۹۴۷)

^۴ از این مراسم به تفصیل در منابع تاریخی نظیر «تاریخ راشد»، «تاریخ سلحدار» و در ذیل «فضلکه» سخن رفته است.

حاوی ۵۸۷ بیت است و برای نخستین بار توسط آگاه سری لوند کشف و تحت عنوان «سورنامه نابی» منتشر شده است (۱۹۴۴). وی در بررسی سورنامه‌ها^۱ در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول (بخش مخطوطات ترکی) به مجموعه‌ای (شماره‌ی ۱۷۴۴) بر می‌خورد که حاوی «سورنامه» نابی هم بوده (اوراق ۴۰ / ب تا ۵۸ / الف) و هیچ کس تا آن روز بدان توجه نداشته است. این اثر در حاشیه‌ی «رساله المتعلقة بطریق البایرامیه» اثر لعلی زاده نوشته شده است. با اینکه عده‌ای در انتساب این منظومه به نابی شک و تردید می‌کنند، ولی مقایسه‌ی سبک تحریر آن با سبک نابی نشان می‌دهد که اثر از آن اوست.

«سورنامه» با مناجات، نعت و مدح شاه و آمادگیهای جشن و سرور آغاز می‌شود و با شرح هدایا و تصویر مراسم ضیافت پایان می‌یابد. با اینکه نابی در مناجات و نعت، بیان پر تکلفی ارائه داده، در سایر قسمت‌های منظومه سادگی حکم فرماست.

۲-۶ آثار منشور

نابی را چهار اثر منشور به شرح زیر است:

۱-۲/۶ فتحنامه کامانیچه

همان طوری که قبلاً نیز اشاره شد، این اثر در رابطه با سفر لهستان سلطان محمد چهارم است که در سال ۱۰۸۲ هجری صورت گرفت. این گزارانه که از آثار دوران جوانی شاعر است هر از گاهی با ابیاتی زینت یافته است. «فتحنامه کامانیچه» در سال ۱۲۸۱ در استانبول چاپ شده است.

۲-۲/۶ تحفة الحرمین

«تحفة الحرمین» نوعی سفرنامه است که در آن نابی سفر حج خود (۱۰۸۹) را به قلم کشیده است. کتاب در سال ۱۲۶۵ در استانبول منتشر شده است.

^۱ از سورنامه‌های مهمی که پیش از نابی نوشته شده اند می‌توان از «سورنامه منظوم و منشور» سید وهبی و «سورنامه منشور» حشمت نام برد که آگاه سری لوند در «سورنامه نابی» (ص ۷) از آنها یاد کرده است.

۲/۶- ذیل السیر ویسی

این اثر که در سال ۱۲۴۸ در بولاق به طبع رسیده، ذیلی بر کتاب ویسی (متوفی به سال ۱۶۲۸ م.) یکی از استادان نثر قرن ۱۷ میلادی است که طی آن وقایع حیات پیامبر اسلام از تولد تا جنگ بدر به دست گرفته شده است. ورقی از این اثر (به نقل از «نثر و ادبیات قدیم ترک» تألیف فاخر ایز) نشان می‌دهد که نثر کتاب تا چه حد پر تکلف می‌باشد:

بو غزای فتح آرادن معاودت اناسنده مدیهیه فریب بر مرحله ده مد
طناب بارگاه عز و اجلال بیورلمشیدی . بانوی زرتیق آفتاب خرگاه زنکار
کون شفق طرازدن طلوعه قریب اولوب هودج زرانوده . عروس خاوری
بختی کردنکسر کردونه بار اولاجق هنگام ایدی که چراغ دوده عصمت یعنی
حضرت صدیقه رضی الله عنها اقتضای لازمه بشریتله نجیم هایوندن جانب
مخربیه روان اولوب اندفاع غایله ضروریه دن صکره ینه خیامه عودت ایدیجک
مکرکه جزع یمانیدن مرتب کردن بندلری کسسته اولمغه جست و حو ایجون
نکارار موضع مهموده شتاب ایدوب علاقه صباه و نسابه اقتضاسیه نکابوی
فقده مشطله سی چند نفس واسطه توقف اولدی . اما قفاه اسلام انهازه شروع

۴/۲-۶ منشات

«منشات» نابی حاوی مکاتبات رسمی و خصوصی اوست که در طول حیات به دوستان خود نوشته است. این مکاتیب که تا امروز مورد بررسی واقع نشده، نثر مسجعی دارد و در آنها حیات اجتماعی عصر شاعر توصیف گردیده است.

در «مؤلفان عثمانی» آمده که نابی اثری دیگر تحت عنوان «تحفه‌ی دلکش نابی» داشته است. آگاه سری لوند با بررسی‌های که انجام داده، ثابت کرده است که صاحب تذکره، «تحفه امثال نالی» (تألیف نالی شاعر معاصر نابی) را اشتبهاً به نابی منتسب کرده است.

